



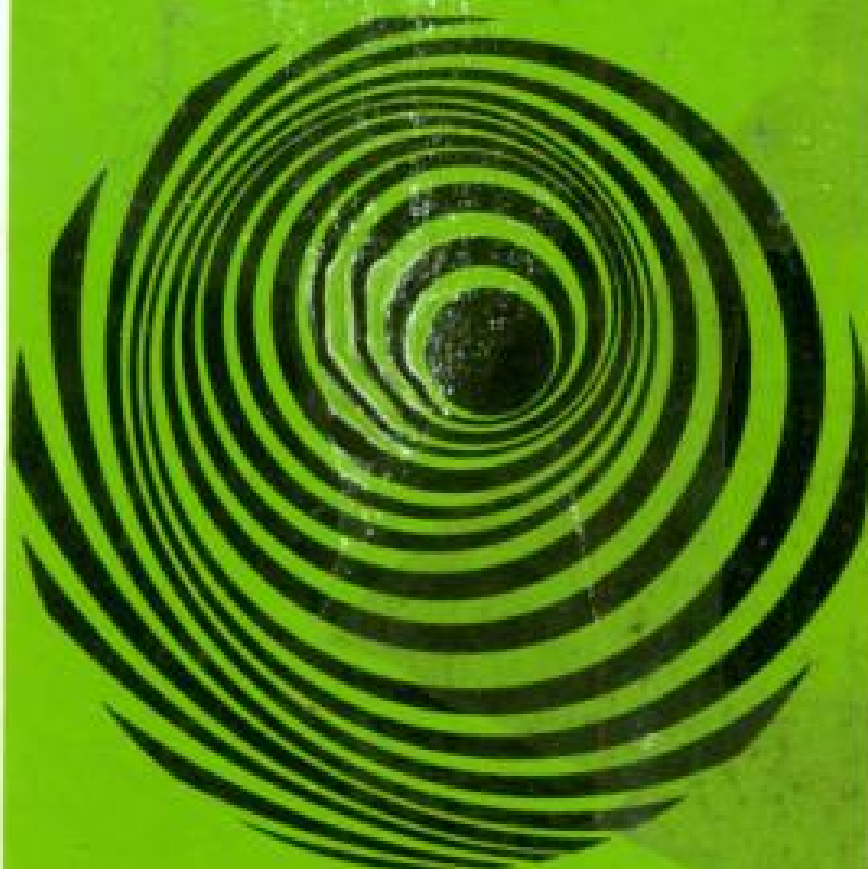
# شگفتیهای هینوتیزم

نویسنده والتر ب. جیپسون

ترجمه دکتر رضا جمالیان

با همکاری

علی بیات



---

# شگفتیهای هیپنوتیزم

---

نوشته: والتر ب. گیبسون

---

ترجمه: دکتر رضا جمالیان (با همکاری علی بیات)

---

---

انتشارات اسپرک

---





---

شگفتیهای هیپنوتیزم

---

نوشته: والتر ب. جیبسون

---

ترجمه: دکتر رضا جمالیان ( با همکاری علی بیات )

---

چاپ اول: ۱۳۶۸

---

تیراژ: ۳۵۰۰

---

چاپ و صحافی: صنوبر

---

انتشارات اسپرک - تهران - صندوق پستی ۹۸۵ - ۱۳۱۲۵

---

۵	مقدمه
۱۱	آشنایی با مترجم
۱۵	ذهنی بر فراز ذهن دیگر
۷۳	تکامل هیپنوتیزم
۸۹	تلقین به نفس، کلیدی نوین برای هیپنوتیزم
۱۱۷	آزمونهای هیپنوتیزم
۱۲۵	چگونگی انجام هیپنوتیزم
۱۶۹	از تئوری تا عمل

## مقدمه

هیپنوتیزم تنها يك حالت خوابگونه همراه با تلقین پذیری شدید نیست بلکه پدیده بسیار پیچیده‌ای است که هنوز به خوبی تفسیر نشده و حتی در حیوانات هم امکان پیدایش طبیعی یا مصنوعی آن وجود دارد . در فصل اول این کتاب با اشاره به دوره فراغت مصر، از شواهد گویائی یاد می‌شود که فرایندهای هیپنوتیزمی در قالب جادوگری حضور فعال و قدرتمند خود را در دربار فرعونها نشان می‌داده‌اند.

حقیقت این است که بیشتر علوم زمانی در پرده‌ای از رمز و راز و در دسترس جادوگران قرار داشتند و به تدریج به عرصه علوم پای نهادند . ولی هیپنوتیزم و پدیده‌های هیپنوتیزمی هر چند پایگاه علمی آنها از نظر دانشمندان به اثبات رسیده، ولی هنوز در نزد مردم تصور ریشه‌های جادویی و اسرار آمیز آن کاملاً از بین نرفته است . در فصل اول به برخی از پدیده‌های هیپنوتیزمی فردی و گروهی مستند که برای تعبیر آنها

به جای دلایل مستدل علمی هنوز نظریات متزلزل فردی وجود دارد ، اشاره شده است.

در فصل دوم بیان نکاتی از تاریخ هیپنوتیزم بهانه‌ای است تا از يك طرف نقش قاطع و جامع پزشکان را در تحول و تکامل هیپنوتیزم نشان دهد و از سوی دیگر اثرات شگرف تصورات جادویی راحتی تا سده‌های معاصر در افکار و رفتار این گروه از دانشمندان؛ دانشمندانی که بر اساس دانشهایی که آموخته‌اند بایستی بیشتر از دیگران دیدگاه زیست‌شناسی داشته باشند، نشان می‌دهد. این فصل پشتوانه و گنجینه با ارزشی در توجیه و تفسیر رفتارهای هیپنوتیزورهای صحنه و برخی از عادات و ترفندهای هیپنوتیزورهای علمی است.

در فصل سوم جریان وقایع از افول غیرعادلانه و نه‌چندان علمی مسمریسم تا شکوفائی هیپنوتیزم دنبال می‌گردد.

در فصل چهارم به شکل‌گیری این جریان می‌پردازد که به‌جای مغناطیس یا قدرت فیزیکی هیپنوتیزور ، به تدریج نیروی بیان هیپنو - تیزور و قدرت تفکر و تجسم سوژه مورد قبول دانشمندان قرار گرفت و در این فصل به کارهای امیل کوته داروساز و پزشک فرانسوی در زمینه تلقین به نفس اشاره می‌شود . همچنین به عملیات برخی از مرتاضان و صاحبان نیروهای ناشناخته که حتی در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم در کشورهای اروپائی و آمریکائی مردم و دانشمندان را در مقابل کارهای عجیب و غیرقابل تفسیر خود مجذوب و گنج می‌کرده‌اند ، اشاره دارد و اینها همه در حالی است که تمام کارهای آنها ارائه انواعی از حالات

هیپنوتیزمی بوده است.

از فصل پنجم آموزش علمی هیپنوتیزم شروع می‌شود و در این فصل برخی عملیات آموزش داده می‌شوند که هرچند در شرایط مناسب به قدرت تلقین پذیری افراد به حدی شدت می‌بخشد که می‌توانند به عنوان آزمایشهای هیپنوتیزم‌پذیری معرفی شوند، ولی بیشتر بنیان یا اساس فیزیولوژیک دارند.

در فصل ششم روشهای انجام هیپنوتیزم به دقت و روشنی بیان می‌شوند ولی از آنجا که برای فراگیری علم و هنر هیپنوتیزم تمرین کنترل شده و هدایت شده زیر نظر استاد آگاه لازم است، تصور خود-آموزی از آن مانند این است که فرد غیر آشنا به شنا، بخواهد با اتکاء به کتابهایی که درباره آموزش شنا خوانده، از رود یا دریائی پرتلاطم بگذرد و یا نوجوانی از روی کتابهای علمی بخواهد هلیکوپتری ساخته و با آن پرواز کند. این افراد می‌توانند برای خود و دیگران مشکلاتی به وجود بیاورند. بنابراین اکیداً افراد را از این ماجراجوئی‌ها بر حذر می‌دارم. در سطور بعد اشاره بیشتری به این موضوع شده است.

در فصل هفتم کوشش شده که به توجیه علمی هیپنوتیزم پرداخته شود ولی باید صادقانه اعتراف کنم قبل از پیشرفتهای بیشتری در زمینه فیزیولوژی و روانشناسی، به ویژه کشف مسراکز ثابت شده‌ای در دستگاه اعصاب به عنوان پایگاههای مادی هیپنوتیزم، نمی‌توان با تمایل طبیعی برخی از افراد در پیوند پدیده‌های ناشناخته به نیروهای اسرار-آمیز، به صورت جدی مقابله کرد.



برای شناخت اصول مقدماتی هیپنوتیزم، از میان تعداد زیادی از کتابها، ۶ کتاب ترجمه شده زیر در مجموع می توانند اطلاعات کافی در این زمینه ها را به تشنگان علوم جذاب و دل انگیز هیپنوتیزمی ارائه دهند. فهرست آنها به این شرح است:

- ۱- هیپنوتیزم علمی نوین
  - ۲- بررسی علمی خود هیپنوتیزم
  - ۳- نحوه کاربرد قدرت خود هیپنوتیزم
  - ۴- روح های تسخیر شده
  - ۵- هیپنوتیزم علمی و عملی
  - ۶- شگفتی های هیپنوتیزم
- در موقع انتشار این مطالب سه کتاب اول منتشر شده و به چاپهای دوم و سوم رسیده اند.
- کتاب روح های تسخیر شده شرح بسیاری از پدیده های به اصطلاح اسرار آمیز و پوشیده است که از آفریقا تا آمریکا را دربر می گیرد. این کتاب در جریان چاپ است.
- در کتاب هیپنوتیزم علمی و عملی بیشتر توجیه هیپنوتیزم و انجام هیپنوتیزم مورد توجه بوده است.

کتاب حاضر نقطه پایانی بر این مجموعه شش جلدی است. پس از چاپ این کتابها، مترجم قصد دارد به عنوان منابعی سنگین تر، يك یادو کتاب بزرگتر در زمینه هیپنوتیزم حرفه ای را ترجمه کند و اگر عمری بود و امکانات فراهم شد، انتشار چند جلد کتاب در

زمینه هینوتیزم پزشکی از امیدهای آینده مترجم به انجام رسالت پزشک بودن است.

مترجم امیدوار است این کار علمی در پیش برد فرهنگ مردم کشور مفید و مؤثر باشد.

دکتر رضا جمالیان

۱۳۶۸

## آشنائی با مترجم

در سال ۱۳۱۴ در اراك متولد شدم، گروهی از خانواده من عاشق شریعت و گروهی دیگر از بزرگان خانواده شیفته ورهرو طریقت بودند. دوران دبستان من در بطالت و سختی سالهای پس از جنگ دوم جهانی گذشت و در دوران دبیرستان شاهد مبارزات پرشکوه ملی شدن نفت بودم. در این سالها مطالعه کتابهای سیاسی، آموزش زبان عربی، کسب اطلاعات دینی و برخی از مطالعات و تجربیات پر زحمت و مطلقاً بی نتیجه در زمینه متافیزیک و هیپنوتیزم و شناسائی روح را پشت سر گذاشتم. دوران آموزش من در دانشکده پزشکی بسا مهاجرت جوانان اروپائی به شبه قاره هند برای کسب دانشهای اسرار آمیز شرق همزمان بود که محتوای اصلی آن جنبش فراگیری و شناخت مدی تیشن بود. پس از فارغ التحصیل شدن، در دوره سربازی و خدمات پزشکی روستائی، ۲ سال خدمت در کردستان (اشنویه) مرا با درویش قادری

از یکسو و یارسان یا اهل حق که به عنوان علی‌اللهی معروفند آشنا کرد و از همان زمان عقاید آنان و درویش خاکساری، خاطره و سایه عقاید مانویان و اثر ادیان قبل از اسلام ایران قدیم را در ذهن من زنده کرد. آشنائی و ساعتها گفتگو با گروهی از کردهای عراقی که باز - مانده‌ای از آئینهای زمان مبتزائیسیم هستند، از جذابترین خاطرات این عصر از زندگی من است. به عنوان پزشک آشنائی و دوستی با درویش فرقه قادریه به مقدار بیشتری مرا با این افراد آشنا کرد.

۳ سال خدمت در مناطق روستائی اطراف شیراز و دوستی ارادتمندانه با درویش این منطقه بهره‌ای برایم نداشت.

سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ به اخذ تخصص در رشته‌های درمانی و بهداشت گذشت و چند کتاب و انبوهی از مقالات تحقیقاتی که برخی از آنها را می‌شود کشفی نامید، از خاطرات این دوره است.

سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۹ به گذراندن دوره‌هائی در دانشگاه هاروارد، دانشگاه آمریکائی بیروت و انستیتوی سرطان مارسی فرانسه گذشت و چهار سال استادیاری دانشگاه آزاد با چاپ ۴ کتاب برای این دانشگاه و انتشار چندین مقاله سپری شد.

سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۵ به مطالعه تعداد زیادی از کتابهای مذهبی و فلسفی گذشت و در کنار آن به عنوان پزشک سازمان مبارزه با سرطان در تعداد زیادی از کنگره‌های بزرگ جهانی سرطان با ارائه مقاله و انجام سخنرانی حضوری فعال داشتم. تهیه چندین برنامه علمی تلویزیونی یادگاری از این دوره از عمر است. در این سالها به بسیاری از کشور -

های جهان مسافرت کردم و در ارتباط با موضوعات مورد علاقه‌ام به جمع‌آوری اطلاعات پرداختم.

در سالهای اخیر با استعفا از سازمان مبارزه با سرطان و حداقل تدریس دانشگاهی (تدریس اپیدمیولوژی در دوره فوق دکترا) و در شرایطی که با بزرگ شدن و رفتن فرزندانم به خارج تنها تر شده‌ام، مطالعه و ترجمه کتابهای مربوط به هیپنوتیزم اوقات فراغت مرا پر می‌کند. امیدوارم انتشار این کتابها خدمتی هرچند ناچیز به کسب آگاهیهای بیشتر مردم کشورم که به آنها عشق می‌ورزم و به آنان و فرهنگ آنها مدیونم، باشد. به نظر من بسیاری از نقاط گنگ و مبهم فرهنگ و عرفان ایران از این راه بهتر تفسیر و تبیین می‌شود.

## ذهنی بر فراز ذهن دیگر

اعتقاد بر امکان تأثیرگزاری و تسلط ذهنی و فکری انسانی بر انسان دیگر، ریشه در گذشته‌های بسیار دور دارد. با توجه به شواهدی که این نوع باورها را برای انسانهای آن دوران قانع کننده جلوه می‌داده، وسده‌ای بعد از سده دیگر این جریان فکری استمرار می‌یافته، برخی از قدرت‌های جادویی و فوق بشری را در این نوع ارتباطات مؤثر می‌دانسته‌اند. در زمان ما این قدرت و استعداد فکری را هیپنوتیزم می‌نامند و برای بسیاری از افراد این نمودها در پیوند نزدیک با ناشناخته‌ها، هنوز به فضاهای پر رمز و راز و معجزه آسا مرتبط دانسته می‌شود. واقعیت این است که در عصر ما این پدیده یک پدیده علمی است که ارتباطات نزدیکی با مظاهر فرهنگی مردم دارد و موفقیت در انجام آن به اعتماد به نفس فرد هیپنوتیزم کننده، واکنش سوژه یا فرد هیپنوتیزم شونده و واکنش اطرافیان یا شور و هوای مجلس و مجلسیان بستگی دارد.

در جلسات هیپنوتیزم بیشتر ۳ عامل فوق به صورت موافق و در جهت تقویت و تشدید یکدیگر وجود دارند. در مصر قدیم جادوگرانی بودند که در دربار فرعون شیرها را به صورت موجوداتی برده و مطیع در پشت سر خود به حرکت درمی آوردند، و این پدیده به دنبال خیره شدن جادوگران در چشمان شیرها صورت می گرفت. این پدیده تنها در نظر بینندگان اسرار آمیز و فوق طبیعی جلوه می کرد که جسارت و مهارت چشم دوختن به چشمان شیر را نداشتند. برخی دیگر از ساحران مصری با فشار آوردن به پشت سر مارها، آنها را در حالت انجماد جسمی مانند يك قطعه چوب در می آوردند. این فشار در حیوان پدیده ای را به نام حالت کاتالپسی<sup>۱</sup> یا جمود عضلانی به وجود می آورد که در جریان هیپنوتیزم انسانها هم به سادگی قابل نمایش است.

### نابودی امپراتوری ایران یا یونان؟

هیپنوتیزم به صورت بارزی در تاریخ یونان قدیم تظاهرات خود را به یادگار نهاده است. معبد دلفی مرکز بسیار معتبری بود که زیر نظر کاهنه ای به نام فیتیا اداره می شد. مقامات عالی کشور و درباریان هر گاه با مشکل بزرگی برخورد می کردند، برای الهام گرفتن و برقراری ارتباط با خدایان به این معبد می رفتند. در این شرایط کاهنه به حالت خلسه و شوریدگی فرو می رفت و در حالت ناخود آگاهی کلمات و جملات

دوپهلو و راز گونه ای را بیان می کرد که از طرف کاهن بزرگ به صورت دلخواه یا مصلحت آمیزی تفسیر و تعبیر می گردید. برای مثال زمانی که یکی از شاهان یونان قصد جنگ با ایران را داشت، این راهبه نتیجه این جنگ را نابودی يك امپراتوری اعلام کرد که شاه یونان آن را به از بین بردن امپراتوری ایران تعبیر کرد ولی هر چند نتیجه این جنگ شکست شدید ارتش و فروپاشی نظام حکومتی یونان بود، ولی هنوز پیشگوئی کاهن معبد دلفی در مورد نابودی يك امپراتوری کاملادرستی و اعتبار خود را حفظ کرده بود! در معبد دودونا این نوع ارتباطات روحانی سیمای دیگر گونه ای داشت، در اینجا خش و خش بر گهای خشك بلوط مقدس، نوای زنگهائی که در وسط سه پایه های فلزی در برابر جریان هوا به صدا در می آمدند و آهنگ فوران آب از چشمه ای جوشان و نجوای جریان تند آب با ریگ های بستر و علفهای کنار جویبار به صداهائی با منشأ آسمانی و خدائی تعبیر و تفسیر می گردید و در ارتباط با مسائل بسیار مهم مملکتی رهگشای دولتمردان بود<sup>۱</sup>.

از آن جالبتر نحوه عمل معبد تروفونیوس بود که انبوه نیازمندان را در غار یادهلیزی زندانی کرده و با تلقین آنها را به حالت سومنامبولیسم یا خوابگردی در می آوردند در این شرایط توهمات و مناظر وحشتناکی

۱- نکته جالب این است که در فروردین ۱۳۶۷ خبر گزارها اعلام کردند که آقای ریگان رئیس جمهور آمریکا در برخی از مسائل بسیار مهم مملکتی از طریق همسرش برای روشن بینی و چاره گشایی بایکی از پیشگویان آمریکائی تماس می گرفته است. (مترجم)



را که مشاهده می کردند، با نوعی تفسیر، با مسائل شخصی خود مرتبط می کردند و یا صحیح تر بگوئیم، غوغای درونی آنها به صورت این تظاهرات برون تجلی پیدا می کرد.

### در معبد خدای باده و گناه

در برخی از جلسات عیاشی شبانه روم قدیم، پدیده هیپنوتیزم گروهی با روشنی و به شدت حکومت می کرد. در معبد باکانالیا که متعلق به باکوس یا رب النوع باده بود، و در معبد ساتورنالیاس که به کیوان خدای خوشکامی تعلق داشت، حاضران به اعلا درجه ممکن به دیوانگی ها و هرزه کاریها روی می آوردند، و هر يك سعی داشتند از دیگری گوی سبقت را ببرایند. در ردگیری دقیق هنوز این نوع جلسات در قالب میهمانیهای نابخردانه<sup>۱</sup>، نمایشهای بالماسکه<sup>۲</sup>، اجتماعات موسیقی پاپ و .... حضور فعال خود را در زندگی انسانهای غربی و غرب زده نشان می دهد و در قبایل بدوی در متن مراسم گروهی قبیلای در اوج بی خبری و شوریدگی حاصل پس از ساعتها رقص همراه با صدای هیجان آور طبل ها، شواهد و مظاهر جنون آسای خود را ظاهر می سازند.

قبل از شروع جنگ، سرخپوستان آمریکائی با صدای طبل و

#### ۱- Foolish Party

۲- در جلسات بالماسکه افراد بالباس و گریم خود را به عجیب ترین

صورتیهائی که بیشتر شناسائی هویت آنها را مشکل می کند، درمی آورند. (مترجم)

برخی از رقصها در حالت شوریدگی، ترس را از تن خود خارج کرده و اشتیاق به جنگ و نبرد را ایجاد می نمودند. عین این مراسم در آفریقا هم دیده می شود. در ماداگاسکار زمانی که مردان برای نبرد می روند، زنان برای خارج کردن ترس و وحشت از وجود خویش به رقص های ممتد روی می آورند که با رسیدن به نوعی حالت هیپنوتیزم پس از انجام این حرکات تند، خود را آرام می کنند. همان کاری که در این شرایط زنان متمدن با کمک داروهای آرام بخش در صدد دستیابی به آن هستند. تاریخ اروپا حتی در قرون وسطی انباشته از انواعی از این رقصهای همگانی جنون آسا و بیمارگونه است.

### همه گیریهای رقص و جنون

یکی از موارد این نوع حوادث که به خوبی ثبت شده در سال ۱۲۳۷ میلادی در شهر آلمانی ارفورت<sup>۱</sup> دیده شد که در طی آن تعداد زیادی از جوانان به صورتی ناگهانی به رقصهایی بسیار تند و دیوانه وار روی آوردند و به سوی شهرارنشتات<sup>۲</sup> به راه افتادند که در حدود ۱۸ کیلومتری جنوب آن منطقه قرار دارد. در این پیاده روی جنون آسا و غیر قابل کنترل، بسیاری از آنان بر اثر هیجان و فعالیت جسمی شدید و ممتد تلف شدند و برخی از کسانی هم که زنده مانده بودند، هیچگاه سلامتی روحی خود را پس از این همه گیری دیوانگی باز نیافتند.

1— Erfurt

2— Arnstadt

يك مورد دیگر از این حالات در سال ۱۲۷۸ در شهر اترشت<sup>۱</sup> پدیدار گردید که به صورتی ناگهانی صدها نفر دیوانه وار در حالت انجام رقصهای تند از معابر شهر می گذشتند. هیچیک از کوششهایی که برای جلوگیری از آنان یا رویارویی با آنها انجام گرفت، موثر واقع نشدند. هجوم جمعیتی که در حالت ناخود آگاهی دیوانه وار وجست وخیز کنان به سوی شهر دیگر از پلی می گذشتند، بسیار فاجعه آمیز بسود، در عبور سیل خروشان انسانهایی که از این پل باریک می گذشتند تعداد زیادی در رودخانه خروشان افتادند و غرق شدند، در حالی که بقیه به طی طریق ادامه می دادند. شاید این حادثه غرق شدگی در تحلیل نهائی مفید بود زیرا اگر تمام این گروه به شهر کهای پر جمعیت نزدیک می رسیدند، معلوم نبود گسترش جنون چه ابعاد و پیامدهایی به بار می آورد.

این پدیده در جولای ۱۳۷۴ در اکس لاشابل<sup>۲</sup> که شهر دیگری در آلمان است پیدا شد. هزاران نفر از زن و مرد در اوج دیوانگی و بی-خیالی در خیابانها به رقص مشغول شدند. شدت حرکات رقص و آواز خوانی واقعاً عجیب و اضطراب آور بود. افراد بسا چهره برافروخته و دهان کف کرده به عربده جوئی و شلنگ اندازی مشغول بودند. عده ای به صورت عادی می رقصیدند و جمعی در حلقه های کوچک چون گردبادی به دور خود می چرخیدند. بر اثر شدت هیجان و تحرك جسمی، بسیاری در حالت کولاپس و غش به زمین می افتادند ولی بقیه در حالت پایکوبی و دست افشانی به حرکت خود ادامه می دادند. برخی از افراد بدانگونه

تحريك شده بودند كه به شدت سر خود را به ديوارهای معابر و تنه درختان می كوبيدند ولی این كارها به جای آنكه آنها را به حال طبیعی برگرداند، تنها نورم بازخمی خونریزان را به بار می آورد. مسئله زمانی ابعادی و سبتر و خشن تر پیدا كرد كه شایع گردید كه روح یا كالبد این افراد توسط دیوان و شیاطین تسخیر شده است. در كنار این سیل خروشان انسانهای آشفته احوال، نوازندگان دوره گرد با آهنگهای تندی كه می نواختند بیشتر به شوریدگی آنها می افزودند و هیجان جمعیت به صورتی متقابل بیشتر و بیشتر نوازندگان را تحريك کرده و به هیجان می آورد و این افراد بدون خستگی یا به هوش آئی از شهری به شهر دیگر و از روستائی به دهكده مجاور می رفتند و در هر محلی عده ای به صورت خودجوش و داوطلبانه به انبوه جمعیت می پیوستند و محل خالی از پا افتادگان را با حضور تازه نفسانه خود پر می كردند.

بالاخره جن گیران و طلسم گشایان برای خارج كردن ارواح پلید از بدن این افراد به حركت در آمدند و در بسیاری از موارد موفق هم بودند، یا به زبان علمی امروز، آنها موفق شدند این حالت هیپنوتیزمی را بگسلانند، ولی در موارد دیگر توفیق پیدا نکردند. این همه گیری شیدائی به گسترش و انتشار خود ادامه می داد و بالاخره شهرهای بزرگی مثل كلن، استراسبورگ و متس را هم در كام خود كشید و از آنجا كه مرزهای جنون را مرزهای جغرافیائی محدود نمی سازد، دامنه آن در هاندهم گسترش پیدا كرد. شاهدان عینی گزارش کرده اند كه در موقع رسیدن این سیل خروشان افراد به سرعت خانه و كاشانه خود را رها کرده و حتی آنقدر بی قرار

می شدند که دکان خود را نبسته، مشتاقانه به داخل جمعیت می پریدند و در این سرخوشی جمعی و گروهی شرکت می نمودند. به نظر می رسید که در عالمانه ترین تحلیل ها، خاطره گنگ و مه آلوده جشنواره های آنچنانی روم قدیم بار دیگر از دل تاریخ بیرون آمده و مردم را به خیابانها کشانیده بود. بسیاری از افراد در آغاز برای تماشا یا چشم چرانی در جمع دیگران وارد می شدند ولی پس از مدتی خود آنها هم تحت تاثیر موزیک و رقص تند از خود بیخود شده و به جمع دیگران می پیوستند. و این سیر جمعیت تداوم خود را حفظ کرده و به جریان خود ادامه می داد.

این رقصهای گروهی جنون آسا به راحتی می توانند به عنوان يك پدیده هیپنوتیزمی تعبیر و تفسیر شوند زیرا هر گونه بیماری جسمی و اگرچه بتواند به این سرعت گروه عظیمی از افراد را مبتلا کند، هیچگاه در تاریخ سابقه نداشته و حتی توسط خیالپردازترین پزشکان ابداع یا به عنوان توجیه علمی ارائه نشده است. در قدیم برخی از بیماریهای جسمی مثل طاعون و وبا در مدتی کوتاه گسترش پیدا کرده و با تلفات و صدمات خود بلای آسمانی و یا تازیانه الهی نام می گرفتند. ولی این تظاهرات همراه با رقص، مطلقاً ساخته و پرداخته ذهن بشر تحت تاثیر برخی از تحریکات محیطی و زمینه های فرهنگی بوده اند. در حدود يك قرن بعد در ایتالیا در نزدیکی شهر تورنتو برای بار دیگر چنین جنبش یا بیماری روانی واگبری پیدا شد که با شدت و قدرت روشن و خاموش می گردید و تا سالها دراز ادامه پیدا کرد.

درحالی که برخی از پزشکان با برچسب مرسوم آن زمان یعنی هیستری آن را نامگذاری می کردند، عده ای دیگر به آن ریشه جسمی و محیطی داده و بروز آن را بانیش نوعی رطیل مرتبط می دانستند. البته در آن ناحیه رطیلی بزرگ و پشمالو به نام تورنتولا وجود داشت. نیش رطیل را برخی کشنده و گزش آن را به نوعی کفاره و پیامد بزهکاری های خود تصور می کردند. درحقیقت نیش رطیل بیشتر دردآور است تا کشنده و پس از مدتی سوزش و عذاب، مسئله به خوبی خاتمه پیدا می کند. عده زیادی از افراد حرکات تشنجی را به عنوان پادزهری برای درمان تصور می کردند و انجام این حرکات جسمی تند را نوعی چاره-جوئی درمانی به حساب می آوردند.

البته در آن زمان کسی به این مسئله توجهی نداشت که این حرکات دیوانهوار نتیجه گزش رطیل است و یا برای درمان رطیل زدگی. آنچه که لازم می نمود این بود که رطیل زده واقعی یا خیالی را به رقص وادارند و بسیاری از دوستان و بستگان او هم برای کمک به شفای بیمار و به نیت خیر در این رقص گروهی شرکت کنند، تا بیماران تشویق شوند و دل سرد نشوند. جمعی افراد بیکار و بیعار هم که به معرکه اضافه می شدند، در مجموع آشفته بازاری می ساختند که کار به جنون دسته جمعی می انجامید. شرط بهبودی را حرکات تند و ممتد رقص تار سیدن به حالت غش یا کولاپس تصور می کردند و این حالت پس از حرکات تند و فرسایش دهنده بدنی به صورت طبیعی هم ظاهر می شود، به هر حال پیدایش این جلسات را بانیش رطیل مرتبط می دانستند و این توهم قبول جمعی پیدا

کرده بود.

در این نوع جلسات، شور و حالی که پیدا می‌شد، سیمائی همه گیر به خود می‌گرفت و هر کس که در این مجالس وارد می‌شد و تحت تأثیر غرش طبل‌ها به حرکات تند رقص می‌پرداخت، به چیزی دچار می‌شد که در آن موقع آن را دیوانگی و در شرایط علمی کنونی خلسه یا ترانس<sup>۱</sup> می‌نامند. در بسیاری از این نوع جلسات فرقه‌ای یا باطنی حالت و باور حاکم بر جلسه باعث می‌شود تا این نوع تظاهرات به صورتی تلقینی و تقلیدی به سرعت در دیگران هم پیدا شود. این حرکات تند جسمی یا رقص‌ها ریشه در تاریخ پزشکی و جادوئی قدیم دارند. در قدیم خیال می‌کردند با حرکت دادن یا به حرکت آوردن فردی که روحی کالبد او را تسخیر کرده، این فرد ممکن است از شر روح مهاجم تسخیر کننده راحت شود. این مسئله که چطور در این جریان به تورتیسم یا نقش رطیل فکر کرده‌اند، ریشه در ابهام و ناآگاهی کنونی بشر دارد. مسئله مهم این است که در این موارد بیماری بسیار سریعتر از همه گیرهای قبلی جنون و شیدائی انتشار پیدا می‌کرد.

مطالعه در احوال گذشته بهتر و بیشتر علت پیدایش این همه گیرهای بیماری را روشن می‌کند و نشان می‌دهد که اگر علت اصلی رطیل بود، از آنجا که رطیل زدگی همیشه یا در فصلهایی از سال وجود دارد، باید تطابقی بین آنها باشد. در حالی که اینطور نیست و چیزی که بیشتر در ایجاد این همه گیرها مقصر تشخیص داده می‌شود، موسیقی و آهنگهای

تند است. در آن موقع آهنگهای تندی طراحی و رقصهای تند برای درمان این بیماران ابداع شده بود که این آهنگها و رقصها همانند رقص و آوازه‌های قبایل بدوی و رقص بدوی و رقص و سماع دراویش می‌تواند عده زیادی از افراد را به حالت خلسه فرو برد. هنوز رقص تندی از آن دوران به یاد مانده که رقص رطیل یا تورنتولا<sup>۱</sup> نامیده می‌شود.

### درویشان و صوفیان شمال آفریقا

در مقابل این رقصها یا هیپنوتیزم‌های گروهی که به صورت خود-جوش و غیر ارادی پیدامی‌شدند، انواعی دیگر از هیپنوتیزم گروهی بودند که با قصد و کوشش فراوان ایجاد می‌گردیدند بدون آنکه افراد شرکت‌کننده بدانند یا باور کنند که هیپنوتیزمی در کار است. در میان ساکنان شمال آفریقا صوفیانی وجود دارند که به آنها درویش<sup>۲</sup> گفته می‌شود و به دو گروه اصلی تقسیم می‌گردند.

یک گروه آنها صوفیان یا دراویش چرخان<sup>۳</sup> هستند که در ترکیه هم به تعداد زیاد وجود دارند. این افراد در جریان مراسم گروهی عبادی خود به قصد ارتباط با منابع متعالی و آسمانی، در ضمن رقص و نیایش ساعت‌ها به دور خود می‌چرخند و این وضع آنها را در حالت هیپنوتیزمی قرار داده و دچار توهمات و حالاتی می‌کند که مطابق با نوع تفکرات و اعتقادات آنان است. گروه دیگر به نام درویشهای شیون‌کن با سرود

1- Tarantella

2- Dervish

3- Whirling Dervishes



۱- خوان<sup>۱</sup> معروف هستند. این درویشها در جریان مراسم فرقه‌ای خود و پس از رسیدن به حالت خلسه، سیخ و میخ‌های بلندی را از پوست، چانه و زبان خود عبور داده و به خوردن آتش ذغال و خورده شیشه پرداخته و بدون آسیب و سوختگی دست و زبان خود را به میله‌های گداخته فلزی می‌سابند.

حالت هیپنوتیزم و خودهیپنوتیزم به درویشان سرود خوان توانایی‌ها و مهارتهائی می‌دهد که نباید درباره آنها اغراق و زیاده‌گوئی شود. شنیده می‌شود که برخی از این درویشها بنا بر دستور رهبرشان در روی زمین می‌خوابند و برخی از اسب‌سواران به سرعت از روی تن آنها عبور می‌کنند بدون آنکه ضرر و زبانی که به آنها برسد.

شگفتیهای دیگری را به صوفیان یا مرتاضان الجزایری نسبت می‌دهند که به مرابطون<sup>۲</sup> معروف بوده و در اوج مراسم فرقه‌ای خود و شور و حالی پیدا می‌کنند و به خوردن تیغ، میخ، قطعات شیشه و حتی بلع مار زنده می‌پردازند.<sup>۳</sup> این افراد هم به میله‌های گداخته آهن زبان می‌زنند و میله‌ها و خنجرهای نازکی را از گونه و چانه خود عبور دادند<sup>۴</sup> و با پای

#### 1- Howling Dervishes

#### 2- Marabouts

۳- بلع مار زنده را اینجانب در سال ۱۹۶۳ در سودان مشاهده واز

آن عکس تهیه کرده‌ام که این عکسها و فیلم آنها موجود است. (مترجم)

۴- برای درك بهتر پدیده‌های هیپنوتیزمی از درون، در بهمن ماه

۱۳۶۵ در جریان يك جلسه رقص و سماع فرقه قادریه در تهران، اینجانب به

برهنه بر روی لبه شمشیر تیز راه می‌روند و یا آنرا محکم به تن برهنه خود می‌کوبند، بدون آنکه آسیبی ببینند. آنها تمام این کارها را با اجازه و یا به دستور رهبر خود که اورامقدم<sup>۱</sup> می‌گویند انجام می‌دهند. برای اولین بار بیشتر از يك قرن قبل شعبده‌باز و جسادوگر صحنه‌های نمایشی فرانسه روبرت هودین از این مراسم دیدن کرد که به علت نداشتن آگاهی از پدیده هیپنوتیزم و قدرت تجزیه و تحلیل آنچه که می‌دید، ساده لوحانه و ابلهانه به نفی آنچه که می‌دید پرداخت و آنها را انواعی از تردستی‌های ناشناخته معرفی کرد!

برای ما تفسیر و توجیه‌های روبرت هودین در این زمینه بسیار جالب و خنده‌دار است. او در کل از لحاظ عقلی وقوع این پدیده‌ها را غیر ممکن دانست و آنها را حقه‌بازیهای خام انگاشت. ولی از نقطه نظر ما این پدیده‌ها نه حقه‌بازی است و نه معجزه بلکه بر اساس و مبانی علمی مستحکمی صورت می‌گیرند و در شرایط خلسه هیپنوتیزمی این ناممکن‌ها، و کارهای سخت و توانفرسا، به سادگی صورت می‌گیرند، در حالی که دلیرترین بهلوانان قادر به تحمل و انجام آنها در شرایط آگاهی معمولی نیستند. گاهی بر اثر قبول برخی از اغراق‌گوئی‌ها، پدیده‌های اعجاب برانگیزی هم پیدا می‌شود. مرابطون ادعا می‌کردند قدرتی که بالاتر از قدرتهای دیگر است از آنها حمایت کرده و در این شرایط هیچ چیزی

---

→  
حالت خلسه فرو رفتن و عبور میله‌ای بلند و کلفت آهنین از گونه‌ام که به عنوان لطف و مرحمت توسط رهبر گروه صورت گرفت، بدون درد و خونریزی همراه بود. مترجم

از جمله گلوله تفنگ نمی‌تواند به آنها ضرر و زیان برساند. آنان وجود این حالت آسیب‌ناپذیری را به افراد خود تلقین می‌کردند. در جریان جنگهای آزادی‌بخش الجزایر، قبایل و گروههایی که توسط مرابطون تبلیغ و به جنگ روانه می‌شدند، بر اثر شجاعت و بی‌باکی بی‌نظیری که ارائه می‌دادند، در شرایط جنگ نابرابری که باتوجه به تعداد سربازان فرانسوی و نوع تسلیحات آنها وجود داشت، قدرت ایمان خود را به بهترین وجهی نشان دادند و با وجود تلفاتی که متحمل می‌شدند، رعب و ترس زیادی در دل دشمن ایجاد کرده و به پیروزیهای بزرگی نایل شدند.

### استمداد از ارواح اجدادی

برای آنکه به قدرت هیپنوتیزم گروهی بهتر پی ببریم، به جای سرزمینهای دور به غرب ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۷۰ برمی‌گردیم. در این سال یک سرخپوست به نام وودزی-ووب این عقیده را تبلیغ و گسترش داد که بر اساس اسطوره‌های سرخپوستی، در آن سال زمان رستاخیز قومی برای آنها فرا رسیده و آنها می‌توانند با کمک قدرتهای نامرئی، سرزمینهای پدری خود را از تجاوزگران پس بگیرند. بر این اساس او از تمام قبیله‌های سرخپوست درخواست کرد که با هم متحد شده و از ارواح اجدادی خود با التماس و دعا طلب کمک کنند. او معتقد بود اگر ارواح اجدادی که هنوز خاطره شکارگاههای پر برکتی را که توسط مهاجمان تصرف شده به یاد می‌آورند، به روح بزرگ

متوسل شوند و همگی به زمین نزول کنند، موفقیت آنها قطعی و حتمی خواهد بود.

مراسم و تشریفاتی را که او معین کرده بود، قبایل سرخپوستی انجام دادند ولی از آنجا که شواهد نزول روح بزرگ پیدا نشد، به ناچار و شرمنده وودزی ووب ناپدید گردید و این تصور هم از بین رفت ولی پس از ۲ سال بادیگر مراسم رقص ارواح توسط يك جادوگر و رویاه بین قبیله‌ای به نام وو-وو-کا زنده گردید که فرزند یکی از طرفداران وودزی ووب بود. او بار دیگر به تشویق قبایل متفرق و شکست خورده سرخپوستی پرداخت و در مراسم بسیار پرشکوه رقص و موسیقی شواهد نزول ارواح اجدادی، مژده دست یافتن مجدد به سرزمینهای پر از شکار و از بین بردن کلیه آثار وجودی سفیدپوستان را مژده داد و امید دست یابی به جذابیت‌های زندگی گذشته را برای آنها زنده کرد.

برگزاری این مراسم مانند آتشی که در مرغزار خشکی بیفتد، به سرعت در قبیله‌های سرخپوست گسترش پیدا کرد. در همان زمانی که وو-وو-کا در نوادا مشغول این مقدمه‌چینی‌ها بود، قبایل سیوکس در داکوتا خود را برای جنگ مقدس آماده می‌کردند. آنها بر اثر الهاماتی که در جریان مراسم قبیله‌ای خود به آنان رسیده بود، مطمئن بودند که با کمک اجداد قبیله‌ای، قادر به صف آرایی لشگریانی می‌شوند که در مقابل حمله و خروش آنها سواره نظام آمریکا غیر از فرار، اسیری و مرگ نتیجه‌ای به دست نخواهد آورد. در شرایطی که خودشان در

حمایت ارواح اجدادی از آسیب‌رگبار ارتش آمریکا آسیبی نخواهند دید. بسیاری هنوز یکی از جنگ‌های پر افتخار چند سال قبل را به یاد داشتند که به قول آنان فرمانده آمریکائی پس از شکست سختی که خورده بود، برای نجات خود مجبور شده بود سوار یک گاو شده و ناپدید گردد.....

به تدریج رقص ارواح به شکل رقص جنگ در آمد و در این شرایط افکار و احوال سرخپوستان بیشتر تقویت می‌گردید. آنها در حالت خلسه خود را در قالب لشکر عظیمی می‌دیدند که ارواح اجدادی در کنار آنان بودند و آنها پیراهن‌هایی پوشیده بودند که بر اثر نقش‌های جادویی آنها، در مقابل هر اسلحه‌ای مصونیت داشتند. به تدریج زنان قبیله مشغول دوختن انبوه پیراهن‌هایی شدند که پیراهن ارواح نام گرفته بود و آنها آنچه را که در حالت خلسه و نشئه دیده بودند، در عالم واقعی پیاده می‌کردند. به تدریج این روحیه در بین آنها تقویت شد و در این لحظه تاریخی گاوی را برای روح بزرگ قربانی و به صورت ارتشی روئین‌تن با پیراهن‌های جادویی به سوی پادگانهای ارتش آمریکا حمله بردند. این حمله که با کشتار زیاد از جمله قتل‌عام جنگجویان قبیله سیوکس همراه بود، به زودی خاتمه یافت و بی‌حاصلی پیراهن‌های جادویی و اثرات ویرانگر هیپنوتیزم گروهی در روبرویی با حقایق زندگی آشکار گردید.

### استمداد از دیوان و شیاطین؟

در تبت، مسئله کاملاً به صورت متفاوتی شکل می گیرد. در اینجا به جای آنکه شخص منفرد حالی به حالی شده و برای گروهی به اظهار کلمات و جملات اسرار آمیز پردازد، جمعی از راهبهای بودائی یا لاماها با دقت فردی را انتخاب می کنند و تمام توجه و تمرکز کارهای خود را بر روی او متمرکز می سازند. به این فرد انتخاب شده سانگما می گویند. راهبها کوشش می کنند تا ترتیبی اتخاذ کنند که روح یا کالبد این فرد توسط دیوان و شیاطین تسخیر شود. در این شرایط به قول آنها در این فرد یک سلسله پدیده ها و قدرتهای فوق بشری شکل می گیرد که راهبان بودائی از این احوال برای ارتباط با دنیای دیگر و روشن بینی و آینده بینی استفاده می کنند. این افراد برای یک هیپنوتیزم دسته جمعی به دست زدن، نواختن زنگ و دیدن در شاخهای بوق مانند می پردازند و نسبت به شیاطین و دیوان شروع به التماس می کنند تا آنها کار را تحویل بگیرند.<sup>۱</sup> در این جریان به صورتی ناگهانی سانگما دچار شوریدگی شده و شروع به بیان مطالبی از عالم غیب می کند و با آهنگی جیغ آسا پیام ارواح را به زندگان منتقل می سازد. او با قدرت شگرفی که بر اثر

۱- در خرداد ماه ۱۳۶۷ در روزهایی که این مجموعه را ترجمه می-

کردم، شبها در جلسات اهل هوا در بندرعباس شرکت می کردم. مرد زار زده، همراه بابا بازار و ماما بازار همراه با آهنگ طبل، چوب زدن و خواندن اشعار، از زارها خواهش می کردند که از میان امواج دریا بیرون آیند و بدون ترس، خرامان خرامان به محفل آنها آمده و کالبد آنها را تسخیر بفرمایند.

(مترجم)

تسخیر روحی توسط دیوان پیدا کرده، کارهای بسیار اعجاب انگیزی انجام می‌دهد که یکی از آنها گرفتن يك شمشیر و پیچانیدن تیغه آن و تبدیل آن به يك مارپیچ فلزی می‌باشد! سپس يك رشته از شاهکارهای دیگر هم انجام می‌دهد که هیچ انسان خاکی توان انجام آن را ندارد.<sup>۱</sup>

در اینجا بار دیگر شواهد قدرت ضمیر انسان بر انسانهای دیگر، در سطحی عالی خود را نشان می‌دهد، به طوری که آثار شگفت آن حتی برای کسانی که این صحنه را اداره می‌کنند، غیر قابل باور است، حتی کسانی که در واقع نه تماشاچی، بلکه سازنده این صحنه‌های دل‌انگیز هستند.

یکی از مثالهای زیبایی که سرعت پیدایش هیپنوتیزم گروهی را نشان می‌دهد، مربوط به آتش‌روها می‌شود. کسانی که باپاهای برهنه در بستری از ذغال گداخته پیاده روی می‌کنند بی آنکه کوچکترین آزاری ببینند. کاهنان معبد شینتو در ناحیه کاندا در توکیو هر شش ماه يك بار در قالب مراسم عبادی و فرقه‌ای و با مقدمات و تشریفات جالب و طولانی به این کار دست می‌زنند. اینطور تصور می‌شود که این تشریفات در این گروه در زمینه اعتقادی که دارند، با پیدایش خود هیپنوتیزم، راه رفتن بر بستری از ذغال گداخته را ممکن بسازد و اصولاً این افراد برای

۱- عملیات خرد کردن سنگها با اجسام سخت در جریان کاراته به دنبال

تمرکز و خود هیپنوتیزم و پیدایش انجماد عضلانی در دست یا قسمتی از پا صورت می‌گیرد. (مترجم)

این نوع کارها دوره دیده و تربیت شده‌اند. شاید در انجام این کار برخی رمز و رازها موجود باشند که آنان از اساس فیزیولوژیکی آن خبردارند. مثلاً قشرنازکی از خاکستر در زیر فشار پا، حفاظت کافی را برای چند متر آتش روی فراهم می‌کند.

در لحظاتی که این راهبها، شدت اشتیاق و مبهوت شدگی را در تماشاگران مشتاق ملاحظه می‌کنند، از آنها دعوت می‌کنند که همراه آنان از این مسیر شعله‌ور بگذرند و در مصونیتی که آنها بر اثر ایمان کسب کرده‌اند، سهیم شوند. بارها دیده شده که انبوه تماشاچیان مبهوت شده، دمپایی یا صندل خود را از پا خارج کرده و بدون تردید همراه و در میان راهبان تمام مسیر تعیین شده را به آرامی و بدون عوارض طی کرده‌اند و در میان آنها بسیاری از زنان و کودکان وجود داشته‌اند، حتی زنهایی که کودکان کوچک خود را همراه خود از این بسترهای پردود و آتش همراهی کرده‌اند.<sup>۱</sup> به آنها گفته شده که شرکت در این مراسم باعث می‌شود که آنها در تمام طول سال آینده از کلیه بلاها مصون بمانند و این انگیزه برای آتش‌پیمائی آنها در این شرایط روحی کافی به نظر می‌رسد.

---

۱- در تمام نقاط جهان بچه‌ها خیلی زود از روی تقلید و یا تحت تأثیر دیگران، الگوهای ایدئولوژیک و فرهنگی اطرافیان را کسب و ارائه می‌دهند. برای اینجانب تعداد زیادی از کودکان (بعضی کمتر از ۷ سال) که در مراسم فرقه‌ای در اویش قادر به بدون درد و ناراحتی عبور میله‌های آهنین را از گونه خود تحمل می‌کنند بسیار اعجاب‌انگیز است. (مترجم)



علاوه بر هیپنوتیزم، عوامل دیگری هم در رفتارهای گروهی اثر می‌گذارد. اصولاً گردهمایی تعدادی از افراد بر گرد یکدیگر و انتظار آنها برای مشاهده برخی از پدیده‌های اعجاب‌برانگیز، در آنها يك حالت تلقین پذیری نسبی به وجود می‌آورد ولی در مراسمی از آنگونه که در معبد باکانالیا برگزار می‌گردید، بایستی به آن به چشم نوعی جشنواره؛ جشن شراب نگاه کرد که به افتخار باکوس خدای انگور شکل می‌گرفت و بسیاری از این شرکت کنندگان در مراسم، به عنوان مرید و پیرو به این مکان گام نهاده و با زیاده‌روی در باده‌نوشی و هرزه‌گرائی، مراتب عشق و علاقه و ایمان خود را نسبت به خدای خویش به نمایش می‌گذارند. ولی در جریان برخی از مسمومیت‌ها، در بعضی از موارد شباهتهائی با هیپنوتیزم پیدا می‌شود، از جمله افزایش میزان تلقین‌پذیری، فراموشکاری یا تغییر شکل خاطرات گذشته، تمایل در تقلید و همرنگ جماعت شدن، افزایش مقاومت در برابر درد<sup>۱</sup>، تمایل در شرکت با دیگران در خواندن آوازهای دسته‌جمعی و انجام حرکات جنون‌آسا<sup>۲</sup>.

---

۱- بسیاری از هروئینی‌ها در موقع کشیدن سیگار وقتی قسمت گذاخته سیگار لای انگشتان آنها را می‌سوزاند، دردی حس نکرده و یا درد کمی احساس می‌کنند.

۲- مانند حالت باده‌نوشان در پایان شب در کافه‌ها و مجالس عروسی

و غیره

همین مسئله در مورد مواد مخدر هم به چشم می‌خورد و این از گذشته‌های دور موجود بوده و در عصر ما ابعاد بیشتری پیدا کرده و برخی از داروهای جدید افق‌های نو و تازه‌ای را به طرف جهان توهمات گشوده است. از گذشته برگ و ریشه برخی از گیاهان و بدنه بعضی از قارچ‌ها سرچشمه نشاط و سرخوشی‌ها و گذرنامه مسافرت به دنیای جنون و بی‌خبرها بوده و هست. شباهت‌های زیادی بین پدیده‌های هیپنوتیزمی و مصرف برخی از فرآورده‌های گیاهان توهم‌زابه چشم می‌خورد. این مواد در احساس گذر زمان اختلال ایجاد کرده و در شکل احساس‌های افراد تغییراتی به وجود می‌آورد. یکی از اعجاب‌انگیزترین این نوع گیاهان آن چیزی است که با عنوان پلاسبو مصرف می‌شود. در این موارد به جای گیاه داروئی و شناخته شده، مقداری برگ بی‌خاصیت به بیمار داده می‌شود، ولی مصرف این گیاهان همان آثار و نتایج ادعا شده را به بار می‌آورد و در پزشکی جادوئی و پزشکی گیاهی اثرات آن شناخته شده است. بسیاری از حقه‌بازانی که با ادعای در دست داشتن داروهای اسرارآمیزی که قادر به درمان بیماری‌های بی‌درمان است، با توجه به تلقین‌پذیری و بی‌اراده بودن بیماران، داروهای بی‌خاصیت خود را با قیمت گران و در قالب تشریفات پرزرق و برق به این بیماران مشتاق ارائه می‌دهند و در بسیاری از موارد نتایج خوبی هم گرفته می‌شود. در مواردی که در این زمینه‌ها جنجالی به پا شده باشد، آثار آن بیشتر است<sup>۱</sup>. تصور می‌شود در بسیاری از موارد داروها از

۱- در سال‌های اخیر در ایران داروی اختراعی یکی از همکاران

این طریق آثار خود را ظاهر می‌سازند. ایمان به پزشك به صورت مسئله‌ای مشابه در این ارتباط بسیار مؤثر است و گاهی داروئی که توسط يك پزشك بدون تأثیر بوده، تحت تأثیر شخصیت، شهرت یا تلقینات پزشك دیگر منجر به درمان می‌شود. به هر حال هر اندازه درباره داروئی بیشتر تبلیغ شود، آثار آن بیشتر نمایان می‌گردد. به یاد داشته باشیم مردم در برابر فرآورده‌های داروئی یا دارو نما تلقین پذیرند. يك آزمایش ساده برای نشان دادن تلقین‌پذیری افراد این است که می‌توان به عنوان داروئی تلخ، يك قاشق مرباخوری آب را در قالب تشریفاتی مفصل به آنان ارائه داد و مشاهده کرد که آنها با خوردن آب و احساس مزه تلخ آن، چهره خود را درهم می‌کشند.

### حمله سفینه‌های فضائی به زمین

لازم نیست برای مشاهده آثار و شواهد هیپنوتیزم گروهی شما به سرزمینهای دور مسافرت کنید و یا آرزو داشته باشید که کاش چند صد سال قبل زنده بودید. برای مشاهده آثار سریع تلقین‌پذیری و هیپنوتیزم گروهی به سال ۱۹۳۸ بر می‌گردیم که کارگردان معروف اورسن ولز در قالب چند برنامه رادیوئی قصد داشت رمان معروف جنگ ستارگان را ارائه بدهد. او برای آنکه به جذبه رادیوئی آن

→

پزشك با وجود بنیان سست و توجیهی آن و با وجود اقدامات سازمان نظام پزشکی و وزارت بهداشتی صدها میلیون ریال فروش داشته است. (مترجم)

برنامه افزوده شود و بیشتر توجه شنوندگان رادیو را جلب کند، دست به بخش چند پیام رادیویی زد. پیامها چنین می گفتند: «مردانی از ستاره‌ای ناشناس، در بخش غربی آمریکا با سفینه‌ای به زمین نشسته‌اند. برنامه به اندازه‌ای خوب تهیه شده بود که تعداد زیادی از مردم آنرا جدی تلقی کرده و بدون آنکه در صدد شناسائی ایستگاه فرستنده و تأیید خبر باشند، سراسیمه به ایستگاههای پلیس و قرارگاههای ارتش مراجعه کردند. و برخی با استفاده از تلفن از سازمانهای مسئول جوابی وضعیت شدند و در اوج جویستریکی که به وجود آمده بود، عده‌ای حتی دست به خودکشی زدند.

این صحنه يك نمونه گسترده از هیپنوتیزم گروهی بود که در طی آن گروه بزرگی از افراد جامعه تحت تأثیر يك حرف یا حرکت قرار گرفته و با شایعه پراکنی و بیان اخبار جعلی، احساسات و افکار تحريك شده و از واقعیت کنار افتاده خود را در دیگران هم ایجاد کرده و بعد به صورتی ترحم انگیز و در عین حال ابلهانه به چاره‌جویی‌های ساده - اندیشانه می پرداختند.

يك مسئله بفرنج قرن ما که هنوز پایان پیدا نکرده؛ تعداد بیشماری از انسانهایی هستند که در سراسر جهان مدعی مشاهده بشقاب‌های پرنده بوده‌اند. با قبول حداکثر ساده‌اندیشی اگر آنها سفینه‌هائی متعلق به ساکنان ستاره‌ای ناشناخته و یا امتحان يك اسلحه اسرار آمیز بودند، نمی‌بایست در این سطح وسیع و اینقدر زیاد دیده شوند. به

هر حال بازار مشاهده ابزارهای پرنده و مشاهده انواع یوفوها در آمریکا بازاری داغ داشت تا حدی که روانپزشك بزرگ قرن (دکتر کارل یونگ) را تحت تأثیر قرار داد و او با نوعی تفسیر که در مکتب فروید و جانشینانش مرسوم است، آن را اضطراب و ترس شدید جهانی و اعصاب تحريك شده به علت ترس از يك جنگ هسته‌ای ویرانگر اعلام نمود.

با وجود تفسیر یانگ و اظهار نظرهای متضاد اعلام شده در وسایل ارتباط جمعی، در حالی که مسئله دیدار بشقاب پرنده‌ها هنوز پرونده‌اش بسته نشده است، در همین ایام در اگوست ۱۹۶۸ يك همه‌گیری رفتاری بسیار بزرگ دیگر که زائیده تحريك و تلقین گروهی بود، غوغایی به پا کرد.

### همه‌گیری دیوانگی موسیقی پاپ

در يك تعطیل آخر هفته در حدود ۵۰۰/۰۰۰ نوجوان آمریکائی به دنبال يك قرار قبلی برای مشاهده يك برنامه موزيك پاپ در صحرائی وسیع در کنار مزرعه آلفا آلفا نزد يك شهرك بتل در نیویورك دور هم جمع شدند تا به قول خودشان نهایت درك موسیقی راک و برخی از برنامه‌های هنری دیگر را مشاهده کنند.

→

فرودگاه مهرآباد، پرواز جت‌هایی از پایگاه شکاری همدان برای ردگیری و شناسائی آنها (در سال ۱۳۵۶) را به دنبال داشت. (مترجم)

در این بلبشوی بزرگ تاریخی هزاران اتومبیل در ترافیک حاصله آسیب دید و عده زیادی به علل متفرقه تلف شدند و در این میان چند نوزاد در هوای آزاد و بدون مراقبتهای پزشکی متولد شدند. در این جریان به قول خودشان غنچه‌ها و شکوفه‌های فرهنگ آمریکا بر اثر اوج هیجان حاصله از شنیدن موسیقی، با نهایت بلندی صدا و تندترین رقص‌ها، در حالت بیهوشی و کولاپس در گل ولای کف مزرعه می‌غلطیدند؛ همان گل و لایی که تا دیشب گرازها و خوکهای وحشی بدون ادعای روشنفکری در آنها می‌لولیدند. دقایقی پس از آنکه آثار دودسیگارهای ماری‌جوانا و سایر موادمخدر و داروهای روان‌گردان و منبسط‌کننده ذهن فروکش کرد، در میان توده‌های بزرگی از زباله که به جای مانده بود، آهسته آهسته نشئه‌شب دوشین جای خود را به خمارپگاهی داد. در مقام مقایسه با مراسم قدیم یونان و روم و سایر کشورهای اروپائی در قرون وسطی، معلوم شد که دیوانگیهای قرن ما از لحاظ وسعت به مراتب از مراسم قدیمی، عظیم‌تر و عمیق‌تر است و چه بسا در آینده شدیدتر از این هم بشود.

رقابت برای بهتر انجام دادن و کسب رکورد باعث گردید تا بار دیگر در ششم دسامبر با شرکت ۳۰۰/۰۰۰ شرکت‌کننده یک جشنواره دیگر از موزیک راگ برگزار گردد. در تپه‌های سرسبز منطقه تربسی کالیفرنیا بزرگترین و پرهیجان‌ترین نمایش یک‌روزه موسیقی تاریخ شکل گرفت و در حالات شبه‌هینوتیزی حرکات و اعمالی انجام می‌گردید که در تمام تاریخ سابقه نداشت. باری در عصر ما هنوز دوران

هیپنوتیزم گروهی و انجام حرکات تلقین شده گروهی پایان نیافته و در این جلسات انواعی از رقصهای تند و پرهیجان به کیفیتی برگزارمی-گردید که رقصهای پر تحرك و تند تورنتولا در مقایسه با آنان مانند حرکات ملایم ژیمناستیک بود! چندین تن شیشه‌های خالی مشروبات و انبوه زباله‌ها تنها یادگاری بود که از این شیداگریها در گوشه کنار تپه‌ماهورهای تریسی هنوز به جای مانده است.

## از مسمریسم تا هیپنوتیزم

پرسش معروف هیپنوتیزم چیست؟ از گذشته‌های بسیار دور، که نامی از هیپنوتیزم در میان نبود ولی پدیده‌های هیپنوتیزمی وجود داشت، تا عصر ما جوابهای بسیار متنوعی را به دنبال داشته و افراد با دانش دوران و اصطلاحات زمان خود به تفسیر و تعبیر آن می‌پرداخته‌اند. ابتدا تسخیر روح توسط دیوها، خدایان و جن‌ها به سادگی هر حالت روانی غیر متعارفی را توجیه می‌کرد.<sup>۱</sup> در عصر ما هم که هنوز به جای بررسیهای کافی، طرد کردن و عنوان مزخرف و چرند دادن به هر مضمون و مقوله تازدای؛ راه ساده‌تری از نوگرایی و تجدیدنمایی است، هیپنوتیزم می‌تواند به تمامی، کلاهبرداری و دغل‌کاری نامیده شود. در هر جامعه‌ای بیشتر افراد یکی از این دو تفسیر اغراقی را مورد

---

۱- برای خواننده فارسی زبان جالب است که دقت کند، در اشاره به

حالت اختلال شدید روانی در واژه دیوانه، واژه دیو و در واژه محنون واژه

جن نهفته است «مترجم»



توجه قرار داده و افراد کمتری زحمت فکر کردن بیشتر و رسیدن به يك نتیجه گیری بینابینی را مورد توجه قرار داده و می دهند . در عصر ما که عصر اندیشه و منطق است، دیگر گزافه گوئی و کلی بافی طرفداری ندارد. به طور خلاصه برابر آراء و عقاید متفاوت و با توجه به مرام و مسلکهای گوناگون جوابهای متنوعی برای توصیف هیپنوتیزم ارائه شده که هیچکدام مقبولیت عام نیافته و ما هم نمی خواهیم و نمی توانیم با نوعی جبهه گیری در برابر اندیشه و تاریخ، صمیمانه جواب دقیقی بگوئیم ولی می توانیم با سیر در تاریخ به استنباطهایی برسیم یا کمتر از آن، به درك تازه ای نزدیک شویم.

در میان انبوه عقاید موجود ، هر کدام بخشی از موضوع هیپنوتیزم را تفسیر و از شرح بخش دیگر ناتوان است و انسان به این نتیجه می رسد که یا موضوع بسیار پیچیده و اسرار آمیز است و یا چند پدیده متفاوت و در عین حال نزدیک به هم در این زمینه فکری وجود دارند. باری در این که کشان پدیده های محو و خیاری، مشخص کردن و توصیف برخی از نقاط روشن اما دور از دسترس بسیار مشکل است. بنا بر این بهتر است با جستجو در تاریخ و گذشته، هیپنوتیزم را بشناسیم و برای دوری بیشتر از اشتباه و خطا، انبوه اطلاعات و مدارك مربوط به گذشته های دور را نادیده گرفته و از زمان پیدایش تاریخ نگاری انسان شروع کنیم. در یونان باستان هم که مثل همیشه کم خوابی برای عده ای مسئله و گرفتاری بود، با دعا و استغاثه به درگاه خدای خواب که هیپنوس<sup>۱</sup>

نامیده می‌شد، يك خواب شیرین و عمیق را آرزو می‌کردند. لغت هیپنوتیزم بر اساس این زمینه تاریخی صدها سال بعد به این پدیده اطلاق گردید. در روم قدیم کسانی که به عللی به خواب عمیقی فرو می‌رفتند و کسی نمی‌توانست آنها را بیدار کند، این حالت را حمل بر تسلط یا تسخیر روحی آن فرد توسط يك خداگونه می‌کردند. بنابراین حتی در آن دوران هم يك تفاوت علمی بین خواب معمولی و خواب هیپنوزی وجود داشته است. در روم قدیم هم خدائی برای خواب وجود داشت که سومنوس نامیده می‌شد. این خدا در ایجاد انواعی از خوابهای غیر عادی موثر شناخته می‌شد. در عده‌ای از خانواده‌ها در عصر ما هم افرادی سالم و طبیعی پیدامی‌شوند که شبها در حالت خواب و بی‌خبری از بستر برخاسته و در عالم خواب حرکت کرده و برخی کارها را انجام داده و بعد می‌خواهند بدون آنکه صبح روز بعد اصلاً خاطره‌ای از این کارها داشته باشند. در پزشکی نوین به این حالت خواب‌گردی و یا به اصطلاح سومنامبولیسم می‌گویند که در ترکیب آن نام خدای خواب روم قدیم به چشم می‌خورد. این حالت عیناً در مراحل پیشرفته و عمیق خواب هیپنوتیزمی هم به چشم می‌خورد.

در سده‌های بعد با دنیایی از ترس و هیبت این پدیده در قالب کارهای جادویی و توسط افسون‌گران و صاحبان علوم غیبی عرضه می‌گردید و در این شرایط جایی برای کنجکاوی و بحث‌های علمی باقی نمی‌ماند. در قدیم هیپنوتیزم شدن و هیپنوتیزم کردن با خیره شدن چشم رواج داشت و با توجه به ترس و تنفری که انسانها همیشه از

جادوگران داشته‌اند، دارندگان نگاههای عمیق و مؤثر با عنوان نظر بد مورد طعن و نفرت قرار گرفته و با تصور قدرتهای جادوئی در نگاه آنها، هر گرفتاری، بیماری، شکست و بیچارگی را به نظر کردن نسبت داده و حتی در این موارد يك نگاه کوتاه این افراد را برای آسیب رساندن کافی می‌دانستند. بچه‌ها و حیوانات گروه آسیب‌پذیرتری بودند که با دقت از تیررس نگاه آنها دور نگهداشته می‌شدند و یا از طلسم و حرز و دعا برای حفاظت آنان استفاده می‌گردید.

### پزشکان و هیپنوتیزم

پزشکان که در این زمان در درمان برخی از بیماریها مؤثر بوده‌اند، کوشیدند تا در حل این مسئله هم کمک کنند. به یاد بیاوریم که علم پزشکی در گذشته‌های دور پیوندهای نزدیکی با جادوگری داشت و حتی هنوز هم در واژه پزشکی یا پزشکی‌مدی سین من<sup>۱</sup> و خود واژه پزشکی انبوهی از مفاهیم جادوئی وجود دارد. باری در حدود سالهای ۱۵۰۰ میلادی يك پزشك که ضمناً تحصیلات و مطالعات زیادی در امور روحانی داشت، دست به تألیف ۳ جلد کتاب با عنوان فلسفه علوم غیبی زد و در آن با توجه به اطلاعات علمی که در دسترس بود، به تفسیر و توجیه افسونگری سحر و طلسم پرداخت. این پزشك دانشمند که هانری کورنه

۱- Medicine man. جادوگر. ساحر. حکیم. جادوگر پزشکی. بت. طلسم. جادوگر. ساحر. Medicine man -  
(فرهنگ جیبی آریاناپور)

لیوس آگریپا نام داشت، در این نظریه پردازها اعلام کرد که در جریان افسونگری پرتوهایسی از چشمان فرد جادوگر آزاد شده و می‌تواند چشمان فرد جادوزده یا چشم زده را آغشته یا ملهم سازد و به این ترتیب نیات و نظریات جادوگر به این صورت منتقل گردد و این بستگی به جادوگر دارد که چه نوع پرتوهایسی یا انرژیهای را آزاد کند.

بسیاری از بیماریهای واگیر، تصادفات و حتی مرگهای ناگهانی را به این نوع انرژی پراکنی‌های جادوگران نسبت می‌دادند و فرد نظرناپاک در این ارتباط مورد سرزنش قرار می‌گرفت. در مواردی که فردی با این مشخصات در دسترس نبود، به هر حال يك نظر ناپاک ناپیدا و ناشناخته را مسئول این وقایع می‌دانستند. عشق‌ها و تنفرها هم در این میان و به همین صورت مورد بحث قرار می‌گرفتند و نگاه نفرت‌آلوده و نگاههای عمیق و جگرسوز حتی در عصر ما هم آثار خود را حفظ کرده‌اند. البته در این جریان عشق و تنفر هر چند دو موضوع متضاد هستند و ظاهراً دو نتیجه خوب و بد به بار می‌آورد، ولی در هر صورت برای فرد مقابل تولید پریشانجالی و سیه‌روزی می‌کند! از نقطه نظر آگریپا افسونگری نوعی انرژی پرانی در جهت اهداف از پیش تعیین شده بود که اثرات و خواص آن می‌توانست در زمینه‌های بسیار متفاوتی اثر کند: هم می‌توانست راهزنان را در جاده‌ها در جلوی کالسکه‌های مورد هجوم در جای خود میخکوب کند و هم قادر بود در آرام کردن طوفانهای سهمگین مؤثر باشد و هم به سادگی يك آتش‌سوزی را مهار کند.

قصه این پزشک این نبود که باردیگرفنون جادوگری رنگ-  
 باخته را سرزنده کند بلکه آقای آگریپا به قول خودش قصد داشت  
 اصول افسونگری را با مبانی علمی عصر خودش آشتی بدهد.  
 در ارتباط با خاصیت اسرارآمیز مغناطیس‌ها، آگریپا عارفانه اظهار  
 داشت که کلیه ذراتی که در عالم در زمین و آسمان وجود دارند،  
 یکدیگر را تحت تأثیر قرار داده و جذب می‌کنند<sup>۱</sup>. او معتقد بود که در  
 ارتباطات نزدیک کیهانی، طلاخواص و آثار خود را از خورشید گرفته و  
 حتی رنگ و درخشندگی مشابهی با آن دارد، در حالی که نقره آثار  
 و رنگ سفید و مات خود را از کره ماه گرفته است و دیگر فلزات و  
 جواهرها هر يك با ستاره یا سیاره‌ای ارتباط پیدا می‌کنند.

آثار و نظریات آگریپا در جهش فکری یکی از چهره‌های درخشان  
 و اسرارآمیز علوم و پزشکی به نام پاراسلوس نقش مهمی داشت.  
 این پزشک، دانشمند و متفکر بزرگ به تأثیر امواج مغناطیسی در نظام  
 جهان و تأثیر آن در سرنوشت انسان فکر می‌کرد. به نظر او از فضا‌های  
 دوردست و از منابع ناشناخته امواج بزرگ مغناطیسی، کسره زمین و  
 ساکنان آن را مورد اثر قرار می‌دهد و هر جسم و جانی بدین ترتیب

۱- جادوگری، سحر... (فرهنگ ۵ جلدی آریانپور) Medicine - 1

۲- بد نیست به یکی از اشعار مولوی نظری بیفکنیم که قبل از آگریپا

سروده است.

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست      جنس خود را مثل کاه و کهر باست

(مترجم)

تحت تأثیر قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup> به نظر او درون کالبد هر انسانی روحی مستقر شده که مستقیماً این امواج کیهانی و آسمانی را گرفته و به صورت غیرمستقیم آثار آن را بر روی بدن و زندگی او منعکس می‌کند. به نظر پاراسلوس این موجود ناشناخته درونی با قدرت ارتباط با مرزهای ناشناخته کیهانی می‌تواند با انتشار امواج مغناطیسی، افراد و اشیاء مجاور را از طریق نگاه تحت تأثیر قرار داده و آنها را ویران، بیمار، سالم و یا حالی به حالی کند.

این افکار و نظریات در سده‌های بعد هم دانشمندان و هم جادوگران را شدیداً تحت تأثیر خود قرار داده بود و نظریات کلی، مبهم و رمزآلودش توسط شاگردان و پیروانش به صورتهای متفاوت تحت تفسیر قرار می‌گرفت. در حدود سالهای ۱۶۰۰ میلادی يك دانشمند به نتایج اعجاب برانگیزی رسید که متأسفانه تا قرن حاضر به اهمیت آن توجه نشده بود. این دانشمند و پزشك بلژیکی که یوهان وان هلموت نامیده می‌شد، به نقش و نیروی اراده در جهت ذهنی به امواج مغناطیسی اشاره و تأکید داشت ولی سایر کشفیات علمی از جمله کشف گاز کربنیک توسط او، وی را از عوالم کیهانی، به فیزیک و پزشکی و شیمی و سایر علوم تجربی مشغول کرد.

یکی دیگر از پیشاهنگان این رشته، جهانگرد، شیمیدان و

---

نظریات پاراسلوس در مورد مغناطیس جهانی باعث شد تا از طرف دستگاه نفتیش عقاید قرون و سطائی کلیسای کاتولیک تحت تعقیب و آزار قرار گیرد.  
(مترجم)

کیمیاگر انگلیسی رابرت فلود بود که اظهار می‌شد سرآمد دیگران در علوم غیبی و اسرار آمیز است. او به نیروی مغناطیس که از افراد آزاد می‌شد، ماهیت مثبت و منفی بودن را اضافه کرد و با توجه به خاصیت مغناطیسی فلزی، ادعا می‌کرد که افراد بر اساس نوع امواج مغناطیسی که دارند، در برخوردها و ارتباطات از دور یکدیگر را جذب یا دفع می‌کنند و حاصل این برخوردها می‌تواند دوستی یا دشمنی باشد.

این موضوع که تا چه اندازه فلود حق داشته، در حوصله این نوشته نیست، ولی هنوز کسانی هستند که به جاذبه‌های فردی اعتقاد دارند و در ارتباطات انسانی به قدرت جاذبه و یا دفعه ایمان دارند و این واکنش‌های بیشتر در برخورد اول شکل می‌گیرد.

پزشک و دانشمند اسکاتلندی روبرت ماکسول در حدود سالهای ۱۶۷۰ نظریات تازه‌ای به تئوری امواج مغناطیسی اضافه کرد. او معتقد بود که در بسیاری از پدیده‌های زمینی، امواج آسمانی نقش تعیین کننده‌ای دارند. او معتقد بود روح جهانی تأثیرات خویش را در سطح گسترده‌ای در جهان منتشر می‌سازد و این نیرو بر افراد اثر کرده و از راه این ایستگاههای ارتباطی می‌تواند بر افراد دیگر تأثیر گذارد، اعم از اینکه این افراد در فاصله دور یا نزدیک قرار گرفته باشند. بنا بر این در حدود ۳۰ سال پیش ماکسول به دو مقوله هم اشاره رمز آلودی کرده که یکی از آنها تلویزیون و دیگر دریافتهای خارج حسی است که هنوز دومی مضمون بحث‌ها و نظریات کاملاً متضادی است.

در دورانی که امواج مغناطیسی و قدرت آن حل کننده بسیاری

از مشکلات بود، کاربرد آن در پزشکی و اقدامات درمانی نمی توانست مورد توجه و کاربرد قرار نگیرد. در این زمان در انگلستان و فرانسه موضوع تازه ای مورد بحث قرار گرفته بود که قدرت شاهانه نامیده می شد و بر اساس آن کسانی که به بیماری روحی خاصی دچار می شدند، تنها در شرایطی امکان درمان داشتند که توسط دست پادشاه مثلاً سر یا صورت آنها لمس شود<sup>۱</sup> بسیاری از افراد مشهور از طریق لمس شاهانه درمان شده بودند ولی در مقابل انبوه کسانی که به این شیوه درمانی دست نیافتنی نیاز داشتند، تنها تعداد کمی این موفقیت را پیدامی کردند. يك موضوع یا مضمون هیجانی آور و نوظهور در این زمینه سکه های لمس شده بود: سکه های طلائی بزرگی که بر روی آنها تصویر سنت میچل شخصیت مذهبی پر قدرت مسیحی حک شده بود و از طریق روبان زیبائی به گردن افراد لمس شده آویزان می گردید و در وجود آنها رمز و رازی نهفته شده بود که ادامه تندرستی و عدم بیماری قلبی را تضمین می کرد. کاربرد این مدالهای خاطره انگیز و افتخار آمیز یاد آور کاربرد طلسم ها<sup>۲</sup> تعویذها و باطل السحرهائی بود که در زمانهای گذشته انسانهای نخستین به کار می بردند و در این شرایط همان طرز تفکر و همان چاره جوئی های جادوئی به شکل دیگری خود نمائی کرده و همان قدرت و صلابت آویزه هائی را داشت که مثلاً

۱- در ایران باستان با عنوان فره ایزدی برخی از قدرتهای آسمانی

را به فرد صاحب تخت و تاج نسبت می دادند که شبیه حالت های فوق است.



در آفریقا از طریق جادوگر قبیله برای حفاظت در قبال تأثیرات ارواح پلید به گردن انداخته می‌شد.

وفور این مدال‌ها یا گردن‌بندها که بسیاری از افراد به عنوان افتخار ملاقات با شاه آن را به نمایش می‌گذاشتند و حرفهای زیادی که در مورد آثار جادوئی و درمان‌کننده آنها می‌گفتند تا حدودی بر این مسئله متکی بود که تنها افراد درمان‌شده از طریق این علامت شناخته می‌شدند و افرادی که احیاناً درمان نشده بودند، علامتی که نمایانگر شکست قدرت شاه باشد نداشتند! به هر حال این عقیده در مورد قدرت دافعه و جاذبه و تأثیرگزاری فردی بر فرد دیگر بر اثر نظریات پاراسلوس و طرفداران او قدرت و مقبولیتی یافته بود. زمانی که الیور کرامول به عنوان لرد محافظانگلستان قدرت را در دست گرفت و پادشاه وقت چارلز اول را توقیف کرد، تصمیم گرفت با مسخره کردن مراسم درباری، رژیم سلطنتی را در جامعه خفیف و مبتذل جلوه بدهد. بنابراین انجام مراسم پادشاه را متوقف نمود. اعتقاد به لمس و ممنوعیت آن در کشور بالاخره نمی‌توانست انبوه طالبان این مراسم را ناامید کند و همانطور که همیشه در متن این جریانات راه چاره‌ای پیدا می‌شود، یک فرد ایرلندی به نام والتین گریت را کس وارد میدان شد و اعلام کرد که که بسیاری از بیماریها را با دعا و لمس بدن درمان می‌کند.

گریت را کس که توانسته بود یک شبه خلاء موجود را پر کند و عده بسیار زیادی از افراد به او روی آورده بودند، تصمیم گرفت که بیشتر و بیشتر از قدرت و نیروی خود استفاده کند و در مدت کمی آنقدر

مشتریان او زیاد شده بود که تصمیم گرفت ، يك مركز درمانی هم در لندن برپا کند ، بیشتر مشتریهای او از این شهر می آمدند. يك نوآوری جدید و نو ظهور او وارد آوردن ضربه های كوچك در منطقه و مسیر ناحیه درناك بود که بدین ترتیب بیماری را از این قسمتها خارج می کرد، همانطور که جادوگران قدیم باتكان دادن و چوب زدن، ارواح شرور را از بدن خارج می کردند.<sup>۱</sup>

در قالبی از مراسم پرابهت ، گریت را کس با زدن ضربه و تلقین، نوعی احساس کرختی و بی حسی را در عضودردناك قلبی به وجود می آورد و بیشتر يك رشته حالات روانی یا به اصطلاح پزشكان هیستريك هم ظاهر می گردید ولی در مراحل نهائی موقعی معجزه او ظاهر می گردید که حالات هیستريك ، احساس کرختی واصل درد و بیماری همه باهم خاتمه پیدا می کرد .

برای سالیان متمادی گریت را کس انواع بیماریهای روانی و جسمی حتی بیماریهای واضح عفونی را با روش مغناطیسی خود درمان می کرد. معلوم نیست که او از آثار و افکار پاراسلوس و فلود اطلاع داشته بانه؟ ولی آنچه که در آن زمان به نظر می رسید، پیشرفت تئوری امواج مغناطیسی و تأثیرات آن بر روی بدن افراد در سیر تکاملی خود

---

۱- در استانهای جنوبی ایران هم در مراسم مشابهی برای خارج کردن ارواح پلبدو مضراتی از بدن بابه مذاکره کشانیدن آنان، از ضربه های خیزران با بازار که سمبل و نماینده قدرت اوست، استفاده می شود .

بود. در همین اوقات يك ماجراجوی انگلیسی با نام سر كنلم دیگبی قدم به میدان گذاشت که علاوه بر اعتقاد به قدرت امواج مغناطیسی، جذب و دفع براساس نیروی مغناطیسی موجود در بدن آنها، به صورت دقیق تری مسئله را مورد نظر قرار داد. بیائید يك بار دیگر يك گذر سریع بروضع بغرنج و درهم و برهمی که به وجود آمده بود، بیندازیم.

پاراسلوس پس از مدتی با قرار دادن اجسام مغناطیسی بر روی قسمتهای دردناك بدن، سعی در درمان بیماریها را داشت که در برابر افراد تلقین پذیرتر با موفقیتهایی همراه بود. ضربه‌هایی را که گریب را کس در مسیر مناطق دردناك می‌زد، بر اساس نوعی دستکاری، در شکل موجود و معیوب نیروهای مغناطیسی که موجب بروز بیماری شده بود، موجبات تصحیح موقعیت این امواج را فراهم می‌کرد.

پاراسلوس کار برد پمادها و ضمادهایی را هم شروع کرد که به قول او حاوی حالات لطیف‌تر اجسام مغناطیسی بود و پس از مالیدن آنها بر روی نقاط مجروح یا دردناك، این بستگی به نوع امواج مغناطیسی دارو و بدی و تداخل آنها داشت که اگر مناسب بود بیماری شفا پیدا می‌کرد و اگر بدتر می‌شد، گناه از ناسازگاری امواج بود نه پزشك.

در این شرایط به علت فقدان مواد استریل، اکثراً زخم باز بهتر از زخمی که پمادهای آنچنانی و بسیار آلوده بر روی آنها نهاده شده بود، بهبود پیدا می‌کرد و از آن جایی که تجربه نشان داده بود که نبودن این پمادها بهتر از وجود آنهاست، بنابراین نیاز به نظریه پرداز هوشمندی

بود که بن بست موجود را بشکند. در جهانی که امواج مغناطیسی از اعماق فضا می توانست بر روی روح مستقر در اعماق وجود انسان اثر بگذارد، و ستارگان از مسافتهای بسیار دور بر رفتار و سرنوشت انسانها در کره زمین تأثیر می کردند، حل این مسئله چندان مشکل نبود، به ویژه افرادی در جامعه بودند که در برابر هر عقیده جدیدی، بدون بحث و جدل به اعتبار نو بودن یا شخصیت گوینده تسلیم محض بودند.

راه حل تازه ای که جنجالی به پا کرد و مورد استقبال زیاد مردم قرار گرفت ممکن است برای شما خنده دار باشد. به هر حال نتیجه گیری این بود که به جای آنکه پماد و ضماد بر روی زخم مالیده شود، بر روی همان شمشیر مشابهی که تولید زخم کرده بود مالیده شود، زیرا ضمن مسدود کردن مستقیم قدرت اسلحه، تأثیر جانبی آن برای درمان زخم کافی بود. تمام طرفداران مکتب پاراسلوس از این عقیده طرفداری کردند و عملاً آن را به کار بردند. در این شرایط وظیفه سرکنلمند دیگری بود تا حرف آخر را بزند.

دیگری برای درمان زخمها و بیماریها پودری اختراع کرده بود که توسط خودش پودر هماهنگ کننده دیگری نام گرفته بود. اگر این پودر را که در ترکیب آن زاج با توتیا به کار رفته بود بر روی زخم می ریختند، درد و ناراحتی شدیدی به وجود می آورد، ولی خوشبختانه دیگری این پودر را بر روی زخم نمی پاشید، بلکه بر روی باندی می پاشید که مدتی با زخم یا ناحیه مصدوم یا دردناک تماس داشته است. توجیه اثرات این دارو نه بر اساس معیارهای داروشناسی بلکه بر اساس

هماهنگیهای نیروهای مغناطیسی و ایجاد وبر قراری تعادل بین آنها متکی بود. یکی از نظریه‌های دیگری که انبوه اثرات شفا بخش و معجزه آسای این طرز درمان را بامعیار دانش کنونی مانفسیر می‌کند، قدرت تصور و خیالپردازیهای بیمار و اعتقاد در اثر بخشی آن و تفکر در این زمینه‌ها بود.

در سالهای ۱۶۶۰ گریت راکس و دیگری دوران شکوفائی و پیشرفت خود را می‌گذراندند که بار دیگر حکومت سلطنتی در انگلستان مستقر گردید و چارلز دوم به سلطنت رسید و او به سرعت بار دیگر مراسم لمس بیماران برای شفا بخشی و توزیع گردنبندهای لمس شده را شروع کرد و کسانی که بعد از او به سلطنت رسیدند، به همین صورت اقدام کردند و در دوران جیمز دوم این سنت به اوج خود رسیده بود که با توقیف و تبعید جیمز دوم و به قدرت رسیدن جیمز سوم که یک هلندی بسیار خشک و بی‌احساس بود، قدرت شاه در زمینه شفا بخشی ممنوع و مسخره اعلام گردید و در مقابل طالبان این روش درمانی، جیمز سوم اعلام کرد هر کس طرفدار این نوع درمانهاست، بهتر است به فرانسه برود و به جیمز دوم که در آن زمان در این کشور به حالت تبعید زندگی می‌کرد، مراجعه نماید.

شاید او این جمله را برای استهزاء می‌گفت ولی در واقع عده زیادی از رنجوران و دردمندان برای کسب شفا از سلطان مخلوع، رنج سفر را تحمل کردند و پس از مدتی متوجه شدند که هر چند جیمز تاج و تخت را از دست داده ولی هنوز قدرت جادویی خود را از دست

نداده و حتی قدرت لمس او نسبت به گذشته زیادتر هم شده است !  
 بازی نه تنها جیمز دوم تا پایان عمر به شفا بخشی بیماران مشغول بود،  
 بلکه فرزند و نوه او هم که مدعی تاج و تخت انگلستان بودند، این  
 مراسم را حفظ کرده و با تأثیرات فراوان آن را به کار می بردند ، ولی  
 در خود انگلستان بعد از ویلیام سوم هم سایر پادشاهان سلسله هانور  
 به این سنت درمانی برنگشتند و بدین ترتیب عمر این روش درمانی در  
 انگلستان به پایان رسید .

بدون شك روبرت ماکسول از آثار درمانی و روش کارهای گریت  
 را کس و دیگری مطلع بود و شاید این آشنائی در شکل دادن تئوری  
 او در زمینه وجود روح کیهانی یا جهانی و تأثیر از فاصله دور به او  
 کمک کرده باشد . ماکسول به علت دید علمی و فیزیکی بیشتری که  
 داشت، مسلماً نمی توانست با ادعای دیگر گریت را کس در باره وجود  
 ارواح خبیث و تأثیر گذاری آنها بر روی جسم و جان افراد موافق  
 باشد و یا روش او را در خارج کردن ارواح پلید به کمک ضربه هائی  
 که به بدن می زد، بپذیرد. ماکسول اعتقادی هم به پودر اختراعی دیگری  
 و وجود خاصیت هماهنگ کننده امواج منطاطیسی نداشت . همانطور  
 که ملاحظه می کنید، در این زمان تعداد زیادی از پزشکان و جادوگران  
 انبوهی از تئوریه و عقاید را آماسده کرده بودند و میدان برای کسی  
 آماده بود که بتواند از مجموعه آنها به نحو مناسبی استفاده کند .  
 در این زمان و در این زمینه مناسب قرون وسطایی اروپا یک شخصیت جدید  
 وارد میدان شد .

### بیرون راندن و طرد ارواح پلید از بدن

در حدود سالهای ۱۶۷۰ میلادی يك کشیش گمنام آلمانی به نام یوهان گاسنر پایه میدان گذاشت که دردهای شدیدی در بدنش حس می کرد که بسا حکیم و دوا بهتر نمی شد گاسنر که به زبان لاتین تسلط کامل داشت و بیشتر با این زبان صحبت می کرد، پس از ناامید شدن از حکمت حکیمباشی ها ، تصمیم به مطالعه در کتب قدیمه درباره درد گرفت و در عده زیادی از آنها بسا عقیده واحدی مواجه شد. در این کتابها به طور مفصل درباره چگونگی ورود ارواح پلید به بدن و ایجاد بیماری توسط آنها بحث کرده بودند. در یکی از این رساله ها به وضوح روش یا به قول امروزی ها تکنولوژی خارج کردن ارواح خبیثه از بدن که منجر به از بین رفتن درد می شد، شرح داده شده بود! گاسنر معتقد شد که یکی از همین ارواح شرور به بدن او هم وارد شده و مطابق شرحی که داده شده بود ، شروع به اقدام کرد و درد هم ساکت شد ! او تصمیم گرفت از روی نیت خیر، به گروه عظیم درمندانسی که در جامعه وجود داشتند کمک کند و اقدامات او با نتایج درمانی بسیار بالائی همراه بود. پس از مدتی این قدرت شفا بخشی در او این عقیده را به وجود آورد که شاید تقدیر و سرنوشت اینطور بوده که او در این مسیر قرار بگیرد. برخی از ویژگیهای گاسنر در جلب توجه و اعتماد بیماران و در نتیجه افزایش نتایج درمانی مؤثر بودند که در میان آنها قیافه جدی، لباس روحانی، مهربانی، اعتماد به نفس و بالاخره تکلم

به زبان لاتین مؤثرتر بود. چه او حتی در صحبت با عوام هم آن را ترك نمی کرد. مجموعه این عوامل تأثیرات روحی زیادی به جای می گذاشت. عظمت و ابهت جلسات درمسانی گاسنر و گیرائی آنها به اندازه ای بود که اکثر بیماران به لرزش و تشنجات هیستریك دچار می شدند، به خصوص در لحظاتی که او بالحن آمرانه ای به ارواح شرور فرمان می داد که کالبد بیمار بیچاره را رها کنند.

در همان زمان که به تدریج کسب قدرت بیشتر، گریت را کس را به درمان انواع بیشتری از بیماریهای دعوت می کرد، گاسنر هم خیال می کرد تمام بیماریها بر اثر دخالت ارواح بدجنس پیدا شده و راه اساسی درمان، اخراج این ارواح بدخواه است، ولی به زودی متوجه شد که کارهای او در تمام موارد مفید واقع نمی شوند. درست در لحظاتی که این پدر خوب احساس می کرد که توانسته شیاطین و دیوها را تحت تسلط خود قرار دهد و با لاقفل همکاری آنها را جلب کرده است، به این نتیجه گیری هم رسید که بیماریها به دو نوع تقسیم می شوند، یکی بیماریهای طبیعی که با امکانات طبیعی از قبیل دوا و دکتر خوب می شوند (و این نوع بیماران را او به پزشك معرفی می کرد) و دوم بیماریهای غیر طبیعی بودند که در ایجاد آنها دیوان و شیاطین دخالت داشتند و راه درمان آنها هم مشخص بود.

برای اینکه معلوم شود هر مورد بیماری در کداميك از این طبقه بندیها قرار می گیرد، گاسنر به يك امتحان ساده ولی کاملاً مطمئن دست می زد، پس از اینکه روح شرور را از بدن بیمار خارج می کرد و بیمار



خوب می‌شد، در همان جلسه باردیگر به آن روح دستور می‌داد وارد بدن بیمار شود و طبعاً در این شرایط بار دیگر علائم قبلی ظاهر می‌شد، بعد به صورت دائمی یا طولانی روح را خارج می‌کرد. در شرایطی که جریان به این صورت پیشرفت نداشت، معلوم می‌شد يك مورد بیماری طبیعی در کار است و بیمار را پیش حکیمباشی می‌فرستاد تا او را به نحو مقتضی درمان کند.

### مسمر؛ چکیده دانشها و هنرهای درمانی زمان

پزشك دیگری در این زمان وارد میدان شد که در برخی از اصول موافق و در بعضی از موارد مخالف گاسنر فکر می‌کرد. نام او فرانس آنتون مسمر بود که بدون تردید تحقیقات بسیار وسیعی دربارهٔ همهٔ کسانی که از عهد پاراسلوس به بعد دربارهٔ مسائل مربوط به امواج مغناطیسی و اثرات درمانی آنها نظریاتی ابراز کرده بودند، داشت و پس از گذراندن دوره دکترای پزشکی در دانشگاه وین، رساله دکترای خود را هم در همین زمینه‌ها به تصویب رسانیده بود. از آنجا که او دکتر بود و نه فیلسوف، بنابراین ذهنی علم گرا داشت. مسمر بیشتر علاقه به درمان بیماریهایی داشت که پدر گاسنر آنها را بیماریهای غیر طبیعی می‌نامید ولی خود او هیچگاه از قوا و نیروهای ماوراءالطبیعه برای درمان استفاده نکرد و از وسایل مادی استفاده می‌کرد. این بیماریها در عصر ما به نام بیماریهای روانی یا بیماریهای جسمی باریشه روانی نامیده می‌شوند. زمانی که مسمر در سال ۱۷۶۵ شروع به کارهای

پزشکی کرد، سرنخی از مجموعه اطلاعات عصر خود را در این زمینه‌ها داشت. در این زمان خبرهایی از آنسوی دنیا از کشفیات بنیامین فرانکلین در زمینه کشف الکتریسیته مثبت و منفی و اختراع لامپ روشنایی کسب کرده و شدیداً تحت تأثیر آن قرار گرفته بود. اما هیچگاه در ذهن فعال و خیالپردازش هم نمی‌گذاشت که تکلیف زندگی علمی و عملی او را در گذر زمان همین بنیامین فرانکلین مشخص کند. این بارهای مثبت و منفی هم‌مانند امواج مغناطیسی مورد علاقه مسمر، به مقدار زیاد در آسمانها و در دل ابرها به صورت متراکم وجود داشت. سالهای اول زندگی پزشکی مسمر از طریق ارائه خدمات درمانی مغناطیسی در وین به خوبی و خوشی گذشت و حتی در این زمان طی يك ملاقات اتفاقی با گاسنر آشنا شد و اطلاعات درمانی خود را صمیمانه با یکدیگر مبادله کردند و به وجود تشابهاتی بین درمان با مغناطیس حیوانی و اخراج ارواح زیانکار از بدن پی بردند. به تدریج موفقیت و شهرت مسمر بحثهایی را در جامعه پزشکی وین به وجود آورد، بسیاری از پزشکان با او به مخالفت پرداختند و به شدت او را مورد حمله قرار دادند. در این شرایط او مجبور شد خوشبها و شیرینیهای زندگی در زادگاهش را پشت سر گذاشته و به محیط بزرگتر و آزاد - اندیشی تر فرانسه برود و در آنجا به تأسیس کلینیکی بپردازد و نظریات خود را در قالب ۲۷ اصل بیان کند. بسیاری از جملات و عبارات او به صورت اسرار آمیز و مبهم عرضه شده بود و پراز اشارات گنگ و نمادین بود. چکیده نظریات او این بود:

«بین کالبد‌های آسمانی نوعی جریان برقرار است که با واکنشهایی همراه می‌شود. در تمام موجودات زنده و غیر زنده جزئی از این جریان جهانی وجود دارد، این جریان لطیف و گسترده در تمام پهنای کائنات وجود دارد و هیچ نقطه‌ای از جهان نیست که از آن خالی باشد. هر چند مشخصات دقیق این ماهیت بسیار لطیف هنوز مشخص نشده، اما به روشنی از قوانین فیزیکی و طبیعی تبعیت می‌کند. گذر و سیر این جریان در اجسام و موجودات با واکنشهایی همراه است، سادگی یا پیچیدگی این واکنشها به ماهیت این موجودات مرتبط می‌شود.

بسیاری از خواص اجسام به این تأثیرات کیهانی و واکنش آنها بستگی پیدا می‌کند. تأثیرپذیری از امواج فضائی بر روی بدن موجودات زنده از طریق ورود تدریجی امواج از راه رشته‌های عصبی صورت می‌گیرد. بنابراین کالبد انسانی در ارتباط با دریافت این امواج از فضا شباهتهایی با آهن‌ربا پیدا می‌کند. بنابراین در این مغناطیس حیوانی يك قطب قابل دستکاری وجود دارد که می‌توان شدت و میزان امواج ورودی به آن را کم و زیاد کرد. اصطلاح مغناطیس حیوانی از اینجا پیدا شده است.

امکان ارتباط بین دو نقطه از گیتی حتی دو نقطه غیرمادی از طریق این امواج وجود دارد، هر چند حساسیتها ممکن است متفاوت باشد. این امواج را می‌توان با وسایلی تقویت کرد و یا مسیر آنها را تغییر داد و آنها می‌توانند به سادگی از بدن انسان و جدار اجسام بگذرند بدون آنکه مقدار زیادی از انرژی خود را از دست بدهند، برخلاف

امواج آب، این امواج برای انتقال نیازی به وسیله و ابزار مادی ندارند. این امواج هم مانند امواج نورانی، با آینه منعکس شده و می‌توان از این طریق بر قدرت آنها افزود. امواج مغناطیسی قابلیت تجمع، تمرکز و انتقال را دارند. برخی از شرایط می‌تواند نیروهای مغناطیسی را ضعیف کند و یا از بین ببرد و اگر این حالت در امواج مغناطیس حیوانی صورت گیرد، منجر به پیدایش بیماری می‌گردد.

مغناطیس حیوانی و مغناطیس طبیعی هرچند از لحاظ ساختمان و ماهیت با یکدیگر متفاوتند، ولی می‌توانند بر یکدیگر تأثیر داشته باشند. مغناطیس طبیعی آثار خود را بر اجسام جاندار و بیجان ظاهر می‌کند ولی در شرایطی که مسئله بیماری مطرح باشد، تأثیرات اولیه و متقابل عمدتاً به مغناطیس حیوانی مربوط می‌گردد.

از آنجا که امواج مغناطیسی از طریق رشته‌های عصبی به بدن وارد می‌شوند، بنابراین در درجه اول بیماریهای عصبی را درمان می‌کنند. در داروها هم امواج مغناطیسی وجود دارند که از طریق جذب توسط بدن، سرانجام به دستگاه اعصاب می‌رسند. بنابراین، این نوع داروها بیشتر بیماریهای غیرعصبی را در مراحل اولیه شفا می‌بخشند. امواج مغناطیسی از طریق مکانیسمهای ناشناخته‌ای از ایجاد یا گسترش بیماریها جلوگیری می‌کند و این جزئی از ناموس طبیعت است که در طی آن هیچ گونه عدم تعادلی نمی‌تواند مدت زیادی دوام پیدا کند. عده زیادی از بیماریها در سیر طبیعی خود به طرف بهبودی گام برمی‌دارند و کاربرد مغناطیس به ازدیاد سرعت درمان می‌افزاید و در نهایت به

سلامتی کامل می انجامد.»

هوچند در ظاهر قیاسهای منطقی مسمر مجمل و دوبهلو به نظر می رسند، ولی به صورت دیگر محتویاتی پیشگوییانه و پیامبرگونه دارند که به صورت اعجاب برانگیزی پیش بینی رادیو، پرتو ایکس و رادار که در آن زمان تصور آن هم غیر ممکن بود با وضوح تمام بیان شده است و اگر او حالا زنده بود، می توانست به این کلمات معجزه - آسای خود پیالده. از لحاظ علمی مسمر در پاریس کلینیکی ساخته بود که از لحاظ تجمع بدیعترین امکانات روان درمانی آن، واقعاً دیدنی بود. سالن بزرگ محل درمان با پرده های مجلل تزئین شده و در فضای نیمه تاریک تنها چند رشته نور رنگی آفتاب از میان پرده های رنگی بر آن می تابید. در وسط سالن لوله ای به نام باگت تعبیه شده بود که ۳۰ نفر در اطراف آن بر روی نیمکت هایی می نشستند. در داخل باگت ردیف های منظمی از بطریهای محتوی آب مغناطیسی شده قرار داده شده بود که فضاهای میانی آنها با پودر شیشه پر گردیده بود تا حداکثر قدرت مغناطیسی (به قول مسمر) موجود باشد.

میله های آهنی تاشوئی از این باگت تا ردیف بیماران کشیده شده بود و به میله هایی که در پشت سر بیماران قرار می گرفت متصل می شد. نوای موسیقی آرامی از پشت پرده ها به داخل سالن می رسید و در شرایطی که ساعتها بیماران در این فضای روحانی و معبدگونه در انتظاری مبهم و اسرار آمیز گذرانده بودند، ورود موقرانه و پر جلال مسمر در حالی که لباسهای زیبایی پوشیده و ردای ابریشمی ارغوانی

رنگی به دوش داشت، با چند نفر از شاگردان و همکارانش هیجانها را به اوج می‌رسانید. مسمر و همکارانش مانند اسقفها گرز آهنین را بر روی دوش خود حمل کرده و دقیقه‌ای آنرا دور نمی‌کردند. آنها علاوه بر مغناطیسی کردن افراد با تمرکز نگاه، نقاط دردمند بدن آنها را هم با نوک این گرزهای آهنین که انرژی مغناطیسی عظیمی در آنها متمرکز شده بود، لمس می‌کردند و یا با ضربه‌های کوتاهی به آن می‌زدند.

این ضربه‌های کوتاه طوفانی از التهاب و هیجان بر جای می‌گذاشت و مانند اتصال به يك جریان قوی الکتریکی- که در آن زمان در دسترس نبود- تشنجاتی در تمام بدن ایجاد می‌کرد که پس از زمان کوتاهی این نوع حرکات در عده زیادی از افراد پیدا می‌شد. مکالمات یا در حقیقت تلقینات مسمر در مورد وجود يك حوزه مغناطیسی و الکتریکی قوی در بین بیماران یکی از علل مهم پیدایش این نوع حرکات بود. این افراد تلقین‌پذیر و ساده اندیش با تفکر درباره موضوعاتی که مسمر بیان می‌کرد، به آنها جامه واقعیت و عینیت می‌پوشانیدند و احساسهای مورد انتظار را عملاً حس می‌کردند.

برخی از فرط هیجان بغض کرده و به گریه می‌افتادند و گاهی به خنده‌های دیوانه‌واری دچار می‌شدند و یا مشتاقانه خود را به طرف او نزدیک می‌کردند تا از پاسهای مغناطیسی و لمس نقاط دردناک بدنشان توسط او بهره بگیرند. حرکاتی که مسمر به ملایمت با دست از بالا به پائین در مقابل چشمان بیماران انجام می‌داد، بدون آنکه احتمالاً یا

حتماً مکانیسم آنها را بداند، به نوعی بیماران را تشویق به بستن چشمانشان می‌کرد و در فضای پر تنشی که به وجود می‌آمد و احساس طبیعی انسانها این است که عده‌ای دور هم جمع شده و انتظار حادثه‌ای را دارند تحت تأثیر ابهت صحنه قرار گرفته‌اند و قبلاً درباره اتفاقاتی که می‌افتد مورد تلقین قرار گرفته و به آنچه که می‌بایست اتفاق بیفتد اشتیاق داشتند و یا برای درمان انگیزه داشتند، مسمر با بیانات محکم به صورت علمی جریانات را مورد بحث قرار می‌داد. وضع دکور، نور، موسیقی و... شرایط لازم بسیار بیشتر از آن چیزی بود که برای حالی به حالی کردن گروههای بشری مورد نیاز بود.

موسیقی آرامی که از ساعتها پیش به گوش می‌رسید، در لحظات هیجانی یا به قول مسمر پیدایش بحران در بیماران به صورت حساب شده یا اتفاقی تندتر می‌گردید و بیماران در حالی که اسپاسمها یا انقباضات تندی در تمام عضلات آنها به وجود آمده بود، از فرط اشتیاق جیغ می‌کشیدند. دویست سال بعد در عهد ما در سالنهای بزرگ لندن و نیویورک عین این حرکات را دختران تحصیل کرده قرن بیستم هم در مقابل موسیقی جاز ارائه می‌نمایند تا نشان بدهند واکنش عصبی انسانها در شرایطی که با وسایل و امکانات مشخصی تحریک شوند، زمان و مکان، توحش و تجدد، آفریقای بدوی یا انگلیسی متین متمسدن نمی‌شناسد. . . . .

در این شرایط رفتار افراد با یکدیگر بسیار دوستانه شده و مثل دو دوست که مدتها همدیگر را ندیده باشند، یکدیگر را در بغل گرفته

و می‌بوسیدند. گاهی با وحشت بسیار جانکاهی مانند آنکه زن ترسوئی در دهلیز تاریکی با شبیحی مواجه شده باشد، به قیافه فرد بغل‌دستی خود خیره می‌شدند و گویا او راقهرمان توهمات ذهنی خود تصور می‌کردند و یابه چشم اهریمنی مجسم به او می‌نگریستند.

در این میان برخی از افراد هیچگونه تغییری نکرده و آرام و بی‌تحرك باقی می‌ماندند و اکثریت حضار را افراد آشفته و شیدا تشکیل می‌دادند. برای برخی تشنجات شدیدی که در اندامشان پیدا می‌شد، سیمائی به شدت شکنجه دهنده داشت ولی خود آنها در آن لحظه و بعد شکایتی نداشتند. در برخی از افراد این بحرانها تا ۳ ساعت طول می‌کشید. در برخی از آنها پرشهایی در سر و گردن ظاهر می‌گردید و با تمایل به ورجه ورجه کردن داشتند. چشمان آنها به بالا و یا قسمت های دیگری می‌چرخید و یا در عضلات سطحی پستان و جدار شکم انقباضات و حرکات تندی ظاهر می‌شد.

در این شرایط آنها حساسیت بسیار زیادی در مقابل کوچکترین حرکات مسمر، آهنگ صدا و ژستهای او نشان می‌دادند و نسبت به آهنگ موسیقی هم مانند آنکه کسی با آنها صحبت کند، در برابر هر زیرو بمی واکنش مناسبی ارائه می‌دادند. به جز در مورد آنهایی که در حالت خواب عمیق یا کولاپس فرو رفته بودند، نوای موسیقی و کلام مسمر هر دو به شدت تحريك کننده و تشنچ دهنده بود. در این شرایط عده‌ای از کسانی که در مجلس حضور داشتند، مانند افرادی که در مراسم فرقه‌ای دراویش یا آئینهای قبیله‌ای آفریقا حتی به عنوان



تماشاچی شرکت کرده باشند، به گرداننده مجلس به عنوان دارندهٔ قدرتهای ناشناخته ایمان می آوردند.

مسمر معتقد بود که تنها بیمارانی کاملاً شفا پیدا می کنند که دوره سخت و طوفانی بحران را پشت سر بگذارند. بحرانهای سبك در این مجلس خاتمه می یافتند ولی کسانی که دچار حملات بسیار شدیدتری شده و خود را به در و دیوار می کوبیدند توسط اطرافیان مسمر به اتاق مجاور برده می شدند و در این شرایط با برخی از اقدامات درمانی انفرادی مانند نگاه کردن طولانی به چشمان آنها، انجماس پاسهای مغناطیسی، فشردن دست و شانه و یا زدن ضربه های کوتاهی به دستها و و شانه ها، به تدریج آنها را به هوش می آوردند. نتیجه این اعمال، شفا و درمانهای بزرگ و فوری در عده زیادی از بیمارانی بود که در این جلسات جمع شده بودند. از دیاد بیماران مسمر را وادار کرد تا تعداد باگت ها را به ۴ عدد برساند و با سرازیر شدن انبوه درمندان که محوطه سالن ها جوابگوی حضور آنها نبود، مسمر در يك میدان شهر بلوط عظیمی را مغناطیسی کرد تا بیشتر افراد مستمند گرد آن جمع شوند و از طریق طنابهایی که از درخت به آنها و در بین آنها کشیده شده بود، به يك درمان دسته جمعی رایگان و آسان دست یابند.

قضاوت درباره اینکه مسمر این حقیقت بزرگ را می دانست یا نمی دانست مشکل است ولی در حقیقت او مجموعه و کلهکشانى از کلیه امکاناتی که در تمام طول تاریخ جادوگران و صاحبان قدرتهای باطنی برای کنترل ضمیر آدمی از آنها استفاده می کردند، مورد استفاده

قرار داده بود تا در افسونگری گروهی یا هیپنوتیزم دسته‌جمعی موفق شود. موسیقی او یاد آورتوم - توم طبل‌ها در دل شبها در جنگلهای آفریقا در جریان مراسمی بود که در بنیان باکارهای او شبیه بودند. حرکات تشنجی و پرشهای بدن بیماران یادگاری نمادین از جشنواره‌های رقصهای جنون‌آمیز سده‌های قبل و معاصر او در اروپا به حساب می‌آمد. ردای ارغوانی و گرزنی که بر دوش حمل می‌کرد، خاطره قیافه پرهیبت جادوگران قرون وسطی را مجسم می‌نمود و ضربه‌ها و لمس بدن، خاطره کارهای معجزه‌آسای گریت را کس، گاسنر و لمس شاهانه را به یاد می‌آورد.... ولی با این وجود کارهای او از همه آنها درخشانتر و مؤثرتر بود. نتایج فوری و عمیق درمانی او نه تنها در عامه مردم، بلکه در برخی از پزشکان هم اثر می‌گذاشت، از آن جمله پزشکی نام - آور به نام دسلون که عده‌ای از خاندان سلطنتی هم جزء بیماران او بودند شفته کارهای او گردید.

دسلون در مکتب مسمری به فنون درمان بر اساس اعتقاد به مغناطیس حیوانی آشنا گردید، ولی خود او به صورت روشنی تئوریهای این مکتب را تنظیم کرد و برخی از بیانات مجمل و پیچیده استاد را با بیان روشنی تری نوشت. دسلون اعلام داشت که تمام بیماریها در واقع اشکال متنوع یک بیماری اصلی است و تنها یک درمان اساسی برای آن وجود دارد که همان مغناطیس درمانی است. او تکرار کرد که انسان، سالم آفریده شده و جهان به صورتهای گوناگون سعی دارد تا انحرافات در سلامتی را تصحیح کند و شواهد بحرانیها در کارهای او نمایانگر آثار نیروهای

فیزیکی و طبیعی است.

به نظر دسلون پزشکان و دانشکده‌های پزشکی وقت خود را تلف می‌کنند تا هر روز بر فهرست بیماریها و داروها بیفزایند در حالی که داروهای اصلی و اساسی کشف شده است. دانشکده پزشکی پاریس و جامعه پزشکان فرانسه این حرفها را قبول نکرده و در مقابل آنها جبهه گرفتند.

زمانی که اتحادیه پزشکان فرانسه به او اخطار کرد که یا مغناطیس درمانی را کنار بگذارد و یا از جامعه پزشکی فرانسه طرد و از انجام خدمات پزشکی محروم شود، او به تشویق برخی از بیمارانش که از درباریان فرانسه بودند، عرضحالی برای شخص شاه فرستاد و از او درخواست کرد که هیأتی از دانشمندان فرانسوی مسئله را مورد بررسی قرار داده و بر علیه یا بر له آن رای قطعی و مدلی صادر نمایند. پس از مدتی تردید، در سال ۱۷۸۴ هیأتی مأمور رسیدگی به این مسئله شد که تحت ریاست بنیامین فرانکلین دانشمند و مخترع بزرگ آمریکائی که در آن زمان به عنوان سفیر کشورش در فرانسه خدمت می‌کرد، و با شرکت لاوازیه شیمیدان معروف و کاشف اکسیژن و برخی دیگر از نام آوران زمان کار خود را آغاز کرد.

این هیأت در غیاب مسمر که به مسافرت رفته بود از کلینیک دسلون بازدید کردند و اثرات حیرت‌انگیز حاصله را به چشم دیدند و - تحت تأثیر آن قرار گرفتند ولی از دسلون خواهش کردند که يك جلسه به صورت خصوصی‌تر برای آنها تشکیل بدهد. دسلون متأسفانه این

## دعوت را قبول کرد.

دسلون در باغی که محل اقامت بنیامین فرانکلین بود، يك درخت زردآلو را مغناطیسی کرد و یکی از بیماران خود را که پسر ۱۲ ساله بود، با چشمان بسته به این محوطه آورد و قصد او این بود که به هیأت رسیدگی تفاوت درخت مغناطیسی شده و مغناطیسی نشده را نشان بدهد. دسلون می خواست نشان دهد که این بیمار در موقع لمس درخت زردآلوی مورد اشاره دچار بحران می شود در حالی که بقیه درختان این خاصیت را ندارند. ولی نتیجه غیر از این بود، کودک بیمار با لمس همه درختها دچار حمله و بحران می شد. این جریان بدون بحث و تفسیر نمایانگر این موضوع بود که در این جریانات به جای مغناطیس حیوانی، تنها توهم و تصور محض دخالت دارد.

پس از مشاهدات و بحثهای بیشتر، بالاخره این هیأت جواز دفن مسمریسم را امضاء نمود. در برخوردی غیر علمی با مسئله، این گروه از دانشمندان به صورتی ناعادلانه و نابخردانه عمل کرد. آنها که بیشتر دانشمندان علوم پایه بودند و روانشناسی و روانپزشکی را نه می دانستند و نه اصولاً این علوم پیشرفت قابل ملاحظه ای کرده بود که قادر به تفسیر این پدیده ها باشد، به این بیماریهای روانی و گسترش فشار روحی که نمایانگر آن شیوع فراوان هیستری در جامعه فرانسه بود اصلاً توجهی نداشتند. این اندیشمندان که تمام توجه خود را بر آزمایشگاههای فیزیک و شیمی متمرکز کرده بودند، نه به بحرانهای مسمری توجه کردند و نه به بحرانهایی که در کل جامعه فرانسه شکل

می گرفت، تا زمانی که آثار این فشارها و بیعدالتی ها به صورت انقلاب کبیر فرانسه خود را نشان داد.

به جز بنیامین فرانکلین که قبل از انقلاب به آمریکا رفت، تقریباً تمام اعضای این گروه عاقبت نکبتباری داشتند. همه آنها به عنوان مرتجع دستگیر و اعدام شدند و تنها کسی که از گروه زنده ماند، پزشکی به نام گیوتین بود که برای آنکه انبوه محکومان به اعدام کمتر رنج بکشند، دستگاهی را که به سرعت سر را از بدن جدا می کرد و به نام مخترع آن گیوتین نامیده می شد طراحی کرد. او که پس از مدتی به عنوان يك فرد مرتجع دستگیر و پس از مدتی شکنجه، خود او هم زیر دستگاه ساخت دست خود قرار گرفت، مشاهده می کرد که گیوتین ساده تر از باگت ناراحتیها را به سرعت از بین می برد ....

دانشمندانی که ابزار آنها چند قرع و لوله آزمایش و یا حداکثر چند الکترومتر ساده بود، وجود هر گونه جریان مغناطیسی یا الکتریکی را در فضا منکر شدند و صریحاً نوشتند که: «هیچگونه شاهدهی برای وجود نوعی جریان نامرئی در فضا وجود ندارد بلکه آثار هیجانی که در بیماران پیدا می شود، مولود تماس، تحریک ذهن، تقلید مکانیکی و تمایل بشر به تکرار محرکهای است که به نوعی حواس او را تحریک می کند .... تماس افراد بایکدیگر و تقویت افکار و اوهاام آنها باعث پیدایش این پدیده هاست که می توانند با تنفسه خطرناك باشند .... انجام این آزمایشها می تواند حتی برای نسلهای آینده خطرناك باشد!»

آنها که به حرفهای خود هم زیاد معتقد نبودند، در قسمتی

دیگر از اعلامیه‌ای که صادر کردند، تأثیر پاس‌هایی را که از دور داده می‌شد و بر روی بیماران اثر می‌گذاشت، به علت وزش باد سرد ناشی از حرکت پاسهای مغناطیسی‌کننده و اثرات لمس بدن را به علت گرم کردن موضعی بدن اعلام کردند که هر کودک دبستانی را به خنده می‌اندازد. گویا کسانی که به توضیحات و توجیهات فیزیکی روی آورده بودند، فراموش کرده بودند که در صفحات قبل نوشته خود تمام آثار حاصله را نتیجه تفکر محض دانسته بودند.

در گزارش محرمانه دیگری که برای شخص پادشاه تهیه کرده بودند، يك سلسله مطالب مشابه طرح شده بود. مسمر که در این شرایط شهرت و اعتبار خود را از دست داده بود، مجبور به ترك فرانسه شد و سایر پزشکان فرانسوی همکار او تهدید شدند که در صورت ادامه کار مغناطیس درمانی، از خدمات پزشکی محروم می‌شوند. این هیأت به صورتی علمی و محترمانه ارزش علمی و احترام مسمر را از بین برد ولی مشعلی را که مسمر روشن کرده بود خاموش نکرد. پس از مدتی عقاید مسمر در قالبی صد درصد علمی و توسط برجسته‌ترین پزشکان به نام هیپنوتیزم ارائه شد. هر چند به صورت ظاهر نام و هیبت آن تغییر کرده بود.

---

۱- در کتاب هیپنوتیزم علمی نوین، نگارش شروود، رئیس انستیتوی تحقیقات هیپنوتیزم در آمریکا (سال ۱۹۸۶) که توسط این مترجم ترجمه و توسط انتشارات اطلاعات منتشر گردیده، جریان فوق با روایت و بیان متفاوتی مورد بحث قرار گرفته است.  
(مترجم)

## تکامل هیپنوتیزم

در آن زمان که به صورتی ناگهانی شهرت مسمر در سراسر پاریس پیچیده بود، او به دولت فرانسه پیشنهاد کرد که برای تأسیس زنجیره‌ای پیوسته و گسترده از درمانگاههایی که تمام کشور فرانسه را بپوشاند، با او وارد مذاکره شود. دولت فرانسه موافقت کرد و حاضر شد برای شروع به کار ۶۰۰۰ دلار به او بپردازد که در آن تاریخ پول زیادی به حساب می‌آمد. پس از مدتی مسمر متوجه شد که مقامات فرانسوی علاقه‌ای به برنامه‌او که انجمن هماهنگ‌کننده برای تأسیس درمانگاههای مغناطیسی در سراسر فرانسه نامیده می‌شدند دارند و حاضر نیستند ۹۰/۰۰۰ دلار پیشنهادی او را بپردازند، به ناچار این فکر را کنار گذاشت و تصمیم گرفت مستقیماً کارآموزانی انتخاب کند و پس از کارآموزیهای لازم، با کمک آنان درمانگاههای مستقلی تأسیس نماید و در آمد حاصله را تقسیم کنند.

یکی از کسانی که در قلب این برنامه‌ها به مسمر پیوسته بود، یک نجیب‌زاده فرانسوی به نام مارکی لافایت بود که تنها نام او

کافی بود تا بسیاری از روشنفکران و افراد آزاده را به طرف مسمر جلب نماید. در همان زمان که شهرت و اعتبار علمی مسمر به تباهی می-گرائید، اگر اوضاع مثل حالا بود، این گروهها براساس طرفدارانی که داشتند زیرزمینی می-شدند و مثل بسیاری از کارهای قاچاق و یا بازار سیاه، بر قیمت کارهای خود هم می-افزودند. ولی در آن شرایط طرفداران مسمر به سادگی از پاریس خسار ج شدند و بی-هیچ مشکلی در سایر مناطق فرانسه شروع به کار کردند. یکی از آخرین کسانی که در این میان نگران مخارجی بود که برای آموزش مانیا تیزم کرده بود و تردید داشت که با اوضاع واحوال جدید بتواند موفقیتی کسب کند، مارکی-دو پوئی سگار بود.

پس از تأسیس درمانگاه، نتایج حاصله برای پوئی سگار خیلی بیشتر از آن چیزی بود که در آغاز به آن می-اندیشید. یکی از نخستین بیماران که دندان درد شدیدی داشت و به او مراجعه کرده بود؛ خانمی بود که پس از دریافت معالجات کافی، چون مجسمه ای ساکت قرار گرفت و از آن بحرانهای قبلی در او خبری و اثری نبود. پوئی سگار با تعجب روشی را که آزموده بود، بر روی زن دیگری انجام داد و به نتیجه مشابهی رسید و هیچ خبری از تشنجاتی که نمایانگر انجام موفقیت آمیز کارهای مسمر باشد، پیدا نشد. در این شرایط به جای آن که بیمار به حالت هیستری بیفتد، مانند بیماری بود که بیهوش یا بیحس شده باشد.

در هنگام کار با چوپان جوانی به نام ویکتور ریس، پوئی سگار



با پدیده نو و بسیار شگفت‌انگیزی مواجه گردید. در ابتدا مثل دیگران يك خواب آرام ظاهر گردید. ولی پس از مدتی توهمها و احساسهای بدیع و زودگذری پدیدار شد. در ابتدا ویکتور خود را در يك مجلس رقص احساس می‌کرد ولی پس از مدتی خود را در يك مسابقه تیراندازی احساس کرد و لحظاتی بعد در موقعیت دیگری.....

پوئی‌سگار بار دیگر اقدامات مغناطیسی را در مورد ویکتور انجام داد و هر بار شاهد تحولات و دگرگونیهای شخصیتی عمیقی در او بود. ویکتور در شرایط معمولی جوانی خجالتی، افتاده و کم‌حرف بود ولی در حالات مغناطیسی شده به جوانی بذله‌گو و خوش‌مشرّب تبدیل می‌گردید که با پوئی‌سگار مشغول بذله‌گوئی می‌شد و خیلی خودمانی به گپ زدن می‌پرداخت و خصوصی‌ترین موضوعات زندگی‌اش را با او در میان می‌گذاشت. در یکی از این جلسات در حالت خلسه مغناطیسی، ویکتور مقادیر زیادی اشیاء پر قیمت را که در جیب داشت، به پوئی‌سگار داد و از او درخواست کرد که این امانت‌ها را برای او نگهدارد. روز بعد ساعتها ویکتور به دنبال آنها می‌گشت و شدیداً نگران شده بود و نمی‌دانست آنها را کجا پنهان کرده است.

این پدیده برای پوئی‌سگار هوشمند و برادرش بسیار جالب توجه بود و در برخی دیگر از افراد حساس هم این پدیده فراموشی پس از بیداری پیدا می‌شد. برای آنها مشاهده مرز مشخصی بین دو نوع زندگی یکی در شرایط معمولی و دیگری در حالت مغناطیسی بسیار پرمعنی بود و فرد در این دو حالت دو شخصیت متفاوت و دو

زندگی مغایر را ارائه می‌داد که گاهی فرد در یکی کوچکترین خاطره و اطلاعی از دیگری ندارد. در حالی که در این حالت خواب مغناطیسی فرد اطلاعات بیشتر و گسترده‌تری درباره گذشته و زندگی روزمره خود ارائه می‌داد، گاهی پس از بیدار شدن از خواب مغناطیسی تمام حرفها را که در حالت خواب زده و مناظری را که دیده بود، اصلاً به یاد نمی‌آورد.

زمانی که جامعه روشنفکری پاریس در مقابل تضاد حاصله از مشاهده کارهای شگفت مسمر از یکسو و رأی صادره بر علیه او از سوی گروهی از برجسته‌ترین دانشمندان زمان دچار بهت و حیرت شده بودند، دهقانان و چوپانان ساده و خونسرد قسمت دیگری از فرانسه - بدون آنکه بدانند - در مسیر تکامل و تعالی این طرز فکر گام برمی‌داشتند. دوپوئی سگار مانند مسمر يك نارون بلند را مغناطیسی کرده بود و انبوه افراد بیکار و لی مشتاق، شاهد پدیده‌های نوئی بود که مکتب مسمر با آنها آشنا نگردیده بود. در يك محوطه سرسبز در سایه آن نارون بلند، انبوه افراد تحت تأثیر حرکات و اشارات پوئی سگار و یا از طریق لمس شاخه‌های درخت تنومند از خود بیخود می‌شدند و شواهد خاموشی و فراموشی را نشان می‌دادند.

ریزش آب از چشمه جوشانی که در نزدیکی این نارون بلند قرار داشت به خوابیدن و آرامش روستائیان خیلی کمک می‌کرد. برای بسیاری از آنها گذر عمر و حوادث مهم زندگی‌شان با این نارون و محوطه زیر سایه آن به هم گره خورده بود. در دوران کودکی و

نوجوانی در زیر شاخه‌های آن به داستانها و باورهای عامیانه محلی گوش داده بودند و در سالهای سرمستی و جوانی برگردتنه آن به رقص و پایکوبی پرداخته و در سنین بالاتر در همینجا اطلاعات خود در باره تهیه و فروش فرآورده‌های دامی و روستائی را با یکدیگر مبادله نموده بودند و یا ضمن بحثهای سیاسی، مسائل سیاسی مملکتی را تجزیه و تحلیل می نمودند. در این شرایط پوئی سگار در این محیط آرام به درمان بیماران و انجام تجربیات مشغول بود و در برخی از جلسات بسیار بزرگ، گاهی تا ۱۳۰ بیمار و دردمند راتحت مغناطیس درمانی دسته جمعی قرار می داد. این افراد علاقه و اعتقاد زیادی به پوئی سگار پیدا کرده بودند و در این شرایط انجام این نوع آزمایشها به میزان بیشتری با موفقیت همراه می شد. زمانی که در یک جشن افتتاح پوئی سگار اعلام داشت: «این نارون بزرگترین باگت جهان است و نه تنها از تنه و شاخه‌ها بلکه از هر برگ آن پرتوهای حیات بخش به اطراف فوران می کند.» نه تنها تمام روستائیان و چوپانان، بلکه خود و برادرش هم با تمام وجود به این موضوع ایمان داشتند.

پوئی سگار تمام اسرار و راز قدرت مانیا تیزم را با کمال هوشمندی و صداقت در ایمان داشتن و خواستن خلاصه می کرد. وقتی که پوئی سگار از روستائیان برای وارد شدن به این حالت شادی آفرین دعوت می کرد، آنها مشتاقانه و داوطلبانه استقبال می نمودند و در این شرایط در سایه همکاری متقابل، پوئی سگار آرمانها و نظریات خود را مورد آزمایش و سنجش قرار می داد و بابت نتایج شگفت انگیز و درخشانی روبرو می شد.

موفقیت پوئی سگار در ایجاد خلسه که با امکان انجام و القای فراموشی همراه بود، چشم اندازهای کاملاً نوینی را آشکار نمود و علاقه عده‌ای از دانش‌پژوهان را بار دیگر به این مسئله جلب کرد ولی يك عامل مهم و بازدارنده، توجیه و تفسیر این پدیده براساس نظریات مسمر و ارتباط دادن آن با جریان الکترومغناطیسی بود که از نقطه نظر افراد تحصیل کرده‌ای که با اصول فیزیک نوپا آشنا بودند، قابل قبول نبود. آنچه که در این میان تضادی ایجاد می‌کرد، حقیقت خلسه ایجاد شده و غیرعلمی بودن توجیه بنیانی مغناطیسی آن بود. از زمان پوئی سگار با يك تجدید نظر شجاعانه و عالمانه لغت مانیاتیزم با سومنامبولیسم معاوضه گردید و این خلسه‌ها نام واقع بینانه‌ای پیدا کردند زیرا پدیده‌ای که کشف شده بود با حالت خواب‌گردی که مدتها مردم با آن آشنائی داشتند، تشابه بیشتری داشت.

زمانی که يك پزشك فرانسوی به نام په‌تن پدیده سختی با انجماد ماهیچه‌ای (کاتالپسی) را کشف کرد، قرار گرفتن بیمار در يك حالت مجسمه مانند، انگیزه‌ای برای تجربیات و نظریه پردازیهای جدید در این زمینه شد. امکان القاء توهم، چه توهم مثبت چه توهم منفی (احساس چیزی که عملاً وجود ندارد و نادیده گرفتن و احساس نکردن چیزی که واقعاً موجود است)، ادامه احساس و باور و عمل به چیزی که در حالت خواب گفته شده و یادیده و ارتباط و امتداد آن به حالت بیداری، دستاوردهای نوئی بودند که عده بیشتری را جذب این پدیده جالب می‌کرد. در این مرحله بار دیگر دستیابی به برخی

از پدیده‌های هیپنوتیزمی که تفسیر آن به عنوان افزایش و تشدید تلقین پذیری همه را راضی نمی‌کرد، پیوندهای جدیدی بین متافیزیک و این حالت خوابگونه به وجود آورد. برخی از این پدیده‌ها عبارت بودند از: مسافرت به نقاط دوردست و شرح مشاهدات خود در مورد کشورها و جاهائی که هیچگاه فرد به آنجا نرفته بود ولی بسیاری از مطالب بیان شده درست بود. بیان مطالبی در ارتباط با آینده‌نگری و روشن بینی، تشخیص بیماریها و اعلام برنامه‌های درمانی برای بیماریهای ناشناخته چه در خود فرد و چه در دیگران.<sup>۱</sup>

توجه و تفسیر انبوه نمودهائی که پیدا شده بودند، ابهامات و اشکالات زیادی ایجاد کرده بود. نه تنها برخی از جلسات واقعاً با پدیده‌های گیج کننده‌ای همراه بودند، درك دگرگونه و با اغراقی برخی از شاهدان این نوع مجالس در تحریف مشاهدات و واقعیات، ریشه در يك تمایل بشر در ابراز رازگونه و اغراق آمیز حوادث از یکسو و علاقه دیگران در شنیدن مطالب عجیب و غریب از طرف دیگر دارد. هر چند در بسیاری از موارد عامل یا خواب کننده، سوژه را به این دنیاهاى عجیب و غریب هدایت می‌کرد، ولی در برخی از موارد

---

۱- این پدیده‌ها و برخی از نظاهرات جالبتر مثل گفتگو با زبانهای دیگری که فرد در شرایط عادی نمی‌داند، بازگشت به زمانهای کودکی، درون زهدانی و حتی هزاران سال قبل و بیان برخی از توصیفات براساس نظریه تناسخ .... در کتاب دیگری که توسط اینجانب با عنوان روحهای تسخیر شده ترجمه شده، به صورت کاملاً علمی توصیف و بیان شده است - «مترجم»

بیانات سوژه که به صورت روشنی ارتباط با تلقینات خواب کننده نداشت، بیشتر از همه خود عامل را متعجب و گاه متوحش می کرد. از این به بعد بسیاری از عاملها برای تجربیات خود به سوژه های حساس و جالب توجهی روی آوردند که هم به سرعت می خوابیدند و هم تظاهرات بسیار جالبی را به نمایش می گذاشتند که در شرح دوپوئی سگار و ویکتور چوپان به آن اشاره شد. برای وقایع جالبی که اتفاق می افتاد و توجهات که همه را قانع نمی کرد، افزایش تلقین پذیری سوژه و توجه او به تلقینات غیر گفتاری عاملی بود که در مقابل کوچکترین حرکات، تغییر صدا و تغییر تنفس، واکنشهای مناسبی ارائه می گردید.

با توجه به مراتب فوق، بار دیگر هاله ای از اسرار و عرفان بر گرد قامت سومنامبولیسم به وجود آمد که در این شرایط برای عده بیشتری از افراد جامعه جذابیت بیشتری فراهم آمده بود. به تدریج حوزه واحدها و عناصر مرتبط با پدیده های سومنامبولیستی به اندازه ای منبسط و گسترده می گردید که بار دیگر مانند نظریه مغناطیس کیهانی به صورت ماهیتی جهان شمول در آمده بود. در این میان قهرمانی وارد میدان شد که برخلاف شغل و سابقه سیر و سلوکی که به او نسبت می دادند، از بسط بیشتر سیمای متافیزیکی رو به پیشرفت سومنامبولیسم جلوگیری می کرد.

### نوآوریها و روشنگریهای آبه‌فاریا

یکی از چهره‌های مرموزی که سرانجام ابهامات مرتبط با زندگی و شخصیت و گذشته او همچنان ناشناخته مانده يك راهب پرتقالی به نام ژوزه کوستو-کوستو دیو دو فاریا بود که مدت زمانی کوتاه پس از دوران ناپلئون به پاریس آمد. گفته می‌شد که او مدتها در شرق به‌ویژه هندوستان بوده و بسیاری از علوم غریبه مشرق زمین از جمله خواب کردن را فرا گرفته است. فاریا به اعتباری بنیانگذار چیزی شد که در زمان ما هیپنوتیزور صحنه نامیده می‌شود. او در مجامع بزرگ هوشمندانه ده دوازده نفری از افراد مناسبتر را انتخاب می‌کرد و پس از اینکه با مدتی صحبت و تمرکز نگاه، آنها را مانند طعمه مار کبری بی‌حرکت می‌کرد، در يك لحظه با فریاد بخواب عده‌ای از آنها را با این روش جذاب و آمرانه به خواب می‌برد.

در مدت نه چندان درازی بیشتر از ۵۰۰۰ نفر را به این ترتیب به خواب فرو برد و این خیلی بیشتر از آن حدی بود که برای ساکت کردن برخی از شکاکان و بدبینانی که این جریانات را نوعی دغلمکاری یا گاو‌بندی می‌دانستند کفایت می‌کرد. فاریا به وجود مغناطیس حیوانی اعتقاد نداشت و معتقد بود که این پدیده‌ها بیشتر از هر چیزی به واکنش سوژه بستگی دارد و مسئله قدرت عامل در این راستا افسانه‌ای بیش

نیست. این عقیده با شدت بیشتری توسط يك پزشك فرانسوی به نام آلکساندر برتراند تعقیب گردید ولی هنوز نظریه مغناطیس حیوانی پا برجا بود.

يك مانیاتیزور سوئسی به نام لافونتن با يك نوآوری جالب به بهترین وجهی مصداق مغناطیس حیوانی را با طرد عنصر انسانی آن به معرض نمایش گذاشت. او در يك باغ وحش در شهر تور در فرانسه توانست يك شیر محبوس در قفس را به خواب بسیار عمیق فروبرد به طوری که بتواند وارد قفس شده و با پنجه های شیر بازی کرده و دستش را وارد فضای بین دو آرواره شیر بکند و در لحظات نهائی حتی يك سوزن را به پوست بینی شیر فرو کند! لافونتن چند بار این تجربه را در شهرهای تور و نانت تکرار کرد. برای کسانی که این آزمایش بر روی حیوان را مشاهده می کردند، بسیار سخت بود که اتهامات دغلیکاری و گاوبندی را مطرح کنند زیرا بسیار مشکل است که يك شیر را بتوان به انجام این کارها راضی کرد!

این ابتکار لافونتن در سیر تکاملی سومنامبولیسم تأثیر زیادی داشت زیرا او در سال ۱۹۴۱ يك مسافرت نمایشی به انگلستان ترتیب داد و در ماه نوامبر در منچستر در بین تماشاچیان مشتاق او چند نفر پزشك هم بودند که به قول خودشان برای مشاهده این مسخره بازی بلیط نمایش را خریده بودند. یکی از این پزشکان دکتر جیمز برید بود. دکتر برید که فردی دقیق و اندیشمند بود، با توجه به تخصص چشم پزشکی که داشت، این پدیده که در طی آن سوژه نمی توانست چشمان



خود را بگشاید برای او بسیار جالب توجه بود. موضوع پیدایش بیمحسی در حالت خلسه هم برای او بسیار تازگی داشت. در همان جلسه او به این نتیجه رسید که هر چند احتمالاً مغناطیس در این روابط نقشی ندارد، با این وجود بعضی چیزهای جالب در این میان وجود دارد.

پس از فراگیری اقدام به هیپنوتیزم، برید کوشش می کرد نقش خود را به حداقل برساند و در عوض راهنماییهای زیادی به کار می برد. پس از آغاز تلقینات و همکاری سوژه، در اکثریت موارد سوژه به راحتی به خواب می رفت. در نوع سبک خواب، سوژه در جاتی از آگاهی به محیط اطراف خود را حفظ می کرد و پس از بیدار شدن می توانست جریانات خواب و برخی اتفاقات محیطی را به یاد بیاورد.<sup>۱</sup> با تلقین این امکان وجود داشت که سوژه پس از بیداری تمام جریانات خواب را فراموش کند ولی این امکان هم وجود داشت که در یک خواب مجدد بار دیگر این اتفاقات فراموش شده را زنده کرد. در خواب عمیق یا سونامبولسم اوضاع خیلی فرق می کرد و سوژه نمی توانست به هیچوجه جریانات گذشته را به یاد بیاورد.

برید متوجه شد که با وجود آنکه او شیوه و روش واحدی را در مقابل چند سوژه به کار می برد ولی آنان و عمق خواب آنها متفاوت بود و برید صادقانه اعتراف کرد که مشکل است این تفاوتها را به

---

۱- برای بسیاری ازما در جریان بعضی از خوابهای طبیعی، این احساس وجود داشته که داریم خواب می بینیم و مشاهدات حاصله رو باست، ندواقعت.

صورت يك نوع طبقه‌بندی بیان کرد .

دکتر برید شرح مشاهدات و تجربیات خود را با دقت و مهارت منتشر کرد و در سال ۱۸۶۰ يك پزشك روستائی فرانسوی به نام لیبولت این کتاب را مطالعه و شروع به تجربه کرد و توانست مراحل خواب هیپنوتیزمی را به ۶ مرحله (از خواب آلودگی تا سونامبولیسم) تقسیم بندی کند. تسلط بر هیپنوتیزم و موفقیت‌های درمانی خیره‌کننده‌ای که توسط لیبولت بر روی چوپانان فرانسوی کسب شده بود، توجه و حمایت يك استاد دانشکده پزشکی نانت به نام هیپولیت برنهایم را جلب کرد. او به نقش ویژگی‌های فردی و شخصیتی افراد در جریان هیپنوتیزم توجه کرد و توانست مراحل هیپنوتیزم را به ۹ درجه تقسیم کند. نتایج تجربیات هیپنوتیزمی مکتب نانت به صورت کتاب‌هایی منتشر شد . ولسی يك پزشك سوئیسی با تعمق بسیار در آنها، مصلحت را در این دید که مراحل هیپنوتیزم به ۳ درجه کاهش پیدا کند .

در این جریان يك رقابت چشم و هم‌چشمی بین مکتب نانت و مکتب پاریس که توسط يك روانپزشك نابغه و پژوهشگر به نام ژان مارتین شار - کو که بیمارستان یانوانخانه سالپتریه را اداره می کرد، در گرفت. متأسفانه این روانپزشك نامدار در مورد ماهیت هیپنوتیزم اشتباه بزرگی مرتکب گردید و آن را تنها نتایج و تظاهرات يك بیماری عصبی به نام هیستری اعلام نمود و با عقاید لیبولت و برنهایم به مخالفت برخاست و کارهای آنها را خام و بی ارزش معرفی کرد، در حالی که آنها لااقل ۱۰۰۰ بار بیشتر از شار کو در این زمینه تجربه داشتند.

شار کو به جای آزمایش بر روی افراد عادی جامعه، تمام تجربیات

خود را بر روی بیماران و افراد بیمارگونه و به شدت تلقین‌پذیر انجام می‌داد و نظریات و کارهای او خاطرات مانیاتیزورهای قبلی را در ذهنها زنده می‌کرد. او لااقل یک بار از مغناطیس واقعی استفاده کرد که حتی مسمر این شیوه را مردود اعلام کرده بود. با صحبتها، تلقینها و مقدمه چینی‌هایی که می‌کرد، عده زیادی از سوژه‌های او دچار سختی ماهیچه یا کاتالپسی می‌شدند که این پدیده به صورت طبیعی در هیپنوتیزم بسیار به ندرت پیدا می‌شود.

بالاخره مکتب نانت گوی سبقت را ربود و به اعتبار کثرت تجربه و تحلیل درست، به طرف شکلی از هیپنوتیزم هدایت شدند که هیپنوتیزم عصر ما همان ادامه مکتب نانت است. یکی از دستاوردهای لیبولت، برنهایم و سپس داکتر فورل توجه به این مسئله بود که خلسه هیپنوتیزمی و خواب طبیعی و جوه مشترک فراوانی دارند. در حالت خواب طبیعی می‌توان به صورت محدود تلقینهایی به فرد کرد که اظهار می‌شود با نتایجی همراه است. از طرف دیگر اگر فرد هیپنوتیزم شده‌ای را به حال خود رها کنند، پس از مدتی مانند کسی که از خواب طبیعی بیدار شده، به حالت عادی برمی‌گردد.

تجربیات و بررسیهای بعد نشان داد که تفاوت‌های خواب طبیعی و هیپنوتیزم، از تشابهات آنها بسیار بیشتر و عمیق‌تر است و برای يك پژوهشگر دقیق، مشخص کردن تفاوتها و ویژگیهای هر يك كار مشکلی نیست. هنوز پرونده این جداسازی یا یکسان شمردن خواب و هیپنوتیزم بسته نشده و مشاهدات متعددی وجود دارند که یکی از این دو نظریه را

اثبات یانفی می کنند .

این نکته گفتنی است که برید در نوشته های خود بر اساس شواهدی بیان داشته که بازشناسی و جدایی حالت خلصه از حالت خواب به سادگی مقدور است در حالی که پزشکان مکتب نانت با اتکاء به بررسیهای گسترده تری که انجام داده بودند ، نتیجه گیریهای برید را عجولانه و سطحی اعلام نمودند. همینطور در نوشته های برید، به اصطلاح مغناطیس مغزی هم برخورد می کنیم که احتمالا یادگاری از استنباطهای اولیه او بوده است .

هر چند در این زمان این پدیده با نام جدید هیپنوتیزم، در محافل علمی و پزشکی راه پیدا کرده بود ، ولی هنوز پیشرفت آن بسیار کند بود. مربی و استاد این پزشکان که در موارد پراکنده و بیشتر نابجا هیپنوتیزم را به کار می بردند ، همان هیپنوتیزورهای حرفه ای بودند که هیچگاه پزشکان به اندازه آنها مهارت و آگاهی نداشتند . تجربیات بیشتر از آنکه صادقانه و برای کسب اطلاعات جدید باشد، در جهت اثبات نظریات از پیش اعلام گردیده اعمال می گردید. با سوء شهرتی که مانیا تیزم پیدا کرده بود، نسلهای بعدی که این مهارتها و توانائیها را می دانستند، با عناوین واسامی جدیدی آن را با موفقیت های درخشانی در صحنه های نمایشی ارائه می دادند. این محافل سالنهای کاباره ها ، کنار میدانهای شهر، در سیرکها و حتی سالنهای موزه های کم رونق را شامل می شد . بسیاری از این کارها اصیل و برای مردم جذاب بودند ، البته در کنار آنها بازار دغلکاران هم بی رونق نبود . برخی برای رسیدن به

نتایج بهتری قبلا سوژه‌های مناسب یا تلقین پذیر را انتخاب می‌کردند و به صورت اتفاقی این افراد به روی صحنه رفته و به صورت افراد داوطلب به سادگی هیپنوتیزم شده و پرهیجان‌ترین و گاه ناراحت‌کننده‌ترین آزمایشها را تحمل می‌کردند و در اصطلاح پشت پرده ، هیپنوتیزورها آنها را مرکب خطاب می‌کردند ! هرگاه سیرکی حرکت می‌کرد ، فرد هیپنوتیزور با فاصله کمی از سبرك، گروهی از مرکب‌ها را هم همراه می‌برد و یا هیپنوتیزور با مسافرت زودتر، سوژه‌های مناسب را انتخاب کرده و مورد آزمایش و آموزش قرار می‌داد. در اکثر موارد این هیپنوتیزورهای حرفه‌ای افراد تماشاچی را تحت تاثیر قرار داده و به این علم یا هنر علاقمند می‌کردند ، همانطور که لافونتن باعث شد که برید به این پدیده مشتاق و علاقمند شود .

## تلقین به نفس، کلیدی نوین برای هیپنوتیزم

زمانی که هیأت فرانسوی مانیا تیزم رابه عنوان اختلاطی از تلقین کردن و پندارگرایی بی اعتبار اعلام کرد، برای دیدگاههای محدود آنان این مسئله حتی قابل تصور هم نبود که بیندیشند از ترکیب دو مضمون و عامل مه آلوده فوق، بتوان جریان یا سیاله ای که مسمر آن را جریان مغناطیسی نامیده بود، به وجود آورد. این دانشمندان برگزیده عصر در این زمینه به شدت غیر علمی رفتار کرده بودند و شاید مثال زیر بتواند بر کلی-گوئی بالا، نوری از روشنگری بتاباند. در همان سالها در نزدیکی فرانسه دانشمندی انگلیسی به نام هانری کاوندیش به صورتی فیزیکی از ترکیب هیدروژن و اکسیژن در داخل يك ظرف شیشه ای بزرگ مایعی تولید کرد که همان آب است. برای هیأت انگلیسی مأمور بررسی، تبدیل دو گاز به مایع از طریق فیزیکی، به سادگی موضوعی قابل قبول بود ولی برای هیأت مأمور رسیدگی به کارهای مسمر، تبدیل دو مضمون تلقین و پندار از راه يك ترکیب متافیزیکی قابل تصور هم نبود.

در برابر هیأت سلطنتی انگلیس، کاوندیش توضیح داد که پس از تخلیه حباب شیشه‌ای بزرگی از هوا، مخلوطی از گاز اکسیژن و هیدروژن را در آن وارد و بایک جریان الکتریکی، جرقه‌ای در این حباب شیشه‌ای ایجاد کرده و این کار از طریق ترکیب ۲ قسمت هیدروژن با یک قسمت اکسیژن، به تولید قطرات آب انجامیده و فرمول  $H_2O$  که امروزه در نخستین دروسهای شیمی به هر نوآموزی گفته می‌شود، یادگاری از این ترکیب فیزیکی دو عنصر است.

آیا ترکیب دو گاز و ایجاد یک مایع، کمتر از ترکیب دو حالت ذهنی به یک سیاله مغناطیسی عجیب جلوه می‌نمود؟ برای دانشمندان فرانسوی هم پذیرش ادعای کاوندیش به سادگی مقدور بود زیرا در راستای افق فکری آنها بود، ولی پذیرش عقاید مسمر را به این خاطر رد کردند که در دامنه فکری هیأت علمی فرانسوی اثر و سابقه‌ای از مقوله‌های مربوط وجود نداشت. برای این هیأت حتی تصور این مسئله امکان‌پذیر نبود که بیندیشند که بین این دو پدیده بتواند نوعی تشابه وجود داشته باشد. در یکسو ترکیب فیزیکی دو عنصر شیمیایی برای ایجاد یک سیاله جدید و در اینجا ترکیب متافیزیکی دو عنصر ذهنی برای ایجاد یک سیاله جدید که مسمر به آن نام مغناطیس حیوانی را داده بود و ممکن بود به سادگی این نام را عوض کرد و کل جریان را قبول نمود. باری مسئله ترکیب تلقین و پندارد در ضمیر کسی نگنجید تا اینکه در حدود سالهای ۱۹۱۰ یک داروساز فرانسوی به نام امیل کوئه قدم به میدان گذاشت. او در حدود ۲۵ سال قبل زیر نظر لیولت هیپنوتیزم را

آموخته بود و می‌خواست با حذف عنصری که اصلی به نظر می‌رسید، یعنی حالت خلسه، تنها از راه ترکیب ارائه تلقین و پذیرش آن توسط پندار و تصور آدمی در حالت بیداری، قدرت این ترکیب را نشان دهد.

در این زمان کوته به این نتیجه رسیده بود که در درمان بسیاری از بیماریها، ایمان و پندار بیجا در مورد اثرات دارو بسیار بیشتر از خواص واقعی خود دارو اثر دارد. به نظر او طرز تفکر بیماران نسبت به پزشکان در اوایل قرن بیستم با آنچه که در دوران گذشته بیماران نسبت به جادوگران می‌اندیشیدند، تفاوت چندانی نکرده و حتی همان طرز تفکر جادوئی بر روابط بیمار و پزشک سایه افکنده است. یکی از نمونه‌های بارز آن این است که هنوز بیشتر پزشکان بر بالای نسخه خود علائم اختصاری Rx را می‌نویسند که معنی و مفهوم آن یاری جستن از ژوپتر برای درمان بیمار است. کوته به این هم قناعت نکرد و از آن هم فراتر رفت. برابر منطق کوته قدرت تلقین در این نهفته است که با تأثیرگزاری بر ذهن بیمار یا افراد مسئله دار، به تدریج تکرار و شدت پیدا کرده و در نهایت قدرت پندار و تخیل بیمار با فرد مراجعه کننده را تحریک می‌نماید و این روند به درمان بیمار یا ایجاد تغییر رفتاری دلخواه در فردی می‌انجامد. در اینجا درست مانند کاوندیش که اعلام کرد از ترکیب ۲ قسمت گاز هیدروژن و یک قسمت گاز اکسیژن مقداری مایع به نام آب تولید می‌شود، کوته برای این روابط تلقین پذیری فرمول  $S_2I$  را پیشنهاد کرد که از ترکیب حالات



روانی<sup>۱</sup> ۲ نفر که به صورت مناسبی برهم اثر بگذارند، ارائه تلقین<sup>۲</sup> به اضافه قدرت پندار و تصویر یا تخیل<sup>۳</sup> این فرمول هیپنوتیزم شکل می-پذیرد که در این زمان حالت یا پدیده هیپنوتیزم نامیده می شود .

کوته به این دلیل پردازیها پرداخت ولسی برای يك ناظر این اتفاقات می تواند با این صورت هم مورد تفسیر قرار بگیرد. بین علائم نمادین  $H_2O$  و  $S_2I$  می تواند تشابه زیادی باشد ولسی آنقدر که در فرمول آب اندازه های نسبی هیدروژن و اکسیژن به دقت مشخص گردیده، در فرمول هیپنوتیزم مقادیر تلقین پذیری و قدرت پندار قابل اندازه گیری نیست، ولی تجربه نشان می دهد که در ترکیبی از این عناصر روانی جرقه ای که بر اثر تماس و برخورد آنها بایکدیگر پیدا می شود ، به همان نتیجه مورد اشاره می انجامد .

برای آنکه این موضوع بهتر برای عامه مردم روشن شود، کوته به شرح مثالی می پرداخت که بسیار مشهور شده و به نام او معروف شده است. به این مثال توجه فرمائید .

تصور کنید چوب یا الواری به طول ۱۰ متر و به عرض ۳۵ سانتیمتر در روی زمین بگذارند و از شما بخواهند در روی آن حرکت کنید . به احتمال زیاد شما این کار را به آسانی انجام خواهید داد. حالا تصور کنید این الوار را بین دو نوك ۲ برج به ارتفاع ۶۰ متری زمین بگذارند و از شما بخواهند از روی آن بگذرید . آیا شما می -

توانید در این شرایط از روی آن عبور کنید؟ به احتمال بسیار زیاد در صورت قبول شما پس از یکی دو گام دچار سرگیجه شدیدی خواهید شد و به دنبال آن احتمال دارد تعادل خود را از دست داده و به زمین سقوط کنید. کوته‌مناهای بسیار زیادی را ارائه می‌داد که چگونه از زمان کودکی افراد با روشهای گفتاری یا حرکتی تحت تلقین گفتاری و غیر گفتاری قرار گرفته و با تحریک و تقویت قدرت تخیل و تصور آنان، به انجام کارهایی علاقمند شده و بالاخره آن را یاد می‌گیرند. بچه‌ها بسیاری از افعال و کردارهای بزرگترها را دیده و این حالت نوعی حالت تلقین برای تقلید در آنها به وجود می‌آورد. راه رفتن، دوچرخه سواری، شنا و فهرست پایان ناپذیری از مهارتها و اعمال به این نحو یاد گرفته می‌شود. کودک نیازی به مراجعه به این فهرست طولانی ندارد بلکه گذشت روزگار به تدریج مطالب لازم را به او تلقین می‌کند. سپس با قدرت تفکر و تخیل، علاقه و جسارت یا تمایل به انجام آن کار در فرد پیدا شده و موتور محرکه تخیل به پیدایش تمایل مقاومت ناپذیری می‌انجامد. در این رابطه فرقی نمی‌کند این کار خوب باشد یا بد، در راه نادرست باشد یا در مسیر درست.

فردی که پرش از ارتفاع را یاد گرفته ممکن است کوشش کند از ارتفاع ۵، ۱۰ و ۱۵ متری هم در آب شیرجه برود و به تدریج خودش را با این شرایط تطبیق دهد. اگر شناگری بتواند وضع خود را ارزیابی کند و در ضمن مشاهده کند که فرد دیگری با قدرت او از ارتفاع ۱۵ متری شیرجه می‌رود، این احتمال وجود دارد که او قدمهای میانی را حذف

کرده و يك مرتبه شیرجه از ۱۵ متری را انجام دهد، بدون آنکه آسیبی ببیند.

کوئه در بسیاری از موارد به مثال الوار چوب بر فراز دو برج برمی گشت و مثلاً می گفت : يك بند باز از آن جهت این مسیر را با اطمینان و به سلامت طی می کند که به قدرت انجام این کار ایمان دارد. در يك مثال ساده کوئه به این مضمون اشاره داشت که خوابیدن افراد در شب يك پدیده تلقین به نفس است، زیرا فرد در این لحظات فکر می کند که می خواهد بخوابد و اگر به افکار دیگری مشغول شود، قادر به خوابیدن نخواهد شد.

کوئه مثال دیگری را که با شغلش ارتباط داشت، در این موارد به این صورت ارائه می داد: بسیاری از افراد هستند که خیال می کنند نمی توانند قرص یا کپسولی را بخورند و عملاً هم در فرو بردن يك قرص یا کپسول با مشکلات زیادی روبرو می شوند ولی در شرایطی که بدون توجه و به عجله مشغول خوردن میوه هستند، ممکن است به راحتی يك هلو را با هسته اش فرو ببرند. از این مثالها کوئه به يك نتیجه گیری شگفت انگیز می رسید :

اعمال ما از اراده ما سرچشمه نمی گیرند بلکه از ایمان و پندار ما منشأ می گیرند.

در این شرایط کوئه روش خود را برای تلقین به نفس متذکر می شد که با يك حالت آرامش (ریلاکس) ' آغاز می شد و به تکرار

۱- در فرهنگ عرفای ایران حالت ریلاکس شدن ، مراقبه نامیده

(مترجم)

می شود.

جملات کوتاهی می‌انجامید<sup>۱</sup>.

نظریات کوئه درخششی سریع داشت و برای بیان نظریاتش به بسیاری از شهرهای فرانسه، انگلیس و آمریکا مسافرت کرد. این مرد شصت ساله با ریشی بلند و چشمانی درخشان خیلی زود مورد توجه و محبت مردم قرار گرفت و کسی به تدریج او دستگاه فکری خود را ساده و ساده‌تر می‌کرد به اندازه‌ای که به صورت چیزی بسیار ساده، بدیهی و بی‌ارزش جلوه‌گردید.

به عنوان یک داروساز، او به تفصیل درباره خواص و اثرات تلقین به نفس سخن می‌گفت و این حرفها برای بیماران یا کسانی که خیال می‌کردند بیمار هستند، بسیار جالب توجه بود. در نهایت او تمام اقدامات درمانی خود را در تکرار این جمله در یک حالت آرامش (ریلاکس) خلاصه کرد:

«روز به روز، من در هر زمینه‌ای بهتر و بهتر می‌شوم»

کوئه معتقد بود که اصل مهم در اینجا تکرار و تکرار این جمله است. اگر شما در این جریان فکرتان به جای دیگری هم متمایل شود، فرقی نمی‌کند زیرا ضمیر شما به کار خودش ادامه می‌دهد. مهم آن است که شما خود را در وضع تلقین‌پذیری قرار دهید. برای این کار بهترین حالت همان وضعیتی است که شما قبل از خوابیدن، در بستر یا روی مبلی خود را کاملاً شل و راحت می‌کنید. به این ترتیب او کپسولی را

۱- روش کوئه در کتاب هیپنوتیزم علمی نوین با شرح و تفسیر بیشتری

(مترجم)

ارائه شده است.

ساخته بود که بسیاری از دردهای افراد جامعه را درمان می کرد . این آرا مبخش بعدها تفکر مثبت و بسیاری از نامهای مشابه نامیده شد . مجموعه افکار کوته میلیونها نفر از مردم جهان را در راه زندگی سالمتر و بهتر هدایت کرد، ولی پس از مدتی برای عده ای که کشان افکار این مرد بزرگ تنها در جمله او خلاصه شده بود و آنها برای هر مورد مناسب و نامناسبی آن را به کار می بردند. بنابراین به تدریج حتی این جمله معروف هم که بیشتر به صورت طوطی وار تکرار می گردید، محتوا و اثر خود را از دست می داد.

برای برخی این جمله پیام بارمزور و به دنیای جادوئی جدیدی بود که با کمک آن به موقع می خوابیدند و صبحها شاد و شنگول از بستر بر می خاستند و به جای آنکه مثل گذشته با غرور کردن به کار پردازند، با هدف و امید به موفقیت کارها را شروع می کردند . اینها هر چند این جمله را در زمینه های بسیار متفاوتی به کار می بردند؛ ولی می گفتند که ضمیر آنها در هر شرایطی می تواند بهتر و بهتر خود را بشناسد و در جهت رسیدن به آن روز به روز کوشش نماید . برخی دیگر از افراد جامعه در مسخره کردن و بی ارزش جلوه دادن این مکتب می کوشیدند و می گفتند آیات تکرار این جمله می تواند باعث جا افتادن يك استخوان از جادر رفته بشود و یا بر کله طاس موبرویاند ؟ گروهی دیگر در يك حد میانی تنها آن را تفکر در زمینه های آرزومندی می دانستند ولی در مجموع حتی قبل از آنکه کوته به فرانسه برگردد ، شهرت و اهمیت کارهای او با مقالات طنز آمیز و مسخره آمیز نشریات، افول

شدیدی کرده بود .

موقعی که کوئه به فرانسه برگشت هیچ احساسی نداشت، نه شادتر بود و نه غمگین تر. ولی مطمئن بود که مأموریت خود را به خوبی انجام داده است. بررسیهای بیشتر نشان داد که روش کوئه از گذشتههای دور از طریق جادوگران برای درمان دردها و بیماریها به کار می رفته و آنها در شرایطی که بیمار در يك حالت تلقین پذیری مناسب قرار می گرفت، در شرایط نیاز و ایمان او را تشویق می کردند تا این جمله را تکرار و تکرار کند و با اشاره و یانیت، به بیماری یادرد بگویند: «او دارد می رود، او دارد می رود ... او دارد می رود...» و عده زیادی از افراد پس از ۲۰ تا ۲۵ بار تکرار، نتیجه می گرفتند .

کوئه برای آنکه بیشتر پیام و رسالت خود را گسترش دهد، انستیتوئی تأسیس کرده بود که بیشتر توسط شاگردان و بیماران سابق او اداره می شد و آنها اثرات شگرف تلقین به نفس را در جهت کسب موفقیت ارائه می دادند<sup>۱</sup>. در این انستیتو برای نشان دادن عملی اثرات تلقین به نفس آزمایشهایی ارائه گردید که در فصلهای بعد به عنوان آزمایشهای تلقین پذیری یا هیپنوتیزم پذیری مورد استفاده قرار می گیرد . بنا بر این هیپنوتیزم به صورتی که در شرایط کنونی به کار می رود، مقدار زیادی از موفقیت و کار آئی خود را باید مدیون کوئه بداند . هر چند کلاسها

۱ - کتاب بسیار جدیدی با نام بررسی علمی خود هیپنوتیزم

توسط اینجانب ترجمه شده که کار برد تلقین به نفس را در قالب خود هیپنوتیزم هم برای اهداف دنیوی و هم اهداف معنوی و روحانی مورد بحث قرار داده و روشهایی کاملاً عملی را ارائه داده است . (مترجم)

و دوره‌های تلقین به نفس مدت زیادی ادامه پیدا نکرد، ولی شاگردان و سالکان طریقت او این کلاسها و دوره‌های دیگری را با اسامی و عنوانهای جدید گشودند که با موفقیت فراوانی همراه شدند. نام برخی از دوره‌ها عبارت بود از: رسیدن به يك زندگي كامل، استفاده از انرژی کیهانی در زندگی، راههایی برای نفوذ در دیگران، قدرت مغناطیس شخصی، استفاده از قدرتهای روحی و بسیاری مضمونهای دیگر که همه ریشه در عقاید کوئه داشته و همه از تلقین به نفس و یا خود هیپنوتیزم سرچشمه می‌گیرند.

مدت زمان کوتاهی قبل از کناره‌گیری و در اوج شهرت و محبوبیتی که پیدا کرده بود، کوئه طی جملات کوتاهی درباره خودش و روشی که نتایج معجزه‌آسایی را به آن نسبت می‌دادند، به اظهار نظر پرداخت. او صادقانه گفت: «من مرد صاحب معجزه‌ای نیستم، من بیماران را شفا نمی‌دهم، تنها کاری که من انجام می‌دهم این است که به آنها یاد می‌دهم که چگونه خودشان را درمان کنند.» یکی از آزمایشهای شگفت‌انگیزی که کوئه برای نشان دادن تأثیر گزاری ضمیر آگاه بر روی ضمیر ناآگاه انجام می‌داد، آزمایش نبض بود. به این ترتیب که افراد می‌توانستند با تمرکز، ضربات نبض و قلب خود را تند، کند و یا نامنظم کنند.

### ورود جوکیان و مرتاضان به صحنه

هر چند انجام موفقیت آمیز آزمایش نبض توسط افراد عادی جامعه به ندرت امکان پذیر بود، ولی به صورت مضمونی جالب و يك

روش انحصاری توسط يك صوفی مصری به نام طه رابی در اروپا به معرض نمایش گذاشته شد. در همان زمانی که نهضت کوته در اروپا به افول خود رسیده بود، طه رابی با سیمائی جو کیانه، رفتاری جادوگرانه و سخنانی پر رمز و راز قدم به میدان گذاشت. او به سادگی نبض خود را متوقف می کرد و دست به انجام بسیاری از کارهای عجیب و غریب می زد که روشن فکرانه ترین توجیهاتی که برای آنها ارائه می گردید، پیوند دادن آنها با خودهیپنوتیزم بود.

یکی از کارهای طه رابی گذراندن میله های آهنی از گونه و چانه اش بود که در موقع خارج کردن آنها از بدن، بنابه تقاضای اطرافیان، از محل زخم خون خارج می شد یا نمی شد. او بر روی بستری از سوزنهای تیز ( که در لمس آنها تماشاچیان تیزی آنها را تصدیق می کردند ) می خوابید و يك سنگ تقریباً ۵۰ کیلو گرمی را بر روی شکمش می گذاشتند و با ضربات پتک این سنگ تکه تکه می شد. پس از پایان این نمایش، طه رابی با وقار و آرامش بلند می شد بدون آنکه این سوزنهای تیز حتی خراشی بر تنه و گردن برهنه او به جای گذاشته باشند.

در صدر نمایشهایی که او ارائه می داد، يك مراسم دفن بود که در طی آن بدن او را در داخل تابوتی قرار داده و اطراف تابوت را به دقت می پوشاندند و سپس در روشنائی صحنه او را در زیر خاك قرار داده و خاك بر روی او می ریختند، پس از ۲۰ دقیقه خاکها را به کناری زده و در تابوت را می گشودند و او با خونسردی و با آرامی از تابوت



خارج می‌گردید. طهرابی در آگهیهای تبلیغاتی متعددی که پخش کرده بود، به عنوان تعلیق حیات از این آزمایش یاد کرده بود. این حالات شباهت به وضع مشابهی دارد که در هندوستان، جوکیان آن را انجام می‌دهند و به آن سمدھی<sup>۱</sup> می‌گویند. برای اینکه این نمایشها از گيرائی بیشتری برخوردار گردد، اودستور می‌داد که قبل از آنکه او را در تابوت بگذارند، سوراخهای بینی و حفره دهان او را کاملاً با پنبه پر کنند تا هیچگونه راهی برای تنفس او باقی نماند.

دامنه شهرت او از اروپا به آمریکا رسید و به او پیشنهاداتی گردید. حتی يك مدیر برنامه‌های نمایشی از آمریکا برای مذاکره با او به اروپا آمد، در شرایطی که مدنی قبل کوئه با آزرده‌گی خاطر آنجا را ترك کرده بود، آمریکا مشتاق ورود طهرابی بود. ولی بین کوئه دانشمند و فقیر<sup>۲</sup> مصری که به داشتن دانشهای اسرارآمیز و علوم غیبی تظاهر می‌کرد تفاوت‌های زیادی وجود داشت. هرچند به نظر می‌رسید در ورای این نمایشها که صد درصد به خاطر زران‌دوزی صورت می‌گرفت، برخی از تردستی‌ها و چشم‌بندیها هم وجود داشته باشد. از آنجایی که کشورهای اروپائی و شهرهای متعدد هر کشور می‌توانست کاملاً برنامه‌ها و اهداف طهرابی را برآورده کند، او هوشمندانۀ دلیلی نمی‌دید تا سفری با پیامدهای نامعلوم را به سرزمینهای دور شروع کند. موقعی که مردم آمریکا نتوانستند چشمانشان را به جمال طهرابی روشن کنند، جراید آمریکا برای کسب اطلاعاتی در باره نحوه کارهای او به هوارد

ترتستون متوسل شدند که در آن زمان ملقب به سلطان‌نمایشهای جادوئی آمریکا بود. ترتستون بسدینگونه معجزات طهرابی را مورد تفسیر قرار داد:

متوقف کردن نبض احتمالاً از طریق دو ختن يك گلوله پلاستیکی در چین زیر بغل پیراهن فقیر صورت می‌گیرد. به این معنی که با فشار بر آن، سرخرگ در حفره زیر بغل بین پلاستیک و جسد از قفسه سینه موقتاً بسته می‌شود و در نتیجه نبض متوقف به نظر می‌رسد.

فرو کردن سوزن یا میله‌های فلزی يك چشم بندی است که در حقیقت به جای اینکه میله فلزی از پوست عبور کند، با فشار وارد دسته خود شده و به ظاهر اینطور به نظر می‌رسد که وارد بدن شده است.<sup>۱</sup> در سالهای بعد ترتسون قضاوت قبلی خود را تصحیح کرد و اعلام نمود که میله‌ها از نقاطی عبور داده می‌شوند که به علت کمی رگ‌ها و اعصاب، خونریزی و دردی ایجاد نمی‌کند. البته او شخصاً هیچگاه این بی‌دردی و بی‌خونی را ارائه نداد و از نقش خلسه خود هیپنوتیزم در ایجاد بی‌دردی و کند کردن جریان خون محیطی اطلاع نداشت.

او خیال می‌کرد در چانه و گونه شبکه خونی ساده‌ای وجود دارد. پس از عبور میله‌های فلزی، اگر او به آهستگی آنها را خارج می‌کرد هیچگونه اثری از خونریزی ظاهر نمی‌شد ولی خروج سریع میله از

۱- برای بسیاری از خوانندگان این کتاب که شاهد مراسم تیغ بازی در اویش در ایران بوده‌اند، این تفسیر و توجیه ساده اندیشانه و بچگانه سلطان نمایشهای جادوئی آمریکا نیازی به تکذیب ندارد (مترجم)

بدن به علت آنکه زخم فرصت جمع شدن پیدا نکرده بود ، با درجانی از خونریزی همراه بود. بنابراین در این جریان به جای اینکه قدرت ضمیر انسان دخالت کند، يك واكنش فیزیولوژيك دخالت دارد. خوابیدن بر روی بستری از سوزن یا میخ را ترستون قبول می-گردزیر ابارها در هندوستان انجام آن را توسط جو کی ها به چشم دیده بود. در این آزمایش هر چه تعداد سوزنها بیشتر باشد، به جای آنکه آزمایش سخت تر باشد، راحت تر خواهد شد. زیرا در تقسیم وزن بدن بر تعداد سوزنها، بر روی هر سوزن یا میخ چند گرم فشار وارد می گردد که پوست بدن به راحتی در این شرایط مقاومت می کند. خرد کردن سنگ قرار داده شده بر روی شکم از نمایشهای بسیار مقدماتی و پیش افتاده ای است که در کنار میدانهای شهرها و روستاها بسیاری از پهلوانان به انجام آن دست می زنند. ولی در حقیقت با پخش نیروی نوک پتك در سطح سنگ و سطح بدن، هر سوزن یا میخ مقدار ناچیزی فشار اضافی را دریافت می کند .

در مورد برنامه دفن کردن هم ترستون معتقد بود هیچ مسئله ای که بتوان آن را غیر عادی تلقی کرد ، در کار نیست. در اطراف بدن و در محوطه درونی تابوت آنقدر هوا هست که بتوان ۲۰ دقیقه ای با تنفس آرام در آن زنده ماند. از آنجا که طه رابی در محوطه تابوت تنها و بی مراقب است، بنابراین، این امکان وجود دارد که پنبه ها را از بینی یا دهان خود خارج کند و یا با تغییر مناسبی برای عبور هوا از آن، مسیر آزادی به وجود آورد و در لحظات قبل از گشودن در تابوت، دوباره وضع را

به حالت عادی برگرداند .

ممکن است اینطور به نظر آید که در این شرایط و با تبلیغات زیادی که بر علیه او به عمل آمده بود، فقیر هوشمند صلاح را در نرفتن به آمریکا دانسته بود. این تصور واقع بینانه نیست زیرا این شایعه - پراکنیها برای کسی که قصد برپایی نمایشهایی را در آمریکا داشته باشد، معادل خرج میلیونها دلار در زمینه های تبلیغاتی ارزش دارد. اگر طهرابی به آمریکا نرفت ، در آن برهه از زمان فقیر دیگری به نام رحمان بی قدم به دنیای ثروت و موفقیت گذاشت و شروع به ارائه یک رشته نمایشهای مهیج و گیرا تر کرد . محیط آمریکا برای نمایشهای رحمان بی که در بسیاری از موارد مشابه کارهای طهرابی را انجام می داد، اشتیاق زیادی داشت. رحمان بی به عنوان یک ژست فوق العاده هوشمندانه، یک برنامه ویژه و خوب را برای پزشکان و اساتید دانشگاههای آمریکا برگزار کرد و با صداقت و اصالتی که در کارهای او وجود داشت ، آنها را تحت تأثیر خود قرار داد.

یکی از استادان روانشناسی در جواب انبوه دانشجویان خود که این مراسم را دیده و به دنبال توجیه علمی آن بودند، اعلام کرد: شما شاهد یک برنامه خود هیپنوتیزم بودید. در این برنامه یک فرد در عین حال هم هیپنوتیزور است و هم سوژه . این پدیده از لحاظ علمی امکان پذیر است ولی امکان و شرایط پیدایش آن بسیار دشوار و احتمال وقوع آن بسیار نادر است. بنابراین در مجموع باور نکردنی به نظر می- رسد. البته در آن زمان هنوز خود هیپنوتیزم به صورت علمی معرفی

نشده بود.

بدون شک در این جریان خود هیپنوتیزم نقش مهمی داشت ولی آنقدرها هم که او خیال می کرد، امکان پیدایش آن نادر نبود. در اطراف برخی از هیپنوتیزورها، همانطور که اعلام کردیم، تعدادی آلت دست یا مرکب وجود داشت که با تکرار تمرینها آنها آنقدر خوب شرطی شده بودند که با ایما یا اشاره‌ای سریعاً به حال فرو رفته و سخت ترین و دردناکترین کارها را بدون آنکه خشم به ابرو بیاورند، تحمل می کردند. در مورد مراسم دفن شدن هم خود قهرمان صحنه از طریق خود هیپنوتیزم یا تلقین به نفس (که در حقیقت هر دو در اینجا یک معنی دارند) خود را در شرایطی می گذاشت که با کاهش قابل ملاحظه فعالیت‌های زیستی از جمله تنفس، وانمود می کرد که نفس نمی کشد.

با منطق کوئه، رحمان بی قبل از شروع به کار می بایست به این موضوع ایمان داشته باشد که قادر به این کار هست و در جریان کار هم فکر کند که دارد به خوبی کارها را انجام می دهد. بنابراین هر دقیقه برای او در حکم ثانیه خواهد بود. در صورتی که در دیگران این وضع تولید اضطراب و ناراحتی زیادی می کند و برای آنها هر دقیقه به اندازه یک ساعت طول می کشد و تحمل اوضاع بسیار رنج آور می گردد. با آرامش و سکونی که در رفتار و ظاهر رحمان بی مشهود بود، قطعی به نظر می رسید که در این جریان خود هیپنوتیزم حاکم بر اوضاع و احوال است.

نکته بسیار جالب در این نمایشها، تنها نقش خود هیپنوتیزم در فرد نمایش دهنده در جهت احساس آرامش نبود، بلکه هیپنوتیزم گروهی از راه به هیجان آوردن تماشاچیان باعث می شد که برای آنها زمان ۲۰ دقیقه، دوره‌ای پایان ناپذیر از زمان به نظر آید و هر فردی احساس کند که خودش هم در آن محوطه کوچک تابوت محبوس شده است. این رفتار آدمی در تماشاچیان برنامه‌های سینمایی موقعی که آرتیست بازی به اوج خود می‌رسد با وضوح بی‌مانندی به چشم می‌خورد. در این لحظات پر التهاب تماشاچی در حالی که در روی صندلی بیقراری می‌کند، بوضوح هنرپیشه روی پرده سینما را تشویق کرده و طوری او را با دست و سوت و فریاد تشویق می‌کند که گوئی انسان زنده با دوستی را که حضور دارد تشویق و ترغیب می‌نماید. قرار گرفتن تابوت در زیر خاک بیشتر نفسهای تماشاچیان هیجانزده را در سینه حبس می‌کرد. در این شرایط همه دچار التهاب و هیجان بی‌مانندی شده بودند. همه به جز يك نفر به نام هانری هودینی!

### هانری هودینی، يك شخصیت اسرارآمیز

برای يك ربع قرن در آمریکا نام هانری هودینی یادآور آفرینش معجزه‌ها بود. او نام بزرگ سلطان رهایی را داشت و این بدان معنی بود که او می‌توانست خود را از هر وضعیتی که او را در قید و بند کشیده باشند، رها کند. در قالب نمایشهایی او را با دستبند آهنی یا طناب در محفظه‌های کوچک، غار، زندان، دخمه‌های زیرزمینی، داخل

يك جعبه آهنین..... و بسیاری از موقعیتهای دیگر گرفتار می کردند و یا با دست و پای بسته به داخل حوض شیشه ای رها می نمودند و برای چند لحظه پرده ای اطراف او می کشیدند و در حالی که نفسها در سینه ها حبس شده بود، او خود را رها کرده و شاد و سر حال به روی صحنه بر می گشت. در بسیاری از موارد این کارها در سایه شعبده بازی و تردستی انجام می گرفت. مثلاً در یکی از نمایشات که او را در داخل تابوتی قرار داده و تابوت را در زیر زمین دفن کرده بودند، او از دیواره کشوئی بغل تابوت و دریچه ای که از درون توئلی به اتاق مدیر نمایش راه می یافت، خارج می شد و در حالی که التهاب و بی تابی تماشاگران را از و رای يك شیشه مات که در نور کم تماشاچیان او را نمی دیدند و او آنها را می دید، در حالی که به آرامی قهوه و ساندویچ خود را می خورد، به این صحنه تماشائی خارج از صحنه نگاه می کرد و پس از مدتی که آن را کافی می دانست، دوباره از توئل به داخل تابوت می رفت و درب کشوئی پهلوی آن را می بست و پس از باز کردن در میخ شده تابوت و خروج او، بار دیگر التهاب به اوج می رسید.

به طور خلاصه در بسیاری از نمایشات هودینی مانند کارهای نمایشی پ. ت. بارنوم علاوه بر فریبکاری و تردستی، در جاتی هم از سرعت عمل و فرزی به چشم می خورد. هودینی کارهای خود را از سالهای ۱۸۹۰ به بعد شروع کرد. در آن دورانی که مردم آمریکا شاد و ترو ساده تر از حالا بودند. با وجود نعمات و وفور امکانات رفاهی با ساخته شدن هواپیما، سینما، اتومبیل، و از همه مهمتر آغاز جنگ جهانی اول در دهه های بعد به تدریج این شادی و آرامش جای خود را به اضطراب داد و

آن ساده‌اندیشی و نشاط کودکانه جای خود را با بدبینی و شکاک‌گی معاوضه کرد. در آن موقع تصور نمی‌شد که مثلاً قفل و زنجیرهایی که بردست‌های هودینی گذاشته شده، به سادگی بایک کلید و یا میله‌ای که هودینی وسط انگشتان پایش می‌گرفت، بازشدنی باشد. اما بعدها تمام این اسرار پشت پرده توسط سینما و تلویزیون افشاء گردید.

در این موقع با اینکه در سراسر آمریکا نمایش‌های مشابه هودینی طرفداران زیادی داشت و در هر گوشه‌ای بر پوست‌های تبلیغاتی چهره يك سلطان‌رهای نقش بسته بود، ولی شهرت هودینی به خطر نیفتاده بود و تنها تا حدودی ترستون با او رقابت داشت ولی در مقابله با رحمان‌بی که کارهایش را ظاهراً بدون تردستی و شعبده‌بازی ارائه می‌کرد، رقابت توسط هودینی بسیار مشکل جلوه می‌نمود. در این شرایط که هودینی در گذر زمان با فرد قویتری مواجه شده بود، یا می‌بایست صحنه را خالی کند و یا در يك مبارزه با حریف وارد شود. ولی او با کمک امکانات تبلیغاتی وسیعی که داشت، شروع به لجن‌پراکنی کرد، و حریف را فردی دغلباز معرفی کرد. او اعلام نمود که با هوای موجود در تابوت هر فردی می‌تواند ۲۰ دقیقه مقاومت کند، هر چند از لای درزهای تابوت هم مقداری هوا عبور می‌کند. رحمان‌بی در جواب بسیار عالی و عاقلانه عمل کرد. او به جای جواب‌گوئی لفظی دستور داد وی را در داخل يك تابوت نفوذناپذیر قرار دهند و این تابوت را برای مدت يك ساعت در یکی از استخرهای مانهاتان در حالت غوطه‌ور، در اعماق آب نگهدارند!



به صورتی غیر منتظره هودینی در صدد جوابگوئی برآمد و در یک نمایش بزرگ در کنار یک استخر شنا، برای مدت ۹۰ دقیقه در داخل تابوتی باقی ماند و پس از خروج از آن اعلام نمود که در این نمایش پدیده‌های فوق‌طبیعی نقشی ندارد بلکه تنها ذخیره اکسیژن دقیقی قبل از شروع نمایش با نفسهای عمیق، و پس از آن تنفس با آهنگی آرام را به عنوان رمز این نمایش معرفی کرد، این توجیه از لحاظ علمی قانع‌کننده نبود و با توجه به سابقه هودینی، جاسازی یک کپسول کوچک اکسیژن در داخل تابوت یا در داخل لباس او بیشتر محتمل جلوه می‌نمود. هودینی بعدها اعتراف کرد که او با مشاهده انبوه خلسه‌های قلابی، ابتدا منکر وجود خودهیپنوتیزم و تاثیرات تلقین به نفس بود ولی با مشاهدات زیاد، باور کرد که در برخی از موارد یک پدیده واقعی در جریان است. بنابراین تصمیم گرفت بر این هنر و توانایی هم تسلط پیدا کند و بپذیرد که در مقوله دفن در زیر آب یا زیر خاک در تمام کره زمین و در ارتباط با همه نمایشگران رازی به غیر از خودهیپنوتیزم وجود ندارد.

یکی از برجسته‌ترین کارشناسان مباحث روحی آن زمان به نام کارینگتون که طرز کار رحمان‌بی و هودینی را زیر نظر داشت، تفسیری جالب درباره ویژگیهای کار این دو نفر از نقطه نظر دفن زنده انتشار داده است که توجه به آن برای آشنایان به هیپنوتیزم جالب است. بنابر نوشته‌های او، رحمان‌بی لحظه‌ای قبل از شروع مراسم، انگشت میانی دست راست خود را بر روی پیشانی و شست خود را بر روی

حنجره فشار می‌داد و پس از مدتی تمرکز چون تکه‌ای چوب خشک روی دست دستیارش می‌افتاد و او رحمان‌بی را در تابوت قرار می‌داد و درب آن را می‌بست. پس از بیرون آوردن او از داخل تابوت پس از اتمام دوره آزمایش، دستیار دست او را از روی صورتش برمی‌داشت و پس از مدت کوتاهی او بار دیگر وضع عادی خود را باز می‌یافت. براساس نوشته‌های کارینگتون، وضع برای هودینی فرق می‌کرد و در موقع خروج از تابوت قطرات ریز عرق تمام بدنش را پوشانیده و تعداد ضربان نبض او به حدود ۱۴۲ می‌رسید.

به نظر کارینگتون رحمان‌بی خود را در يك حالت سختی ماهیچه‌ای که یکی از نشانه‌های خلسه هیپنوتیزمی است قرار می‌داد. در حالی که هودینی تلاش ناموفقانه ولی شدیدی برای رسیدن به این حالت انجام می‌داد. کار او در این نبرد بزرگ به يك جان‌کندن واقعی شباهت داشت. او کارهای رحمان‌بی را به چشم نتایج يك رشته تمرین می‌نگریست و موضوع خود هیپنوتیزم هنوز به صورت علمی کشف و اعلام نگردیده بود هر چند برخی از دارندگان علوم اسرارآمیز از وجود آن به صورت عملی آگاه بودند و این پدیده را بدون آنکه از باطن آن آگاهی داشته باشند، با تعبیر عرفانی و صوفیانه معرفی می‌کردند.

هیچگاه به روشنی حقیقت مطلب کشف نشد و این دلیل پردازیهای متضاد همچنان به حالت خود باقی ماند. هودینی تصمیم داشت رکورد حریف را بشکند بنابراین تبلیغات وسیعی در مورد انجام طولانی‌ترین زمان دفن زنده انجام داد. ولی زمان آن را مشخص نکرد زیرا فکر

می‌کرد شاید در این فاصله، رحمان‌بی این رکورد ثبت نشده را بشکند. البته این بزرگترین نمایش قرن به تحقق نپیوست و بازیگری زبردست‌تر که همان‌گذر زمان است در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۶ به علت بیماری آپاندیسیت حاد در بیمارستان دترویت هودینی را از پای درآورد.

سال بعد در ۲۸ ژانویه ۱۹۲۷ یک فقیر دیگر به نام حمید-بی با دقیقترین کنترل علمی در ناحیه انگلرود در نیوجرسی رکورد بی‌سابقه ۳ ساعت را به جای گذاشت و بسیاری از شاهدان عینی با دقت در رفتار حمید-بی، بر صحت اظهار نظر کاربنگتون مهر تأیید گذاشتند. به هر حال جای هودینی برای یک رکورد شکنی جدید خالی بود.

فردی که در این میان بیشترین و بهترین رکورد را برای برنامه‌اش کسب کرد، سلطان عملیات جادوئی آمریکا هوارد ترنسون بود. او به عنوان قسمتی از یک شوی بزرگ جادویی یک مرتاض هندی را معرفی کرد که پس از فرو رفتن در حالت خلسه<sup>۱</sup> در داخل تابوتی که تمام جدارهای آن به جز نوار باریک فلزی همه از شیشه بود خوابید و این تابوت را درون یک حوض شیشه‌ای در وسط صحنه روی چند پایه معلق کرد و بسیاری از تماشاچیان هم با دقت فراوان از نزدیک ناظر اوضاع بودند.

در حالی که این منظره در دیدمستقیم تماشاچیان قرار گرفته بود، برای جلوگیری از خستگی در این مدت برنامه‌های دیگری هم اجرا

---

۱- در کتاب هیپنوتیزم علمی نوین طی فصلی مفصل، خلسه و انواع آن

تشریح و تفسیر شده است. (مترجم)

می‌گردید. مراسم آنقدر خوب و کنترل شده انجام می‌شد که شکاک‌ترین افراد هم نمی‌توانستند یک شعبده‌بازی را مطرح کنند، همانطور که در مورد رحمان‌بی به وجود یک لوله‌هوای مخفی و برای هودینی به مخفی کردن یک کپسول کوچک اکسیژن فکر می‌کردند. پس از پایان نمایش در تابوت شیشه‌ای را گشودند و مرتاض هندی را از آن خارج کردند و او آنقدر سر حال به نظر می‌رسید که در برنامه بعدی هم یک ساعت در زیر آب در داخل تابوت ماند!

ترستون این برنامه دفن زنده را پیوند مراسم اسرار آمیز شرق با نمایشهای علمی غرب نامید. او عوامل مهم در انجام این کار را رسیدن به خلسه، هیپنوتیزم و ذخیره هوا معرفی نمود. در یک مقاله امضاء شده، همینطور به صورت سخنرانی در روی صحنه او به موارد ثابت شده‌ای از دفن زنده در زیر خاک توسط جوکیان هند اشاره کرد که ساعتها، روزها و حتی هفته‌ها ادامه پیدا کرده‌اند.<sup>۱</sup> در برخی از این موارد فردی که از کفن خارج شده بود، به وضوح مرده به نظر می‌رسید ولی پس از مدتی به تدریج این افراد به حالت عادی برگشتند

---

۱- در کتاب نحوه کاربرد قدرت خود هیپنوتیزم چندروش دسترسی به خود هیپنوتیزم و چندروش رسیدن به مدی‌تیشن شرح داده شده است. در این حالات با توجه به کم شدن شدید متابولیسم بازال و کم شدن نیاز بدن به اکسیژن و انتشار و عبور گازها از جمله اکسیژن از میان خاک و ماسه‌هایی که روی تابوت ریخته می‌شود، امکان طولانی‌تر کردن خلسه با تمرینهای زیادتر وجود دارد. (مترجم)

و به زندگی ادامه دادند. او معتقد بود که این پدیده‌ها صد در صد هیپنوتیزمی هستند.

ترستون معتقد بود اگر افراد عادی در این تابوت شیشه‌ای قرار بگیرند، در مدت ۱۰ دقیقه تمام اکسیژن موجود در آن را تمام می‌کنند. حتی این احتمال وجود دارد که باهیجان و بی‌تابی‌ای که نشان می‌دهند، در کمتر از این مدت هم ذخیره اکسیژن را به پایان برسانند. راز بزرگ در این میان حفظ اعلا درجه بی‌حرکتی و آرامش است، باید از هر حرکت غیر لازم که لزوماً نیاز به مقدار بیشتری از اکسیژن پیدا می‌کند، احتراز کرد. با کمک این‌ها، ترستون نمایشهای بیشتری انجام می‌داد که در مقدمه آنها این فرد در حالت خلسه وضعیتی شبیه مرده یا انسان محن‌خیز را نشان می‌داد. او آنقدر کم و آهسته تنفس می‌کرد که با هوای کمی برای مدت زیادی می‌توانست زنده بماند.

ترستون تا کید داشت کسانی که در زیر آوار و یا سایر فضاهای بسته محبوس می‌شوند، به جای آنکه به داد و فریاد و حرکات ناامیدانه دست بزنند، با تلقین به نفس به امید رسیدن افراد امدادگر در حد اعلا حالت آرامش قرار بگیرند تا دچار خفگی زودرس نشوند. این پیش‌بینی در عصر ما به حقیقت پیوست زیرا یکی از مهارت‌هایی که کارکنان زیر دریائی‌ها فرامی‌گیرند، خود هیپنوتیزم برای مقابله با شرایط اضطراری است. شاید جالب باشد که اشاره کنیم هیپنوتیزم یکی از راههای عملی برای مسافرت‌های هوایی کسانی است که به شدت از مسافرت با هواپیما ترس دارند.

چند سال بعد یکی از نویسندگان آمریکائی که متخصص در نوشتن کتاب در رشته‌های علوم پوشیده یا اسرار آمیز است، در مسافرت به قاهره و دیدار از طه رابی که بنیانگذار این نمایشها بود، به مشاهدات و کسب اطلاعات بیشتری در این باره که طه رابی آنرا تعلیق حیات می‌نامید، نائل گردید. برون‌تون دید چطور طه رابی ضربان نبض خود را متوقف و با چرخاندن زبان و در حقیقت بلع زبان خود، جلوی راه تنفس را می‌گرفت و سپس سوراخهای بینی و دهان او با پنبه مسدود می‌گردید و کالبد او در داخل تابوتی برای مدت یک ساعت و نیم در زیر خاک مدفون می‌شد و پس از بیرون آمدن از گور به تدریج قوای حیاتی خود را باز می‌یافت.

طه رابی اصرار داشت که این موضوع را باور کنیم که خواب او در لحظات حضور در گور آنقدر عمیق می‌شود که او پس از پایان این مراسم کوچکترین خاطره‌ای از جریاناتی که گذشته است ندارد. او فقط می‌دانست که در شروع این برنامه‌ها با یک جریان اسرار آمیز نه تنها به خواب می‌رود، بلکه مشخص می‌کند که پس از چه مدتی بار دیگر باید بیدار شود. در دورانی که طه رابی به مسافرت‌های نمایشی در

---

۱- در کتاب هیپنوتیزم علمی و عملی شرح و روش دستیابی به خود هیپنوتیزم و طبقه بندی عمق خلسه‌های هیپنوتیزم می‌شرح داده شده است. برابر جدول هوسباند و دیویس این حالت سوما بولستی در يك عمق زیاد حاصل می‌شود که دسترسی به آن با هیپنوتیزم معمولی مشکل و با خود هیپنوتیزم فوق‌العاده مشکل است. (مترجم)

اروپا مشغول بود، بیشتر به تعابیر ماوراءالطبیعه و بر پدیده کاتالپسی تاکید داشت ولی در دیدار بابر و نتون بیشتر توجهات زمینی را برای کارهای خود قائل می شد تا رهوز آسمانی .

در این ملاقاتها طه رابی مطالبی در مورد مبارزات رحمان بی و هودینی اظهار داشت. او از رحمان بی حمایت کرد و انتقاداتی به هودینی وارد ساخت که به احترام خاطره هودینی از طرح آن مطالب صرف نظر می کنیم .

داستان مردان شگفت انگیز و سلطانهای رهائی را در آمریکا پایانی نیست، بعد از بیست و چند سال یعنی در هفتم فوریه ۱۹۵۶ یک سلطان جدید رهائی بر صحنه های نمایشهای آمریکا ظاهر گردید و در سی امین سالی که هودینی در یک استخر مراسم دفن زنده را برگزار کرده بود درست در همانجا بار دیگر یک مراسم دفن زنده برگزار گردید. رکورد هودینی دقیقاً یک ساعت و ۳۱ دقیقه بود، در صورتی که قهرمان جدید به نام راندی در همان شرایط یک ساعت و ۴۴ دقیقه و ۳۰ ثانیه در تابوت ماند. یک پزشک که در صحنه حضور داشت، هوای موجود در تابوت را برای حداکثر ۲۰ دقیقه تنفس معمولی کافی می دانست.

پس از گذشت دو سال راندی در لندن در یک رکورد شکنی دیگر در داخل تابوتی که در میان آبهای یک استخر شناها شده بود، زمان ۲ ساعت و ۳ دقیقه را به جای گذاشت. هر چند تابوت او درست به اندازه همان تابوت مورد استفاده هودینی بود، ولی یک بیننده بار یک بین به اندام راندی که کوچکتر از هودینی بود اشاره داشت که در نتیجه هوای

بیشتری را در تابوت تامین می‌کرد. اگر این توجیه را هم در نظر بگیریم، هنوز ۳۰ دقیقه رکورد اضافی راندی قابل توجه بود.

راندی در حقیقت یک آمریکائی شرقی تبار به نام جیمز بود که با تیزهوشی هنر اجدادی خود، هیپنوتیزم و خودهیپنوتیزم را فرا گرفته بود و این آگاهی بیشتر او نسبت به سلطان فراموش نشدنی تالارهای نمایش بود که دنیایی شادی و نشاط در دل میلیونها کودک و بزرگت به وجود آورده بود و با توجه به انبوه تضادهائی که در قضاوتها موجود بود و در این قسمت هم به آنها اشاره گردید، در بسیاری از این حالات شگفت‌انگیز که در سراسر گیتی و در پهنه زمان صورت گرفته و می‌گیرد، صرف‌نظر از هزاران نام و هزاران تفسیر اسرار آمیز، تنها یک رمز و راز وجود دارد که بزرگترین پدیده اعجاب‌برانگیز ضمیر است و آن خودهیپنوتیزم یا تلقین به نفس است.



## آزمونهای هیپنوتیزم

ساده ترین راهی که برای آشنائی شما با قدرت تاثیر گذاری تلقین به نفس و مشاهده اثرات آن در حالات شبه هیپنوتیزمی و حالات سبک هیپنوتیزم وجود دارد، انجام چند آزمایش پایه ای و مشخص نمودن اثرات آنها بر روی خودتان می باشد. لزومی ندارد برای این کار از روی الواری که بر روی نوک دو برج بلند قرار گرفته عبور کنید و یا از صخره ای در ارتفاع ۲۰ متری به دریا شیرجه بروید، هر چند انجام این کارها در صورت انجام شدن بسیار جالب و دیدنی است. کاری که از شما انتظار داریم؛ این است که به دقت این مطالب را بخوانید و بر روی خودتان آنها را یک به یک امتحان کنید.

### ۱. چسبیدن پلکها به هم

نوک انگشت سبابه یا نشانه دست راست خودتان را در قسمت

بالا و وسط پیشانی قرار دهید و با فشار زیادی آن را به پائین بکشید. در این شرایط کوشش کنید نوک انگشت دست راست خود را مشاهده کنید. از آنجا که نوک انگشت شما خارج از میدان بینائی شما قرار گرفته، بنابر این مشاهده آن امکان پذیر نخواهد بود. ولی شما نهایت کوشش خود را به کار ببرید. در این موقع همانطور که کره چشم شما متوجه بالاست، پلك چشمانتان را ببندید.

در این موقع که با چشمان بسته تصویر ذهنی محل تماس انگشت با پیشانی خودتان را می بینید و با فشار انگشت پوست پیشانی خودتان را به پائین می کشید، دیگر نمی توانید چشمانتان را باز کنید. اگر کوشش هم بکنید این کار عملی نخواهد شد و چه بسا پلكها به هم نزدیکتر هم بشوند. حالا فشار را از روی پیشانی بردارید و بگذارید چشمها به وضع عادی برگردند. در این شرایط دیگر باز کردن چشمها مشکل نخواهند بود. به این ترتیب طلسم کار شکسته می شود!

توصیف فیزیولوژیک این آزمایش این است که عمل چرخاندن کره چشم به طرف بالا، با عمل باز کردن کره چشم در این حالت متضادند و در این شرایط تنها پس از آرام شدن ماهیچه‌های کره چشم یعنی نگاه کردن به روبرو است که پلكها به راحتی از هم باز می شوند. در این شرایط فشاری را که برای بالا بردن کره چشم به کار می برید به نوعی بر روی پلكها فشار وارد می سازد. البته علاوه بر زمینه فیزیولوژیک، تلقین به نفس هم در این زمینه نقشی دارد، ولی نه آنقدر که از نقطه نظر سوژه و افراد ناظر به منابع دیگر نسبت داده می شود.

بانادیده گرفتن زیر بنای فیزیولوژیک، شما می توانید این آزمایش را کاملاً يك آزمون تلقین پذیری تلقی کنید. برای انجام آن خود را زیاد خسته نکنید بلکه با سرعت آن را انجام دهید. به پیشانی به طرف پائین فشار وارد کنید. کره چشم را به طرف بالا چرخانیده چشمها را ببندید و سعی کنید چشمها را باز کنید و سپس فشار را رها کنید. به پائین نگاه کنید و چشمانتان را باز کنید. این کار را با آرامی و سرعت بکنو اختی انجام دهید، فقط بر روی باز کردن چشمها کمی درنگ کنید. کوشش کردن برای باز کردن چشمها و ناتوان بودن در انجام آن تمام معما و راز این آزمایش است.

به جای به کار بردن انگشت، می توانید يك نقطه در ارتفاع بالا را انتخاب کنید. مثلاً بالای شکلی که بر دیوار نصب شده و یا زاویه گوشه سقف و اگر در هوای آزاد هستید نوك يك ساختمان یا قله کوه هدفهای مناسبی هستند، به شرطی که سرتان را بالا نگیرید. مستقیماً به آن نقطه نگاه کرده و به آن خیره شوید. یادتان باشد که به جای آنکه سرتان را به طرف بالا متمایل کنید، چشمهایتان به طرف بالا متمایل باشد. اگر این نقطه ها آنقدر بالا باشند که نتوانید آنها را مشاهده کنید نگران نباشید، این وضع بهتر است. در این شرایط چشمهایتان را ببندید، در حالی که کره چشمها به طرف بالا متمایل هستند، سعی کنید چشمهایتان را باز کنید. اگر نتوانستید، به طرف پائین نگاه کنید تا چشمها به راحتی باز شوند.

## ۲. دستهای درهم قفل شده

پنجه‌های دو دست را درون هم فروبرید به طوری که قسمت نرم هر انگشت بر قسمت پشت دست دیگر فشار وارد کند و شستها هم در این قفل شدن شرکت داشته باشند. حالا این دستهای درهم قفل شده را از سطح چانه پائینتر بیاورید، به طوری که بازوها به تنه بچسبند و قسمت پاشنه کف دستها هم در مقابل یکدیگر قرار بگیرند.

حال مدتی نگاه خود را بر روی بند انگشتها بدوزید و در این حالت تمرکز کنید. سپس کوشش کنید تا دستها را از هم باز کنید. بیشتر این احتمال وجود دارد که نتوانید این کار را انجام دهید. هر اندازه بیشتر کوشش کنید، خود را در انجام این کار ناموفق‌تر خواهید یافت. فقط در شرایطی ممکن است دستها به راحتی از هم باز شوند که مانند حالت دعا خواندن دستها را بالا ببرید و خودتان را آرام (ریلاکس) کنید. در اینجا فشاری که انگشتان بر یکدیگر وارد می‌کنند، مانع جدا شدن آنها از یکدیگر می‌گردد. با بالا بردن دستها به طور خودکار مقدار زیادی از این فشار کاسته می‌شود.

برای حداکثر استفاده از این آزمون می‌توانید انگشتان درهم قفل شده را تا نزدیک کمر پائین بیاورید و کمی مفصل آرنج را خم کنید. در این شرایط این احتمال وجود دارد که هرچه کوشش کنید، نتوانید پنجه‌ها را از یکدیگر جدا سازید.

## ۳. بازوی سخت شده

برای انجام این آزمون يك دست خود را مستقیماً به جلو ببرید و سعی کنید آن را مثل يك میله آهنین سفت و راست کنید. انگشتان دست را هم دراز کرده و سعی کنید هر قدر بیشتر که ممکن باشد، دستتان را از بدنتان دورتر و دورتر ببرید. این کار را آنقدر ادامه دهید که تنه‌تان در عالم خیال این امکان وجود داشته باشد که دست شما بیشتر کشش پیدا کند. در این موقع خیال کنید که دست شما از يك میله فلزی ساخته شده است. اگر در این شرایط کوشش کنید که دستتان را به پائین بیاورید، بیشتر این احتمال وجود دارد که این کار امکان پذیر نباشد. در این شرایط علاوه بر قدرت تلقین به نفس، کشش دست شما به سوی جلو از حرکت دست شما به طرف پائین جلو گیری کرده و این دو حرکت ماهیچه‌ای با یکدیگر حالت تضاد دارند. هر اندازه بر روی کشیدن دست به طرف خارج دقت کنید، دست شما سفت‌تر می‌شود زیرا شما بیشتر بر روی این مسئله تمرکز کرده‌اید. اگر دستتان را شل و ریلکس کنید، خود به خود دستتان به پائین خواهد افتاد. اگر این آزمایش منفی بود، بار دیگر این امتحان را تکرار کنید. در این موقع ابتدا انگشتان را کاملاً باز و بعد دستتان را به سوی بالا و جلو بکشید. اگر در دست خود حالت کمرختی را احساس کردید، علامت خوبی است و احتمال بیشتری دارد که حتی برای مدت بیشتری دست شما به این حالت باقی بماند.

## ۴. پای سنگین شده

در حالت ایستاده در وضع خبردار بایستید و فقط به اندازه طول يك كفش بین دو پایتان فاصله باشد. پای چپ را کمی بالا بیاورید و در عین حال کمی خم کنید. اگر برایتان سخت است، کوششی برای بالا نگهداشتن پایتان انجام ندهید، هر قدر کمتر باشد، بهتر است. در لحظاتی که می خواهید پایتان را از روی زمین جدا کنید، سعی کنید وضع خبردار شما به هم نخورده باشد. در این لحظات سعی کنید که دو پای شما در حدود ۳۰ سانتیمتر از یکدیگر فاصله داشته باشد، اگر کمتر است، این فاصله را به وجود بیاورید. حالت خبردار را کاملاً حفظ کنید. مخصوصاً شانه هایتان کاملاً قرینه و چشمانتان به جلو دوخته شده باشد. فکر کنید در حالت خبردار کامل قرار گرفته اید، پاهای فقط کمی از یکدیگر فاصله دارند و پاشنه ها را به هم نجسبانده اید. در این حالت خبردار کامل که مخصوصاً سینه خود را به بالا کشیده و محکم ایستاده اید، سعی کنید که پای چپتان را بالا و جلو بیاورید. می بینید که این کار عملاً مشکل و حتی غیر ممکن خواهد بود. اینطور به نظر می رسد که پسای شما با نیروئی مرموز به زمین دوخته شده است. هر چه بیشتر کوشش کنید، احتمال دارد بیشتر پای شما از جمله مفصل زانوی چپ شما محکم تر شود. حالا اگر بدنتان را شل کنید و کمی به راست متمایل شوید، به راحتی پایتان از زمین کنده می شود. برای این وضع هم زمینه فیزیولوژیک

ماه‌یچه‌ای و مفصلی وجود دارد ولی به روشنی مسئله تلقین به نفس و در نتیجه هیپنوتیزم پذیری سیمای برتری دارد .

### ۵. شکل دیگری از سنگینی پا

در کنار يك دیوار طوری قرار بگیرید که پهلوی راست شما به طرف دیوار و کنار خارجی کفش با پای شما هم مماس یا چسبیده به دیوار باشد . بین دو پا در حدود ۳۰ - ۲۰ سانتیمتر فاصله باشد و همان طور که قبلاً اشاره شد ، وزن بدنتان را بر روی دو پایتان تقسیم کنید . دستها در دو طرف آویزان باشند . ولی نیازی به خبردار ایستادن نیست . هر گونه کوششی برای بلند کردن پای چپ از زمین باشکست مواجه می‌شود .

### خلاصه و نتیجه‌گیری

این آزمونها را اگر بر روی فرد دیگری انجام دهید، برای او گیج کننده و دستپاچه کننده است ، مگر اینکه شما اسرار این کارها را برای آنها فاش کنید . حالا اگر در مورد فردی این کارها را انجام دهید ولی در این باره مطلبی با او نگوئید، بیشتر این احتمال وجود دارد که او به وجود نوعی قدرت هیپنوتیزمی ایمان بیاورد . به جز اینها آزمونهای واقعی‌تر و اصل‌تری هم وجود دارند که به تدریج در اختیار شما گذاشته می‌شوند . شرط کاربرد آنها این است که سوژه در شرایط تلقین پذیری خوبی

قرار گرفته باشد . در حالی که هدف این آزمایشها این است که در يك سوژه سرکش ولجوج، حتی باتردستی درجاتی از ایمان و اعتقاد به هیپنوتیزم به وجود آوریم و به همین علت از آنها استفاده می‌شود . اگر تجربیات عملی شما گسترش پیدا کند ، این آزمونها را در فراهم سازی زمینه مساعد برای هیپنوتیزم بسیار مفید و کارساز تشخیص خواهید داد .

برخی آزمونهاى دیگر هم وجود دارند که برای اندازه گیری تلقین پذیری به کار می‌روند ولى برای انجام آنها نیاز به همکاری دونفر با یکدیگر است بهترین کاربرد این آزمونها ایجاد حالت قانع کننده درسوژه‌های سرکش ولجوج و ایجاد زمینه مناسبتر درسوژه‌های عادى است .



## چگونگی انجام هیپنوتیزم

روشهای جدید ایجاد حالت هیپنوتیزمی بسیار زیاد و از لحاظ شکل ظاهری متنوعند، ولی همه آنها يك هدف دارند و آن قرار دادن سوژه در حالت هیپنوتیزمی است. بدین معنی که او در مقابل عامل یا هیپنوتیزم کننده در يك حالت و روحیه تلقین پذیری شدید قرار بگیرد. این روشها را می توان بر اساس رفتار و روش هیپنوتیزور به دو دسته کاملاً متفاوت تقسیم کرد:

در شکل اول هیپنوتیزوری با روحیه آمرانه قرار دارد که با سخنان تند و سریع در مقابل سوژه های خجالتی و ظریف به سرعت آنها را تحت تاثیر قرار داده و هوشمندانه در مقابل سوژه هایی که از تحکیم و زورگوئی خوششان نمی آید، از يك لحن آرام و تشویق کننده استفاده می کند، به ویژه در مقابل سوژه های مشکل و سرکش نرمش و انعطاف پذیری بیشتری را نشان می دهد و در حقیقت کمتر آمرانه رفتار می کند. نوع دوم هیپنوتیزور هائی هستند که واقعاً آرام و صبور هستند و در مقابل بیشتر

سوژه‌ها از این روش استفاده کرده و طبعاً در مقابل سوژه‌های سرکش و شكاك موفقیت بیشتری کسب می‌کنند. این سوژه‌ها هم باید بتوانند در در مقابل برخی از افراد که روشهای پرتحرک تری را می‌پسندند، از روشهای تندتری بهره بگیرند.

يك هیپنوتیزور صحنه به دلایل متعددی از روشهای پرتحرک و قلدرانه بیشتر استفاده می‌کند. بنابراین دلایل شغلی لاقل ۳ دلیل قانع کننده برای انجام این روش دارد. اولاً او باید از روشهای پرتحرک و جالب استفاده کند تا بیشتر اعضای مجلس را تحت تأثیر قرار دهد. ثانیاً افرادی که به دعوت او بر روی صحنه حضور پیدا می‌کنند، نیاز به برخی از خودنمایی‌ها دارند و اگر مدتی آنها را معطل نگه‌دارد، آنها به زودی صحنه را ترك می‌کنند. بالاخره اگر اودست بالا را بگیرد و با اعتماد به نفس و اطمینان عمل کند، حضور او در يك موقعیت بالاتر از نماشاچیان، ابهت و جلال صحنه و نورپردازی، وجود عده زیادی از افراد که مشتاقانه و با اطمینان انتظار پدیده‌های اعجاب برانگیز را می‌کشند، در رسیدن به هدف به او کمک می‌کنند. بدین ترتیب این افراد پس از مدتی تجربه خیلی زود روش تسلط بر صحنه و تماشاچیان را پیدا می‌کنند و نتایج کارهای آنها از کار استاد روانشناسی در کلاس یا آزمایشگاه بیشتر است.

يك استاد هیپنوتیزم در دانشگاه ایسن شانس را دارد که همیشه يك گروه بکنواخت و سر به راه در کلاس یا آزمایشگاه با اشتیاق فراوان برای یادگیری، در اختیار او هستند. در این شرایط اگر در امتحان بر روی یکی از شاگردان با جواب مثبت مواجه نشود، مسئله مهمی پیش نمی‌آید.

ومی تواند روش خود را اصلاح کند. او برای مطالعات علمی و آماری علاقمند است تجربه بر روی تمام افراد صورت گیرد تا درصدهای لازم محاسبه شوند. يك هیپنوتیزور صحنه وضع کاملاً متفاوتی دارد. او باید در میان انبوه تماشاچیان بی انضباط، بذله گویان و چندان مشتاق افراد تلقین پذیر را مشخص و به صورت مقتضی بر روی صحنه دعوت کند و باروش پر تحرك و سریعی آنها را در حالت هیپنوتیزمی عمیقی قرار بدهد تا پدیددهای مهیج و مردم پسند را بتواند برای افراد ارائه دهد و آنها را مشتاق و متوجه نگهدارد. يك اسناد هیپنوتیزم دانشگاهی نیازی به سرعت عمل و آرتیست بازی ندارد. بنابراین با ملایمت و به آرامی برنامه القای هیپنوتیزم را پیش می برد تا درك و تجزیه و تحلیل آنها برای دیگران بهتر و راحت تر باشد.

بنابراین روشهای متعددی که به آنها اشاره گردید، بر مبنای ضرورتهای زمان و مکان پیش می آیند و در صورت نیاز میتوان از تلفیق آنها، يك روش یا روشهای جدید را طراحی و انتخاب کرد. در صفحات بعد شما روشهای متعددی را فرا می گیرید که در طول زمان قدرت و کارآئی آنها به اثبات رسیده است. با چند بار خواندن شما می توانید آنها را به خوبی یاد بگیرید چرا که هیپنوتیزم علاوه بر علم يك هنر هم هست، مثل پزشکی، رانندگی، آشپزی، خیاطی..... هیچگاه تنها با خواندن کتاب نمی توان يك هیپنوتیزور خوب شد بلکه

کار آزموی زیر نظر يك استاد آگاه به نکات علمی و عملی ضروری است. در این سبروسلوک پس از امتحانات تئوری، از طریق تمرین اولیه بر روی ماکت یا سوژه‌های مصلحتی و بعد سوژه‌های ساده‌تر، به تدریج اعتماد به نفس و کار آئی لازم کسب می‌گردد و گرنه در رویارویی با اشکالات یا شکست، منوحش و یادلسرد شده و راه موفقیت و تسلط را بر روی خود سد می‌کند.

فرد هیپنوتیزم‌کننده باید علاوه بر اعتماد به نفس و تسلط بر روش در باره سوژه هم به اندازه کافی اطلاعاتی داشته باشد. ارتباط و رفتار با هر فرد نیاز به برخی از ویژگیهای فردی دارد. دکتر اگوست فورل هیپنوتیزور نامی در این باره می‌گوید:

يك سوژه هیپنوتیزم شده يك دستگاه خودکار نیست که كاملاً تحت تسلط هیپنوتیزور قرار گرفته باشد. بلکه این اتکا خیلی نسبی بوده و به بسیاری از عوامل مختلف ارتباط پیدا می‌کند. تلقین به معنای بیان طوطی وار يك رشته جملات حفظ شده نیست، بلکه به يك مسابقه وجدال فکری بزرگ شباهت دارد که بین نیروهای مغزی ۲ انسان متفکر و هوشمند در می‌گیرد. این جدال در نقطه‌ای با اشتیاق و کنجکاوی سوژه و با توجه به تمایل او برای رسیدن به هدف خاصی به نتیجه می‌رسد. ولی نباید به آن به چشم روندی تسلط‌گرایانه نگریست و یا خیال کرد می‌توان برخلاف میل سوژه شکل بگیرد.

در این بیانات دکتر فورل حقایق زیادی نهفته است، ولی در مورد قدرت هیپنوتیزور و قدرت و قابلیت او در انتخاب روشهای

برتر، او حرفهای بیشتری دارد :

بهترین هیپنوتیزور کسی است که بتواند در سوژه خود این اطمینان و علاقه را به وجود بیاورد که او با تسلط کامل می تواند پدیده های هیپنوتیزمی را به وجود بیاورد. باید سوژه برای هیپنوتیزم شدن انگیزه و علاقه کافی داشته باشد. این اشتیاق که همکاری صادقانه را در بطن خود دارد، باید هم در هیپنوتیزور و هم در سوژه موجود باشد. علاوه بر مهارت های تکنیکی، عناوین شغلی هم در ایجاد این ارتباط دوستانه نقش مهمی به عهده دارند، بنابراین هیپنوتیزورهای غیر پزشک، معمولاً يك عنوان مستعار پرطمطراق برای خود انتخاب می کنند.

موفقیتهای و سوابق هیپنوتیزور در انجام ماهرانه و موفق هیپنوتیزم نقش مهمی در اشتیاق و تمایل افراد دیگر در شرکت در این نوع برنامه ها دارد. هر چیزی که در ما اشتیاق به وجود آورد، يك قدرت فکری عظیم را هم به وجود می آورد که به عنوان محرکی قوی می - تواند در شکل گیری قدرت تفکر و پندار ما مؤثر باشد. شما به نقش مهم و سرنوشت ساز ایمان، پندار و تفکر درباره يك مطلب ویژه آگاهی دارید و می دانید که می توان تصویر ذهنی و قدرت پندار را به هر جهت و شکلی تغییر وضعیت داد.

ایمان و اعتماد سوژه به هیپنوتیزور و اشتیاق هدفدار او در هیپنوتیزم شدن باعث می شود تا شدیداً بر قابلیت تلقین پذیری و هیپنوتیزم پذیری سوژه اثر بگذارد و باعث موفقیت هیپنوتیزور گردد. از طرف دیگر این قدرت جادویی به سرعت با شکست هیپنوتیزور یا بی اعتمادی

نسبت به او از بین می‌رود. برخی از عوامل دیگر مانند خستگی و میزان خواب آلودگی به توانائیهای سوژه در هیپنوتیزم شدن می‌افزاید. تمام نکاتی که توسط فورل بیان شد، حاصل يك عمر تجربیات هوشمندانه این چهره برجسته هیپنوتیزم علمی است و باید مورد توجه علاقمندان قرار گیرد. تمام هیپنوتیزورهای برجسته این نکات را قبول کرده و در کارهای خود عملاً آنها را به کار می‌برند. این روشها مراحل مختلفی دارند و این امکان وجود دارد که اگر در يك مرحله القای هیپنوتیزمی صورت نگرفت، در مرحله بعدی این حالت پیش بیاید و یا اگر با يك روش به مقصود نرسیدیم، روش دیگری ما را به هدف برساند. این بستگی به تجربه و تیزهوشی هیپنوتیزور دارد که در شرایط متفاوت و در مقابل سوژه‌های گوناگون، چه روشی را مناسبتر تشخیص بدهد. او باید بتواند در برابر هر فردی از روش مناسب با او استفاده کند و این هنر و توانایی چیزی نیست که بتوانیم در صفحات بعد آن را آموزش بدهیم.

### ثابت کردن نگاه

روش ثابت کردن نگاه به عنوان يك روش مطمئن برای ایجاد خلسه هیپنوتیزمی اصیل، شهرت زیادی کسب کرده است. بنیان این روش بر این طریقه نهاده شده که جسم كوچك و شفافى مانند يك دكمه یا يك کلید در روبرو و نظرگاه سوژه در سطحی بالاتر از چشمان او قرار داده می‌شود و از سوژه در خواست می‌شود تا بر این جسم كوچك به

شکلی پیوسته خبره شود. این وضعیت به صورتی عادی و طبیعی هم موجب بروز خستگی و بسته شدن پلکها می شود. این وضعیت يك نوع حالت گیجی و خواب آلودگی هم به دنبال دارد که تلقینهای عامل با سرعت بیشتری مؤثر واقع می شوند و خوابی که پیدا می شود عمده‌تر بر اثر صحبت‌های هیپنوتیزور تلقی می گردد. بیدار کردن بیمار هم در لحظات پایانی با سادگی و سهولت انجام می گیرد.

یکی از اشکالات این روش برای سوژه این است که او باید در لحظات آغاز کار، در عین حال دو جریان متضاد را با هم انجام دهد. هم بر روی شیء مورد نظر تمرکز کند و هم ماهیچه‌های بدن خویش را را در يك حالت آرامش (ریلاکس) نگه دارد. بیشتر اوقات کار به خوبی پیش می رود و پس از مدتی که تلقین ماهرانه زمان آن را خیلی کوتاه‌تر می کند، چشمان سوژه بسته می شود ولی اگر این چشم دوختن مدتی بیشتر از ۲۰ دقیقه طول کشید، عامل باید این روش را متوقف کند تا موجبات سردرد بعدی بیمار فراهم نشود. در این شرایط خستگی - آور حتی اگر سوژه به خواب هم برود، پس از بیداری دچار احساسهای نامطبوعی خواهد شد.

تجربیات نشان داده اند که بهتر است تلقینات از همان لحظات نخست آغاز شود و بدون وقفه ادامه پیدا کند. این ابتکار به میزان زیادی از مدت خیرگی نگاه می کاهد. تلقین می تواند به صورت گفتاری باشد و به او گفته شود که پس از مدت کوتاهی بر اثر تمرکز بر روی حرفهای شما و نگاه کردن پیوسته بر روی شیء مورد نظر، به تدریج احساس ملیح و شیرین

خستگی پلکها در او پیدا می شود و پس از مدتی پرشهایی در پلکهای او پیدا شده و پلکهایش بر روی هم قرار می گیرند و لحظاتی بعد به خواب آرامی فرو می رود. تلقین غیر گفتاری به این صورت است که فرد دیگری به این صورت در برابر او هیپنوتیزم بشود تا بر اساس تمایل به تقلید، او هم زودتر به خواب رود. این اقدامات لازم است زیرا در واقع رکن اساسی هیپنوتیزم شدن را تلقینات به عهده دارند و تمرکز نگاه تنها يك مددکار جریان است. نقش تمرکز نگاه تنها در سوژه هائی لازم تر است که نمی توانند به صورتی عادی حواس خود را جمع کنند و گرنه بدون کمک آن هم در سوژه های تلقین پذیرتر امکان القای هیپنوتیزم امکان پذیر است.

یکی از نخستین هیپنوتیزورهای دانشمندی که به جای توصیفات متافیزیکی از عبارات علمی و اصطلاحات فیزیولوژیکی برای توضیح روش ایجاد هیپنوتیزم استفاده کرد و روند کنونی دانش هیپنوتیزم در حقیقت ادامه مکتب اوست، دکتر هیپولیت برنهایم بود. او برای تمرکز نگاه به جای يك شیء درخشان تنها از دو انگشت اشاره و میانی دست راست استفاده می کرد و آنها را برای جلب توجه برابر چشمان سوژه قرار داده و حرکت می داد. روش برنهایم توسط بسیاری از اساتید هیپنوتیزم، بابتایج درخشان و باشیوه زیرین به کار رفته است :

«هیپنوتیزور قبلاً برای سوژه شرح می دهد که هیپنوتیزم يك پدیده علمی و عادی است. از بسیاری از جهات شبیه خواب معمولی است که بدون زحمت و اشکال پیدای می شود و خاتمه می یابد حالا به انگشتان من نگاه



کنید و به خواب فکر کنید، به هیچوجه به چیز دیگری به جز خواب فکر نکنید ..... احساس می‌کنی که پلکهای تو دارند سنگین و سنگینتر می‌شوند ..... چشمان تو خسته شده‌اند ..... خیلی خسته شده‌اند ..... پرشهایی در پلکهای تو پیدا شده ..... پلکهای تو دارند بر روی یکدیگر قرار می‌گیرند .....

حتی در این موقع هم ممکن است برخی از سوژه‌های حساس چشمانشان را بر روی هم بگذارند . اگر اینطور شد ، هیپنوتیزور ادامه می‌دهد :

پلکهایت کاملاً بر روی هم قرار گرفته‌اند ..... چشمانت بسته شده‌اند ..... شدیداً بسته شده‌اند .....

باید هیپنوتیزور جملات خود را با حرکات سوژه هماهنگ کند . اگر پرشهای پلک شروع شد ولی چشمها بسته نشدند، هیپنوتیزور گاهی به سوژه نزدیکتر شده و انگشتان اشاره و میانی دست راست را نزدیکتر از موقعیت قبلی قرار داده و در حالی که انگشتان خود را به کندی از بالا به پائین حرکت می‌دهد، به این صورت ادامه می‌دهد :

«پلکهای تو دارند بسته می‌شوند ..... دارند بسته می‌شوند .....

خیلی شدید و محکم به هم می‌چسبند ..... تو دیگر نمی‌توانی پلکهایت را از هم باز کنی ..... دستهای تو دارند سنگین و سنگینتر می‌شوند ..... این احساس سنگینی در پاهایت پیدا شده است ..... دیگر نمی‌توانی دستهایت را حرکت بدهی ..... دیگر چیزی را در محیط حس نمی - کنی، دیگر چیزی را نمی‌بینی ..... هیچ چیزی را حس نمی‌کنی .....

تو داری به سوی يك خواب آرام و شیرین سیر می کنی..... به طرف خواب..... خواب..... بخواب !»

کلمه آخر باید در لحظه بسیار مناسبی گفته شود و لحنی آمرانه داشته باشد. این اقدامات این احتمال را دارد که سوژه را در حالت خواب یا شرایط نزدیک به آن قرار دهد. اگر این حالت پیدا نشد و هنوز چشمان سوژه باز بود، هنوز راه حل دیگری برای هیپنوتیزور باقی مانده است. در این حالت در ضمن بیان تلقینات باید دو انگشت خود را جلو برده و به آرامی پلکهای سوژه را ببندد. این حرکت بسیار لازم است زیرا در برخی از موارد، نگاه ثابت سوژه ممکن است يك نوع سختی و سفتی ماهیچه ای در ماهیچه های چشمها به وجود آورده باشد و دیگری بسته شدن چشمها توسط خود او امکان پذیر نباشد.

حالا در شرایطی که چشمان سوژه بسته شده، عامل به اظهار تلقینات گفتاری خود ادامه می دهد: «پلکهای تو به هم چسبیده اند..... آنقدر شدید که دیگر نمی توانی آنها را از یکدیگر جدا کنی..... تو بیشتر از هر چیزی به خواب احتیاج داری..... هر قدر که بخواهی در مقابل خوابیدن مقاومت کنی نمی توانی..... بخواب !» در طول تلقینات گفتاری در دقایق آخر به تدریج آهنگ کلام آهسته تر می شود تا بالاخره به فرمان نهائی برسد. با این روش معمولاً سوژه به خواب می رود و تا درجاتی از حالت خواب آلودگی و تلقین پذیری شدید می رسد. در این موقع انگشتان از روی چشم برداشته شده و چشمها به صورت بسته باقی می مانند.

در این شرایط که سوژه به شکل آرام روی مبل لمیده و کره چشم او به سمت بالا متمایل شده، باز کردن چشمها برایش فوق العاده مشکل است .

این حقیقت در دوران برنهایم برای او پوشیده بود. بعد از کوششهای آغازی سوژه برای باز کردن چشم، در این لحظات دیگر تاحدود زیادی آرام شده است . بنابراین بستن چشمان او توسط هیپنوتیزور در چند دقیقه قبل، از نقطه نظر سوژه نوعی حرکت دلخواه تلقی می گردد. این موضوع در مراحل بعد به اثبات می رسد . اگر در این شرایط دست سوژه را بلند کنید، همانطور باقی می ماند و اگر بخواهید که دستش را به جلو بکشد، آزمایش سختی ماهیچه ای ساده تر در او مشاهده می گردد. هر چند در این شرایط هم فشارهای ماهیچه ای به هیپنوتیزور کمک می کند، ولی اگر آنها هم نباشند، پدیده هیپنوتیزمی آنقدر شکل گرفته که سوژه را وادار به پیروی خود کار از فرمانهای هیپنوتیزور بکند. تقسیم بندی هیپنوتیزم بر حسب درجات آن مسئله ای قراردادی است که بر حسب افراد مختلف متفاوت است. آزمون چسبیدن پلکها به هم و یا سختی ماهیچه ای دست هر چند برای فرد ناظر این منظره ممکن است بسیار دلهره آور باشد، ولی پس از اینکه ببیند هیپنوتیزور به سادگی می تواند بایک فرمان دوباره این وضع را اصلاح کند ، ترس او از بین رفته و در او تمایل به همکاری به وجود می آید. از بین بردن آثار آزمونها پس از ایجاد آنها مانند باطل السحر نیست که قدرت جادوئی هیپنوتیزور را برای انجام آزمونها بیشتر مختل کند ، چه بسا

تکرار آنها سوژه را به عمق بیشتری از حالت هیپنوتیزم بکشاند. با انجام و ابطال این آزمایشها، به تدریج این تصور در سوژه قوت می گیرد که کاملاً تحت فرمان عامل قرار گرفته است. اگر در این لحظات به سوژه تلقین گردد که او در داخل صندلی بی حرکت شده و دیگر هر قدر هم که کوشش کند نمی تواند بلند شود، اگر سوژه بتواند از جا بلند شود اشکالی پیش نمی آید زیرا این کار به هر صورت با زحمات زیادی انجام شده است.

در عمل این کوششها بیشتر بی نتیجه است زیرا یا سوژه قادر به انجام آنها نیست و یا پس از کمی کوشش، هیپنوتیزور را قانع می کند که کوشش وی بی نتیجه است به تدریج هیپنوتیزور فرمانهای بیشتری را می دهد و نشان می دهد که سوژه نمی تواند کارهای عادی تر ارادی را انجام دهد. در مراحل بعدی سوژه را تشویق و یا وادار به انجام کارهای خود کار و بدون اراده، تنها بر اثر قدرت تلقین و بدون کمک از تضاد کار ما هیچه ها می کند. مثلاً هیپنوتیزور ممکن است یک دست سوژه را بگیرد و او را تشویق کند که دست دیگر را برگردان بچرخاند و یادار حقیقت دو دست را به هم نزدیک کرده و آنها را به دور یکدیگر بگرداند. در ابتدا ممکن است با کمک هیپنوتیزور این حرکات صورت بگیرد ولی پس از آنکه سوژه سرعت کافی را پیدا کرد، تنها با تشویق و تلقین او را به ادامه کار دعوت کند. مثلاً بگوید: «ادامه بده ..... ادامه بده این حرکات دست را همینطور ادامه بده ..... تو نمی توانی این حرکات را متوقف کنی ..... تو نمی توانی این حرکات را متوقف

کنی ..... هر قدر کوشش کنی نمی توانی این حرکات را متوقف کنی. « اگر سوژه، به این تلقین جواب داد، معلوم می شود که به سایر حرکات خود کار هم احتمالاً تمایل نشان خواهد داد. اگر به تدریج حرکات دست سوژه کند و کندتر شد و سر انجام از حرکت افتاد، نگران نباشید، بیشتر این احتمال وجود دارد که این حالت نتیجه اسپاسم یا خشکی ماهیچه ای حاصله از پیدایش درجات پیشرفته تری از خلسه هیپنوتیزمی باشد.

در اینجا ما درباره اصول اساسی فن هیپنوتیزم صحبت می کنیم. در مراحل بعد درباره درجات عمیقتری از خلسه هیپنوتیزمی هم سخن خواهیم گفت. با ادامه حالت هیپنوتیزمی، درجات عمیق تر هم خود به خود و یا با تلقینات مناسب عامل به وجود خواهد آمد. برای این منظور گاه به گاه بر روی پلکهای بسته سوژه مختصر فشاری وارد کنید و فرمان بخواب! خواب عمیقتر، خواب راحت تر را تکرار کنید. هر گاه که هیپنوتیزور مایل بود که سوژه را از خواب بیدار کند، می تواند به سادگی بگوید: «بیدار شو ..... تمام شد ..... برخیز .....»

این فرمانها به صورتی مشابه با بقیه حرفها به عنوان يك تلقین مورد توجه سوژه قرار می گیرد و بر اساس آن عمل می کند. اگر پس از مدتی هنوز پلکها بسته بود، عامل می تواند به این صورت ادامه بدهد: «چشمهای تو دارند باز می شوند ..... تو داری از خواب بیدار می شوی.» در این موارد فوت کردن به صورت سوژه با سرعت بیشتری او را از خواب بیدار می کند.

همانطور که درباره خوابیدن تلقین کردید ، به همان صورت هم به تدریج برای بیدار شدن تلقین کنید. به ویژه در مواقعی که سوژه عمیقاً در حالت هیپنوتیزم است ، روش بالا برای بیدار کردن بسیار سریع و نامناسب است. برای عمیقتر کردن خواب سوژه می توانید به تلقینهای زیر متوسل شوید: تو الان در يك خواب عمیق قرار گرفته ای، خواب تو لحظه به لحظه عمیقتر و عمیقتر می شود ..... تا زمانی که به تو فرمان بدهم در این حالت باقی خواهی ماند ..... تو فقط در شرایطی بیدار می شوی که من به تو فرمان بدهم. ارائه قبلی این تلقینها بسیار لازم و ضروری است، به ویژه در شرایطی که بخواهیم سوژه را از يك صحنه به صحنه دیگر منتقل سازیم. این تلقینات باعث می شوند تا سوژه در يك حالت خواب آلودگی عمیق باقی بماند .

تلقینات بالا در ضمن سوژه را برای بیدار شدن تدریجی در مراحل بعدی آماده می کند. بنابراین هر زمانی که او به سوژه تلقین کند که : «تو دقیقاً پس از ۵ دقیقه از خواب بیدار می شوی» و یا زمان کمتر یا بیشتری را مشخص کند سوژه به همان صورت عمل خواهد کرد . این تلقینات موجب می شود تا سوژه درست در زمان تعیین شده از خواب بیدار شود، زیرا احساس زمان در فرد هیپنوتیزم شده بسیار دقیق است.<sup>۱</sup> هیپنوتیزور

---

۱- شبها احتیاطی قبل از خوابیدن، انسان در يك شرایط تلقین پذیری شبه هیپنوتیزمی قرار می گیرد. بنابراین کسانی که شدیداً مشتاق یا مجبور در بیدار شدن در زمانی خاص در نیمه های شب هستند، از این بیدار شدن به موقع شدیداً متعجب می شوند . ( مترجم )

می تواند به صورتی تدریجی سوژه را از خواب بیدار کند، مثلاً به او بگوید: « حالاً من می خواهم ترا از خواب بیدار کنم. تا عدد ۱۰ می شماری و پس از آن از خواب بیدار خواهی شد. .... موقعی که عدد ۱۰ را گفتی، از خواب بیدار می شوی. حالا تا عدد ۱۰ بشمار و از خواب برخیز.»

در موقعی که سوژه به این تلقینات جواب مثبت بدهد، به موقع از خواب بیدار می شود، و بیشتر بدون آنکه خاطره ای از بیدار شدن به وسیله شمردن داشته باشد. به این ترتیب خواهید دید که فرمانهای خوابیدن و بیدار شدن چقدر به هم شبیه هستند. بهتر است قبل از بیدار شدن، به سوژه این تلقینها هم ارائه شده باشد: تو خیلی راحت از خواب بیدار می شوی. .... پس از بیدار شدن هیچگونه احساس ناراحت کننده ای نخواهی داشت. الان تمام ناراحتی و خستگی تو از بین رفته است. این تلقینات از بسیاری از ناراحتیهای سوژه پس از بیدار شدن جلوگیری می کند.

مسئله بسیار مهم آن است که در طول زمان خواب باید پیوسته درباره خوابیدن تلقین کنیم، در غیر این صورت این احتمال وجود دارد که به تدریج سوژه از خواب بیدار شود. برخلاف آنچه که برخی نگران بیدار نشدن یا دیر بیدار شدن بعدی هستند، روند خواب هیپنوتیزمی به صورتی است که خود به خود تمایل به خاتمه یافتن و بیدار شدن سوژه دارد. در برخی از موارد به صورت ناگهانی و یا در جریان یکی از تغییر صحنه ها، سوژه ممکن است از خواب بیدار شود. این اصلاً اهمیتی ندارد زیرا اگر او را در جایش بی حرکت کنید و به او بگویید

چشمانش را ببندد؛ پس از مدت کوتاهی دوباره به خواب خواهد رفت. به ندرت ممکن است سوژه تلقین بیدار شدن را قبول نکند و در حالت خواب باقی بماند. اصلاً نگران نشوید زیرا خلسه هیپنوتیزمی پس از مدت کوتاهی تبدیل به خواب طبیعی شده و بعد سوژه به راحتی و خوبی از خواب بیدار می شود.

### روش هیپنوتیزم کردن با فشار انگشت

روش ثابت کردن نگاه یک کشف و نوآوری جالب توجه توسط برنهایم بود. در سالهای اخیر روشهای دیگری طراحی شده اند که نه تنها سریعتر به نتیجه می رسند، بلکه میزان موفقیت هم در آنها بسیار زیاد است. یک ویژگی جالب توجه آنها دینامیسم و تحرکی است که در حرکات آنها به چشم می خورد و این روشها در شرایط اخیر بیشتر مورد توجه مردم قرار دارند. این روشها را می توان آمیزه ای از جذابیتهای هیپنوتیزورهای حرفه ای، به اضافه ریزه کاریهای عملی و فنی هیپنوتیزور - های علمی و دانشگاهی به شمار آورد. از همه مهمتر این روشها بیشتر سوژه های روشنفکرانه را تحت تاثیر قرار می دهند و بیشتر سوژه های امروز، از این گروه از افراد می باشند.

هیپنوتیزور سوژه را به روی مبلی می نشاند و از او خواهش می کند که به بالا نگاه کند. می تواند به او بگوید که در چشمان او نگاه کند و یا به طور کلی به او نگاه کند. خیلی بهتر است که توجه سوژه به دو انگشت نشانه و میانی هیپنوتیزور جلب شود. چشم دوختن سوژه به دو انگشت دست راست عامل تنها یک مقدمه چینی است تا توجه او را



از آنچه که هیپنوتیزور بادت چپ انجام می دهد منحرف کند که در این برنامه نقش حیاتی را بازی می کند. خیلی صمیمانه اعتراف می - کنیم که در این حرکات درجانی از فریبندگی و چیره دستی وجود دارد ولی مگر سایر تلقینات هیپنوتیزمی از يك حقیقت ناب سرچشمه می - گیرند؟

پس از مدتی که سوژه به طرف جلو و بالا و به نوك انگشتان شما نگاه کرد ، از او بخواهید که همانطور که به این نقطه ویژه نگاه می کند، چشمان خود را ببندد ولی در عین حال مانند این است که از ورای پلکها ، درست به همان نقطه نگاه می کند . می توان برای این کار از این جملات یا شبیه آنها استفاده کرد: «حالا چشمانت را ببند، آنها را همینطور بسته نگهدار - خیلی راحت - خیلی آرام - درست به نوك انگشتان من، با چشمان بسته توجه داشته باش». سعی کنید سوژه در حالتی بسیار راحت و آرام قرار گرفته باشد. ملاحظه می کنید که این روش با روش قبل بسیار متفاوت است. در روش قبلی استمرار نگاه دوختن به يك نقطه تعیین شده اساس کار بود. ولی تفاوت مهم بین این دو شیوه زیباییها و جذابیتهاى است که در این روش وجود دارد. حالا در شرایطی که چشمان سوژه بسته است، هیپنوتیزور به ملایمت از روبرو به طرف پهلوى راست سوژه متمایل می شود.

در موقع انجام این جابجایی، هیپنوتیزور بایستی انگشتان دست راست خود را در مقابل صورت سوژه نگاه دارد. این به آن خاطر است که اگر احیاناً سوژه چشمانش را باز کرد، بتواند به نوك انگشتان

عامل خیره شود و تمرکز او مختل نگردد. حال در شرایطی که عامل در پهلوی راست سوژه قرار گرفته، با شست و انگشت نشانه دست چپ از بالا به پائین بر پیشانی او فشار وارد می کند و می گوید:

حالا همانطور که چشمانت بسته است، هر قدر که می توانی چشمت را به طرف بالا بچرخان..... آنقدر بالا نگاه کن که بتوانی از لابه لای پلکها به نوک انگشتان من نگاه کنی..... کوشش کن انگشتان دست مرا در يك دید مستقیم از ورای چشمان بسته ات مجسم کنی.....»

حال موقعی است که عامل می تواند یکی از آزمونهای تلقین - پذیری را نوبر کند. لابد شما حدس زده اید که در این شرایط باید آزمایش چسباندن پلکها به یکدیگر مورد تجربه قرار گیرد، شما این کار را بروی خودتان آزمایش کرده اید. حال موقع آن است که آنرا بروی فرد دیگری آزمایش کنید. از آنجا که سوژه چشمانش را به طرف بالا چرخانده و شما هم مشغول وارد کردن فشار بروی پیشانی او هستید، او به هیچوجه نمی تواند چشمان خود را باز کند. از آنجا که او قادر به توجه این ناتوانی حاصله نیست، گیج شده و تصور می کند تحت تلثر یک میدان قدرت و نیرو قرار گرفته است. در این موقع عامل شروع به صحبت کرده و می گوید.

«حالا همانطور که نوک انگشتان من توجه داشته باش..... حالا سعی کن تا پلکهایت را از یکدیگر باز کنی..... پلکهایت به یکدیگر چسبیده است..... به سختی به یکدیگر چسبیده اند..... تو اصلا نمی توانی کاری بکنی تا چشمانت از یکدیگر باز شوند.....، اهمیت ندارد،

هر قدر هم کوشش کنی، نمی توانی پلکهایت را از یکدیگر باز کنی.....  
پلکهای تو به هم چسبیده اند..... به سختی به یکدیگر چسبیده اند».

در این لحظات باید دقیقاً متوجه سوژه باشی، عامل در این لحظات می تواند تلاش و حرکات کره چشم سوژه را از زیر پلکهای بسته اش به خوبی تشخیص دهد. زمانی که این تفلها و پرش پلکها ظاهر گردیدند، شست و انگشت نشانه دست راست را بر روی دو پلک متلاطم سوژه قرار دهی و در حالی که پلکها را برای استقرار آرامش به پائین می کشی، به او بگوئی:

«آرام باش..... کوشش نکن تا چشمانت را باز کنی..... فقط به فکر خوابیدن باش..... به آرامی به خواب برو..... بخواب..... بخواب..... یک خواب آرام..... یک خواب شیرین..... تو تا وقتی که من صدایت می کنم در خواب می مانی..... تا آن وقت بخواب.....»

ممکن است عین این عبارات به یاد عامل نباشد و از جملات مشابهی استفاده کند. این جملات را مانند آهنگ لالائی تکرار کرده و ادامه بدهد، حتی اگر خیال می کند که سوژه به خواب رفته است. زمان القای هیپنوتیزم متفاوت است، ممکن است بسیار کوتاه باشد و یا خیلی طولانی و پر دردسر باشد. او در این لحظه می تواند از سوژه بخواهد به آرامی، آهستگی و راحتی نفس بکشد. در جریان این آزمایش او باید به آرامی دست خود را از جلو پلکهای سوژه و دست چپ را از روی پیشانی او به عقب بکشد. در این زمان او می-

تواند آزمون خشکی ماهیچه‌ای را در بازو انجام دهد.

سپس می‌تواند از سوژه بخواهد و به او کمک کند که به آرامی دست راست خود را به طرف بالا و جلو بیاورد تا با کشیده شدن به سمت جلو، همان وضعی به وجود آید که عامل قبلاً آن را بر روی خود امتحان کرده است. هر قدر که ممکن است، دست او بیشتر به سمت جلو کشیده شود. در همین لحظات که با دست راست به قرار گرفتن دست راست سوژه در وضعیت دلخواه مشغول است، با دست چپ به آرامی شانه راست سوژه را لمس کرده و از روی سطح دست به آرامی دستش را تا نوک انگشتان دست بیمار حرکت دهد. به صورتی دوستانه و با محبت او را به دراز کردن و سفت کردن دستش تشویق کند. در همین زمان او باید تلقینات زیر را ارائه دهد:

«دست تو دارد بیشتر و بیشتر به طرف خارج کشیده می‌شود..... بیشتر و بیشتر..... سعی کن که دستت را هر قدر که ممکن است به طرف خارج بکشی..... همینطور انگشتانت را که در حالت اشاره به جلو قرار گرفته است.» در این موقع عامل دست راستش را به عقب می‌کشد، در حالی که دست چپ او به صورتی متوالی از شانه تا نزدیک مج دست سوژه را نوازش کرده، به این صورت به او تلقین می‌کند: حالا دست راست تو سفت و سخت می‌شود..... همانطور که به طرف خارج کشیده شده، سفتی و سختی زیادی هم پیدا می‌کند..... حالا دست تو مثل یک میله فلزی سخت و سفت شده است. تمام دستت از شانه تا نوک انگشتان در یک حالت سفتی و سختی شدید قرار گرفته است.....

تو دیگر نمی‌توانی دست راست را تکان بدهی ..... اصلاً نمی‌توانی آن را به پائین بیاوری ..... امتحان کن! ببین نمی‌توانی این حالت تازمانی که من دستور بدهم، به همین حالت باقی خواهد ماند. « حالا به کمک تلقیناتی که ارائه شده و بر اساس زمینه فیزیولوژیک مناسبی که وجود دارد، خشکی شدید ماهیچه‌ای دست راست و عدم امکان آوردن آن به پائین کاملاً به چشم می‌خورد. ممکن است بار دیگر هیپنوتیزور یک انگشت خود را بر روی پیشانی سوژه فشار داده و بگوید تا موقعی که این فشار ادامه دارد، او نمی‌تواند دستش را به پائین بیاورد. اما ما می‌دانیم که این یک ژست نمایشی است زیرا او به سختی ماهیچه‌ای دست راست رسیده بود.

برای نتیجه‌گیری نهایی از آزمون بالا عامل ادامه می‌دهد :  
« حالا ریلکس کن ..... با فرمان من دستت را شل کن ..... من دستور می‌دهم که دستت به طرف پائین بیاید ..... دستت را به پائین بیاور. » در این لحظه عامل انگشتش را که بر روی پیشانی سوژه قرار داشته بر می‌دارد و ضربه کوچکی به دست سوژه زده و در پائین آوردن آن به طرف پائین به او کمک می‌کند.

از آنجا که در این لحظات سوژه در حالت آرامش کامل است، می‌تواند از او بخواهد که دستانش را به جلو آورده و در یکدیگر قفل کند و آزمون انگشت‌های درهم قفل شده را بر روی سوژه انجام دهد. هر چند این آزمون یک زمینه فیزیولوژیک دارد، ولی با تلقینات عامل به صورت گیراتری ارائه می‌گردد.

برای این کار دو دست سوژه را در میان دو دستش قرار داده و به او در برقراری يك آزمون قفل شدن پنجه‌ها در یکدیگر کمک کرده و می‌گوید: حالا دستهایت را به هم فشار بده..... محکم و محکمتر..... شدید و شدیدتر..... در این لحظه در حالی که پنجه‌ها بر یکدیگر فشار وارد می‌کنند، عامل بار دیگر با انگشت دست چپ بر روی پیشانی سوژه فشار وارد کرده و همراه با آن می‌گوید: «تا زمانی که من با انگشت بر روی پیشانی تو فشار می‌آورم، تو نمی‌توانی دستانت را از هم باز کنی..... فشار بر انگشتان را حفظ کن تا موقعی که من به تو دستور بدهم..... می‌بینی که دستهایت به هم چسبیده‌اند..... هر چه کوشش کنی نمی‌توانی آنها را از هم باز کنی..... مگر من دستور باز شدن آنها از هم را بدهم..... حالا من دستور می‌دهم..... دستانت را شل کن! حالا دستها از هم باز می‌شوند..... امتحان کن!»

مسئله فشار بر روی پیشانی تنها به خاطر افزایش قدرت تلقینات گفتاری است. واضح است که این کار شگفتی زیادی در حضار ایجاد می‌کند.

تا به حال همه چیز آماده شده تا با يك آزمون دیگر، عامل شگفتیها را به اوج برساند و سوژه را کاملاً تسلیم و بیچاره نشان دهد. این اسلحه پنهانی را در شرایطی ارائه می‌دهد که هیچکس در اینکه به جز تلقین یا قدرت هیپنوتیزور عامل دیگری در این جریان شرکت داشته باشد، فکر نمی‌کند. البته در ورای قدرت تلقین، زمینه فیزیولوژیک و اکشن ما هیچ‌ای هم به او کمک می‌کند. بنابراین با اعتماد به نفس

کامل می گوید :

«حالا ماهیچه های دست تو کاملاً شل (ریلاکس) شده می -  
توانی آنها را به راحتی در کنار بدنت قرار دهی و با آنها را به صورت  
عادی با متقاطع روی پاهایت قرار بدهی. اگر هم راحت تر هستی ،  
می توانی وضعیت دست به سینه را انتخاب کنی. حالا کاملاً اندامت  
را در يك وضعیت شل و راحت قرار بده. بیشتر به مبل تکیه بسته و  
چشمانت را همانطور بسته نگهدار . حالا من انگشتم را بر روی پیشانی  
تو فشار می دهم. سعی کن که بتوانی با چشم بسته به محل فشار انگشت  
من بر روی پیشانی نگاه کنی و این کار را انجام کنی. بنابراین کره چشمت  
را به طرف بالا بچرخان . »

این آزمون فشار بر پیشانی که تا حال به انگیزه های مختلف  
انجام شده همه مقدمه کار بود و هدف این است که هر قدر  
بیشتر ممکن است، سوژه را در سر جای خود میخکوب کرده و حالا با متماثل  
شدن سروشانه ها به عقب و کشاندن پائین تنه کمی به جلو ، کاملاً يك  
وضع مناسب برای خواب را برای او به وجود آورده است. بنابراین  
هیپنوتیزور می گوید :

«به زودی تو در خواب عمیقی فرو می روی. تو نمی توانی دیگر  
چشمانت را باز کنی ..... بدنت آنقدر شل و ناسانوان شده که دیگر  
نمی توانی از جایت برخیزی ..... تمام قدرت تو از بین رفته .....  
در این شرایط که من با انگشت بر روی پیشانی تو فشار وارد می کنم، تو  
دیگر قدرت بر خاستن از جا را نداری ..... مگر اینکه من دستور بدهم .....

تو نمی توانی از روی مبل برخیزی ..... من ترا به زور آزمائی دعوت می کنم ..... من از تو می خواهم در این مبارزه شرکت کنی ..... می بینی که نمی توانی ..... کوشش کن ! ....»

در این شرایط معمولاً سوژه در این مبارزه وهم آلود شکست می خورد و به علت وضع خاص بدنش توانایی حرکت را ندارد . هیپنوتیزور بهتر است چند جمله دعوت به مبارزه را بسیار محکم ادا کند تا هیجان بیشتری در صحنه ایجاد کند . اگر سوژه نتواند از جایش بلند شود ، هیپنوتیزور در این نبرد نابرابر پیروز شده و اگر کوشش او مثمر تر به نظر برسد می تواند با يك حيله جنگی ، فشار بر پيشانی را بیشتر کند تا بر خاستن را برای او غیر ممکن سازد . رمز فیزیولوژیک این پدیده در آن است که در حالی که پاهاى سوژه به طرف جلو کشیده شده و در حالت دست بر سینه قرار گرفته و سروشانه های او به سوی عقب متمایل گردیده ، محال است سوژه بتواند برخیزد ، مگر اینکه ابتدا سروشانه های خود را به جلو بیاورد و این با فشار انگشت هیپنوتیزور غیر ممکن می شود . در این زمان که به نظر همه سوژه کاملاً ناک اوت یا ضربه فنی شده ، هیپنوتیزور می گوید : حالا من به تو دستور می دهم که کاملاً آرام (ریلاکس) شوی ، راحت باش ! برخیز ! تو می توانی برخیزی ..... من دستور می دهم که برخیزی !

همراه با تلقینات فوق ، هیپنوتیزور فشار بر روی پيشانی را کم می کند تا سوژه بتواند سروشانه هایش را به حالت طبیعی برگرداند تا بتواند از جا بلند شود . در این موقع تمام این پدیده ها به حساب



قدرت هیپنوتیزور گذاشته می شود. البته اگر سوژه به اندازه کافی شل شده باشد، بیشتر این برنامه ها را می توان تنها با تلقین گفتاری و بدون فشار انگشت بر پیشانی انجام داد.

هر چند پدیده های هیپنوتیزمی در شرایطی پیدا می شوند که دانش و هنر هیپنوتیزور و تلقین پذیری و حساسیت سوژه با یکدیگر ترکیب شده باشند، این قدرت و کنش ماهیچه ای طوری بر برخی از سوژه ها اثر می گذارد که آنها خود هیپنوتیزم شده و قبل از آنکه هیپنوتیزور برای خوابیدن فرمان بدهد، آنها به حالت خلسه وارد می شوند. در يك مورد جالب من شاهد حرکات تهاجمی و هیستریك يك سوژه بودم که از مبل به طرف من خم شده بود و قصد داشت امواج انرژی را که از نوك انگشتان حامل به طرف او جریان پیدا می کرد، به هم بزند و یادور کند.

سخن کوتاه، توانایی کنترلی که هیپنوتیزور از طریق اعمال این آزمون ها بر روی سوژه کسب می کند و اثری که این پدیده ها بر روی سوژه می گذارد، سوژه را در يك حالت بسیار مناسب برای رسیدن به حالت عمیقی از خلسه هیپنوتیزمی آماده می کند و در این شرایط تمام زمینه های جسمی و روحی آماده می گردند. از نقطه نظر هیپنوتیزور تمام این اعمال فقط به خاطر این است که او بتواند قدرت هیپنوتیزم-پذیری سوژه را محاسبه و با برآورد کند. این کار برای رسیدن به يك خلسه عمیق هیپنوتیزمی لازم است.

### روش گفتاری پیشرونده

شما مشاهده کردید که چطور می‌توان با کاربرد آزمونهای تلقین-پذیری از مدت خیرگی نگاه کاست و یا اصلاً آن را حذف کرد. از طرف دیگر متوجه شدید که با اضافه کردن تلقینات گفتاری، می‌توان سریعتر به يك خلسه هیپنوتیزمی عمیق دسترسی پیدا کرد. سوالی که در این زمینه مطرح می‌شود این است: چرا این تشریفات مقدماتی را کنار نمی‌گذاریم تا مستقیماً به تلقین گفتاری برسیم؟ بی‌درنگ سوال دیگری هم می‌تواند به ذهن خطور کند: آیا این کار شدنی هست؟

جواب این است: این کار هم شدنی است و هم عملاً انجام می‌شود برای این منظور باید تلقینات کلامی به صورتی پیشرونده اعمال شوند تا بتوانند جایگزین سایر اقدامات هیپنوتیزور در بخش آغاز باشند. موفقیت در انجام این روش تا حدود زیادی به وجود هیپنوتیزوری ماهر و خوش زبان نیاز دارد و از طرف دیگر سوژه هم باید بسیار باهوش و جدی باشد. در غیر این صورت به ویژه در لحظات نخستین کار، با اشکال بسیار می‌توان حواس سوژه را متمرکز و جمع کرد.

روی هم رفته این شیوه‌ها برای آزمایشگاههای روانشناسی و مطب پزشکان مناسبتر است، زیرا در این فضاها روحیه همکاری و اعتماد بیشتری حاکم است. برای انجام هیپنوتیزم در جریان يك کنفرانس علمی برای نشان دادن برخی از پدیده‌ها، این روش تنها در شرایطی

بسیار مؤثر و کارساز است که سوژه قبلاً توانائی هیپنوتیزم پذیری خود را به خوبی نشان داده باشد.

در شرایط بالا رسیدن به هدف يك الزام واقعی است و هرگونه عدم موفقیتی ممکن است با جنجال و سوء شهرتی درمورد ناکفایتی هیپنوتیزور همراه شود. بنابر این با در دست داشتن شرایط فوق، هیپنوتیزور می تواند از مقدمات ذکر شده صرف نظر کند. برخی از هیپنوتیزورها در این شرایط هنوز مایلند از تمرکز نگاه حتی برای زمانی کوتاه استفاده کنند. انجام این کار نمی تواند مانعی داشته باشد هر چند نیازی هم به انجام آن احساس نمی شود. از طرف دیگر تمرکز نگاه و آزمونهای هیپنوتیزمی پشتوانه های مستحکمی هستند که هرگاه هیپنوتیزور در تلقینات کلامی به اشکالی برخورد، می تواند به خوبی از آنها استفاده کند.

نحوه عمل در این روش به صورت زیر است: هیپنوتیزور با متانت تمام و موقرانه روی مبلی نشسته و پس از ورود یا حضور سوژه به او می گوید: «من از شما خواهش می کنم روی آن مبل بنشینید. خیلی راحت باشید..... روی مبل راحت باشید - به پشت تکیه کنید - کاملاً آرام و راحت باشید. اگر خیال می کنید واقعاً آرام هستید کاملاً به پشت تکیه کنید.»

بیشتر اوقات سوژه، تکیه دادن کامل به پشت را به خاطر غریبگی و یا احترام به هیپنوتیزور انجام نمی دهد. این به عهده هیپنوتیزور است که به تدریج او را در یک حالت خودمانی تر، بامهربانی و شیرین زبانی

به انجام این روش راحت تر تشویق کند. زیرا پیدایش هیپنوتیزم در این شرایط بیشتر امکان پذیر است. در این موقع هیپنوتیزور ادامه می دهد:

«فکر و ذهن تو باید کاملاً راحت باشند. هر نوع نگرانی و دلوایی را که در فکرت داری کنار بگذار. تنها به یک چیز فکر کن که آنهم خوابیدن است، فقط خواب .... تو احساس می کنی که خسته ای..... تو مایلی که به خواب بروی..... به زودی احساس می کنی که پلکهای تو دارند سنگین تر می شوند..... خیلی سنگین..... احساس می کنی که پلکهایت خیلی بیشتر سنگین شده اند..... خیلی سنگین..... تو مایلی که پلکهای سنگینت را روی هم بگذاری..... چشمانت به شدت خسته شده اند..... می خواهی پلکهای سنگین شده ات را بر هم بگذاری تا چشمان خسته ات استراحت کنند..... فقط به خوابیدن فکر کن..... فقط به خواب - خواب - خواب - پلکهای سنگینت را روی هم بگذار - راحت بخواب» و پیوسته به گفتن تلقینات ادامه می دهد و بیش از هر چیزی توجه سوژه را بر روی خوابیدن متوجه و متمرکز می کند. لغت خواب و خواب راحت و عمیق بخواب را بارها و بارها تکرار می کند. صحبت را با سنگین شدن پلک و خستگی چشم شروع کرده و اینطور ادامه می دهد که سوژه مایل است پلک سنگین شده خود را بر روی چشم خسته اش بگذارد. در شرایط عادی هر یک از این جمله ها می توانند بحث انگیز باشند ولی در این شرایط سوژه آنها را به عنوان حقایق قبول می کند. هر فردی با قرار گرفتن بر روی مبلی راحت احساس می کند که نیاز دارد تا خستگی خود را از دست بدهد.

در شرایط بالا کمی خستگی در چشم و اندکی سنگینی در پلک وجود داشته که ممکن بود برای خود سوژه هم نامحسوس بوده باشد ولی هیپنوتیزور آنها را تشدید و تقویت کرده است. پس از مدتی هیپنوتیزور هوشمندانه با توجه به حقایق موجود، محتوای تلقینات بعدی را آماده می‌کند و ادامه می‌دهد. هر چند جملات در ابتدا به زمان آینده اشاره دارند، ولی به تدریج به زمان حال تغییر موضع می‌دهند. مثلاً:

«تو مایلی چشمانت را ببندی..... پلکهای سنگینت را ببند.....  
 تو مایلی پلکهای سنگین شده‌ات را ببندی..... پلکهای سنگین شده‌را ببند و به خواب راحتی فرو برو..... پلکهای تو دارند بسته می‌شوند.....  
 پلکهای تو کاملاً بسته شدند..... تو داری به خواب می‌روی.....  
 پلکهای سنگین تو بسته شده‌اند..... احساس می‌کنی که سرت هم سنگین شده است..... احساس می‌کنی که راست نگهداشتن سرت چقدر مشکل است..... تو مایلی به خواب سنگینی وارد شوی.....  
 تو داری می‌خوابی..... داری می‌خوابی..... یک خواب راحت.....  
 يك خواب عمیق..... يك خواب عمیق..... عمیق....»

تمام جملات فوق با لحنی محکم ولی آراش بخش ادا می‌شود. لازم است با کشش صدا بر روی برخی از کلمات تأکید بیشتری کرد، مثلاً «خواب» یا «خواب عمیق» یا «خواب شیرین». صدای هیپنوتیزور برای ایجاد تأثیرات بیشتر باید محکم و کمی بلند باشد ولی خشن و تحکم‌آمیز نباشد. بنابراین هیپنوتیزور ادامه می‌دهد:

«تو می‌توانی به روشنی حرفهای مرا بشنوی..... چشمانت بسته

شده و تو علاقه‌ای به باز کردن چشمانت نداری..... تو هنوز صدای مرا به خوبی می‌شنوی در حالی که در خواب عمیقی قرار داری..... يك خواب خیلی عمیق..... تو حالا صدای مرا به خوبی می‌شنوی ولی احساس می‌کنی که این صداها از فاصله دوری می‌آیند، تو صدای مرا می‌شنوی..... از راه دور..... خیلی دور..... هر چند صدایم خیلی ضعیف شده ولی هنوز صدای مرا می‌شنوی.....»

در اینجا هیپنوتیزور برای آنکه تلقینات او به واقعیت نزدیکتر شود، لحن صدای خود را آهسته‌تر می‌کند تا برای سوژه تو هم رسیدن از راه دور را به وجود آورد. در این موقع اگر از روی وضع نفس کشیدن سوژه معلوم شود که او در حالت خواب قرار گرفته، زمان برای ادامه مؤثر و موفقیت آمیز عامل فرارسیده است به ادامه صحبت‌های او می‌توان توجه کرد که می‌گوید:

«تو داری صدای مرا در حالت خواب می‌شنوی..... تو صدای مرا می‌شنوی.... فقط صدای مرا می‌شنوی..... تو فقط از دستورات من پیروی می‌کنی..... فقط صدای من می‌تواند تو را از خواب بیدار کند..... فقط دستور من می‌تواند تو را از خواب بیدار کند.....»

این جملات با واکنش سوژه در شکل تنفس همراه است. آهنگت نفس‌های او نمایانگر وجود خوابی آرام‌تر و عمیق‌تر است. تلقینات بالا باعث می‌شوند تا هر گونه صدائی دیگر برای فرد خواب رفته قابل درك نباشد و این به فرو رفتن به خوابی عمیق‌تر می‌انجامد. مسئله مهم دیگر تاکید بر روی این مسئله است که تنها هیپنوتیزور می‌تواند او را

از خواب بیدار کند و یا به صورتی غیرمستقیم زمینه برای چگونگی بیدار شدن در زمان مناسب فراهم می‌شود.

پس از آنکه زمان بیدار شدن رسید، عامل می‌تواند شروع به بیدار کردن سوژه بکند، ولی در این کار هم باید به صورت تدریجی و پیشرونده اقدام کند. باید قبلاً بارها به او گفته شده باشد: «تو فقط با دستور من از خواب بیدار می‌شوی» قبل از بیدار شدن هم باید حتماً تلقینات پس از بیدار شدن را دریافت کرده باشد. مثلاً: «پس از اینکه از خواب بیدار شدی، کاملاً احساس راحتی و آرامش می‌کنی. هیچ ناراحتی و کسالتی مثل سردرد نخواهی داشت.» و بعد ادامه دهد: «حالا من به تو فرمان می‌دهم که از خواب بیدار شوی، ۳ شماره می‌شمارم و با گفتن عدد ۳ تو چشمانت را باز کرده و از خواب بیدار می‌شوی حالا دیگر تو بیدار شده‌ای..... کاملاً بیدار هستی..... کاملاً احساس آرامش می‌کنی.»

يك راه شناخته شده دیگر هم برای بیدار شدن یا بیدار کردن وجود دارد که لحظه بیدار شدن از قبل مشخص می‌شود. در این روش عامل مثلاً می‌گوید:

«من تا عدد ۳ می‌شمارم، تو در آن لحظه بیدار می‌شوی. کاملاً به حرفهای من توجه داشته باش.... يك..... توداری به طرف بیدار شدن می‌روی..... دو..... کاملاً شاد و راحت هستی، هیچگونه درد یا ناراحتی نداری..... سه..... تو بیدار هستی، چشمانت را باز کن. تو بیدار و سر حال هستی» به این ترتیب بیدار شدن هم به صورت پیش-

رونده و تدریجی صورت می گیرد.

برخی از هیپنوتیزورها با ادامه تلقین و گسترده‌گی آن در تمام بدن، سوژه را در يك حالت خیلی عمیق از خواب قرار می‌دهند. مسئله مهم ادامه حالت هیپنوتیزمی و تلقین در مورد عمیق‌تر شدن خواب است. برای درك بهتر موضوع بیشتر این حالت را تشریح می‌کنیم. هیپنوتیزور سوژه را روی يك مبل راحت می‌نشاند و از او می‌خواهد که کاملاً به پشت تکیه کند. در این موقع به آرامی و مهربانی شروع به ادامه کار می‌کند که بیان تلقینات گفتاری است مانند «حالا چشمانت را ببند و خودت را شل و راحت رها کن..... به تدریج احساس شلی و خواب آلودگی در تمام بدنت ظاهر می‌شود..... با تشدید خواب آلودگی پلکهای تو لحظه به لحظه سنگین و سنگین‌تر می‌شود..... آنقدر چشمانت خسته و پلکهایت سنگین شده که دیگر تمایلی برای باز کردن پلکهایت نداری..... پلکهای سنگینت را روی هم بگذار تا چشمان خسته‌ات استراحت کند..... تو دیگر علاقه‌ای به باز کردن چشمانت نداری..... به تدریج احساس می‌کنی که سرت سنگین و سنگین‌تر می‌شود..... تمام ماهیچه‌های صورت تو شل و آرام می‌شوند..... درست همان حالتی را که در خواب پیدا می‌کنی..... ماهیچه‌های اطراف دهانت کاملاً آرام شده‌اند. این احساس آرامش به چانه‌ات هم رسیده..... حالت شلی و راحتی را در گردنت هم احساس می‌کنی..... سر و گردنت کاملاً کرخت و شل شده است. حالا شانه‌هایت شل و راحت می‌شود..... این احساس شلی و



راحتی به طرف پائین ادامه پیدا می کند..... در تمام وجود احساس خواب آلودگی، شلی و کرختی ادامه پیدا می کند..... تو کاملاً شل و خواب آلوده هستی..... دستهایت کاملاً شل و کرخت شده اند..... لحظه به لحظه دستهایت شل تر و سنگین تر می شوند..... این احساس کرختی و لختی به طرف میچ دستهایت جریان پیدا می کند..... حالا هر دو دست به شدت سنگین و لخت شده اند..... به تدریج احساس شلی و لختی از شانه هایت به طرف پائین جریان پیدا می کند..... تمام قفسه سینه ات در حالت آرامش و شلی قرار می گیرد..... این احساس به طرف پهلو و شکم ادامه می یابد..... الان احساس آرامش، سستی و لختی تمام سر و گردن و تنه ات را فرا گرفته..... بلکه هایت کاملاً سنگین هستند..... احساس خواب آلودگی به اعلا درجه شدت خود رسیده است..... الان در کمرت احساس کرختی و لختی می کنی..... این احساس به طرف پاهایت جریان پیدا می کند..... ران، زانو و میچ پاهایت سنگین و لخت شده اند..... احساس شلی و کرختی به تمام بدنت رسیده..... تو خیلی شل و کرخت شده ای..... به يك خواب راحت و آرام نیاز داری..... الان بیشتر از هر چیزی به خواب فکر می کنی..... يك خواب راحت..... يك خواب عمیق..... يك خواب شیرین..... به زودی تو می خوابی..... تو در حالت خواب باقی می مانی تا موقعی که من بیدارت کنم..... تو تنها صدای مرا می شنوی..... تنها دستورات مرا انجام می دهی....، تو در حالی که کاملاً در حالت خواب هستی، صدای مرا هم می شنوی..... تنها صدای من

می تواند تو را بیدار کند.»

عامل باید به آرامی و به صورتی مستمر به بیان تلقینات خود ادامه داده مثلاً به او بگوید:

«حالا بدنت خیلی سنگین شده..... سینهات ، استخوانهایت و ماهیچه های بدنت همه سنگین و کرخت شده اند..... کاملاً سنگین..... کاملاً راحت..... ستون فقراتت هم سنگین و کرخت شده..... تو احساس می کنی که کرختی از ستون فقراتت به طرف پائین جریان پیدا می کند..... سر جای راحت باش..... عمیق بخواب..... خواب راحت..... خواب عمیق..... بخواب تا موقعی که من تو را بیدار کنم.... هیچ صدائی را نمی شنوی به جز صدای من.....

حالا تمام قسمت های بدنت شل و لخت شده..... پاهایت لخت و سنگین شده..... این احساس لختی و شلی بسیار لذت بخش است..... این حالت يك خواب راحت را به دنبال دارد..... احساس سنگینی و لختی تمام ماهیچه های پایت را گرفته..... خیلی راحت و آرام هستی..... پاهایت کاملاً سنگین شده..... آنقدر سنگین شده که احساس می کنی به زمین چسبیده اند. احساس کرختی و مور مور شدن را در تمام پاهایت احساس می کنی..... حالا تمام بدن تو در حالت خواب است..... يك خواب سنگین..... يك خواب عمیق..... تو دیگر نمی توانی تکان بخوری..... تو دیگر نمی خواهی حرکت بکنی..... به آرامی نفس بکش..... خودت را کاملاً شل بکن..... بخواب!

هیپنوتیزور باید هوشمندانه از این تلقینات به میزان کافی استفاده کند تا اثر مجموع آنها که پدیده هیپنوتیزمی است ظاهر گردد. باید همیشه به وضع سوژه نظر داشته باشد و در هر شرایطی که در او ناراحتی یا وضع غیر عادی دید، به سرعت او را بیدار کند. این دورنگری و احتیاط ضروری است، حال در هر مرحله‌ای که باشد، مسئله فرق نمی‌کند.

اگر لازم باشد چند بار سوژه هیپنوتیزم شود، اگر در نوبت اول قبل از بیدار شدن به او تلقین شود که در نوبتهای بعد زودتر و عمیقتر به يك خواب هیپنوتیزمی وارد می‌شود، بسیار مفید و پراثر خواهد بود. روش بیدار شدن در این مورد مثل شرایط مشابه تدریجی و نسبتاً طولانی باشد.

لحظاتی که پرشهایی در ماهیچه‌های اطراف چشم پیدا می‌شود، نشانه‌ای از بیدار شدن است. هیپنوتیزور یا باید خواب سوژه را عمیقتر کند و یا او را از خواب بیدار کند.

يك ژست جالب آن است که در لحظات نخستین بیدار شدن، هیپنوتیزور به سوژه به علت داشتن تمرکز و قابلیت هیپنوتیزم پذیری تبريك بگوید و آرزو بکند که در دفعات بعد سیر و سیاحت بیشتری را درك کند.

روش پیشرونده گفتاری برای هیپنوتیزم گروهی به ویژه در مجالس بسیار مناسب است. زیرا تنها در شرایط حضور يك عده برای هیپنوتیزم شدن، احساس رقابت و تقلید به آنها می‌دهد، به‌الآخره همه با تعداد

زیادی به حالت خلسه فرو می‌روند و دیگر احتمال هیپنوتیزم نشدن را در برابر يك سوژه واحد به دنبال ندارد. از طرف دیگر يك مسابقه واقعی است که نفرات با توانایی هیپنوتیزم‌پذیری بیشتری را مشخص می‌کند. می‌توان روشهای گوناگون را بر روی فرد خاصی پیاده کرد تا واکنش او در برابر آنها مشخص گردد. يك هیپنوتیزور حرفه‌ای می‌تواند از ترکیب و تجمع قسمتهای مختلف چند روش، برای ایجاد و ابداع يك روش جدید و دلخواه استفاده کند.

### روش شمردن

آیا تا به حال شما با شمردن تا عدد مثلاً ۱۰۰، ۵۰۰ و یا ۱۰۰۰ درصد خواب کردن خودتان برآمده‌اید؟ برخی از موارد این روش مؤثر واقع می‌شود، به ویژه در شرایطی که شما راجع به چیزهای دیگری فکر نکنید و تمام توجه و تمرکزتان بر روی همین شمردن باشد. معلوم نیست چطور پدران ما هوشمندانه به راز دیوار کوتاه یا جوئی که یکی یکی انبوه‌گوسفندان از روی آن می‌پریدند، در ایجاد خواب پی‌بردند. تجسم این منظره به میزان زیادی فرد را از فکر و خیالاتی که يك انسان گرفتار را از خوابیدن محروم می‌کند، رها می‌سازد و او را به خواب فرو می‌برد.

در سالهای اخیر از شمردن برای ایجاد تمرکز در موارد زیادی استفاده شده است. یکی از آنها منظره از زمین بر خاستن سفینه‌های فضائی است که در آن از شمارش معکوس در لحظات نهائی استفاده

می‌شود تا هر چه بیشتر توجه همگان را به خود جلب کند. در مسابقات فوتبال هم کرا را تماشاچیان لحظات پایانی مسابقه‌ای را که با نتیجه دلخواه آنها به پایان می‌رسد، با کف زدن و شمارش معکوس می‌شمارند تا داور با کشیدن سوت پایان مسابقه، از يك گل احتمالی حریف جلو گیری کند.

در هیپنوتیزم، شمردن اعداد موجب پیدایش يك نوع تمرکز گفتاری می‌شود که همگام با تلقینات گفتاری به ایجاد و استقرار هیپنوتیزم می‌انجامد. تمام روشهای شمردن با موفقیت زیاد در هیپنوتیزم به کار رفته‌اند. ولی بهتر است ابتدا به شکل اصلی آن که در زیر شرح داده می‌شود توجه کرد:

هیپنوتیزور از سوژه می‌خواهد تا بر روی مبلی قرار بگیرد و سپس به او می‌گوید: «من از تو می‌خواهم که کاملاً راحت روی مبلی قرار بگیری و به پشت تکیه دهی. حتی سرت را راحت به مبلی تکیه بده و دستهایت را در وضعیت راحتی در قسمت جلو بگذار. اگر راحت‌تری، پاهایت را دراز کن. چشمهایت را ببند و به آرامی و راحتی نفس بکش. حالا فقط به خواب و خوابیدن فکر بکن. تنها بر روی خوابیدن تمرکز کن و تنها به حرفهای من توجه داشته باش. این تسویه باعث می‌شود تا تو خواب آلوده بشوی و از يك خواب آرام و لذت بخش استفاده کنی تا آنکه به موقع تو را از خواب بیدار کنم.»

این شبیه همان روش شرطی کردن است که در روش پیشرونده گفتاری هم از آن استفاده کردیم، ولی در اینجا از طبیعت گسترده‌تری برخوردار

است و دو امتیاز مهم دارد که در ارتباط با برخی از سوژه‌ها به چشم می‌خورند. اولاً، هیپنوتیزور پس از مدت کوتاهی می‌فهمد که آیا این سوژه به حرفهای او توجه کافی دارد یا نه؟ اگر تست یا روش دیگری به کار برود و یا سوژه را با فرد مناسبتری تعویض کند. ثانیاً، از آنجا که در جریان شمردن اعداد چیز دیگری گفته نمی‌شود، به تدریج افراد به آن عادت کرده و پیچیدگی بسیاری ندارد تا افراد دمدمی مزاج را به زودی از ادامه کار منصرف کند.

هیپنوتیزور ادامه می‌دهد: «شما به آرامی به خواب می‌روید و به راحتی از خواب بیدار می‌شوید، حالا آرام (ریلاکس) باشید و هر گونه ناراحتی را از وجودتان بیرون ببرید..... چشمهایتان را ببندید تا این وضع به ایجاد خواب آلودگی بیشتر به شما کمک کند..... به تدریج احساس خواب آلودگی در شما بیشتر و بیشتر می‌شود..... احساس آرامش تمام وجود شما را فرا گرفته است..... فقط به خواب رفتن فکر کنید..... به خواب..... به خواب..... به خواب...»

باید به حرکات کره چشمهای سوژه با دقت بیشتری نگاه کرد. و اگر هنوز باز است از او بخواهید که چشمانش را ببندد و ادامه دهید: «حالا در مقابل چشمان تو پرده‌ای از تاریکی کشیده شده است..... تو تنها صدای مرا می‌شنوی..... از نوک سر تا نوک انگشتان پایت در یک حالت آرامش عمیق قرار گرفته است..... دست و پایت سنگین و کرخت شده‌اند..... تو یک احساس خواب آلودگی داری..... تو خیلی خواب آلوده شده‌ای..... تو به یک خواب راحت و شیرین احتیاج داری.....

دوست داری بخوابی.... خیلی به خواب احتیاج داری... وقتی که من از يك تا ۱۰ شمردم، تو به يك خواب راحت و عمیق فرو می روی.»

در این موقع هیپنوتیزور با روش ویژه خود شروع به شمردن می کند و احیاناً تلقینات گفتاری را هم به آن اضافه می نماید. برخی دیگر که به روشهای با تحرکتری علاقه دارند، دوست دارند سریعتر بشمارند، کسان دیگر که روش آرام و لالائی مانند را مؤثرتر تشخیص داده اند، به آرامی شروع به شمردن می کنند. ولی در مجموع تمام این روشها اثرات مشابهی دارند.

«يك، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده...»

حالا تو در يك حالت خواب قرار داری.... يك خواب آرام....

يك خواب شیرین.... حالا تا عدد پنج می شمارم، تو به خواب عمیق تری فرو می روی.... در حالت خواب قرار می گیری.... همان طور که شبها می خوابی.... همانطور راحت به خواب می روی که در بستر خود می خوابی.... خواب آرام.... خواب عمیق.... خواب شیرین.... تا موقعی که من تو را از خواب بیدار کنم.

در موقع شمردن، به صورتی طبیعی در هر فردی حتی افراد تنبل، تمایل به همکاری و حرف شنوی به وجود می آید. اگر سوژه تحت کنترل قرار گرفته باشد، عامل به صورت زیر ادامه می دهد:

«حالا تو در خواب راحتی قرار گرفته ای.... هر لحظه که می گذرد، خواب تو عمیق تر می شود.... الان تو در يك خواب عمیق و راحت قرار گرفته ای.... بخواب تا وقتی که من تو را از خواب بیدار

کنم..... تو الان هیچ صدایی را به جز صدای من نمی شنوی و هیچ چیز دیگری را احساس نمی کنی..... توقف صدای مرا می شنوی..... عمیقاً در حالت خواب باش تا آن که تو را بیدار کنم. . . . . هر لحظه که می گذرد، تو در خواب عمیق و عمیق تری فرو می روی. . . . . عمیق و عمیق تر..... بخواب تا موقعی که تو را از خواب بیدار کنم.....

حالا تمام شرایط برای انجام آزمونهای هیپنوتیزمی آماده است، هم آنهایی که در مراحل آغازین هیپنوتیزم کاربرد دارند و هم آنهایی که در مراحل پیشرفته یک جلسه هیپنوتیزمی می توان از آنها استفاده کرد. قبلاً درباره این آزمونها صحبت کرده ایم. با توجه به عمق جلسه هیپنوتیزمی سوژه، باید تلقینات و بازتابهای مناسب طراحی و اجرا شوند. و سرانجام هر زمان که هیپنوتیزم و اصلاح بدانند، به راحتی می تواند او را بیدار کند زیرا این موضوع قبلاً در ناخود آگاه او مستقر شده است.

پس از بیدار شدن، سوژه به صورت دقیقی شرح جساهاهایی که رفته و افراد و اشیائی را که دیده بیان می کند. اگر شما قبل از بیدار شدن به او تلقین کنید که او پس از بیدار شدن هیچگونه خاطره ای را به یاد نخواهد آورد، و پس از بیدار شدن هم به همین صورت خواهد بود و تعجب و شگفتی زیادی در حاضران به جای خواهد گذاشت.

امکان دارد در روشی دیگر از تلقین شمردن با ارائه تلقینات گفتاری استفاده کرد و به هیپنوتیزم شونده گفت که پس از شمردن به تدریج او به خواب می رود همانطور که برخی از افراد با شمردن خودشان را به خواب می برند.



برای رسیدن به نتیجه بهتر ، لازم است قبلاً از سوژه بپرسید که آیا او قبلاً دیده که چطور فردی با شمردن به خواب رفته، وبعد از خود او هم در این مورد سؤال کنید. به هر صورت چه او بداند و چه نداند به او بگوئید که شما حالا قصد دارید از همان روش استفاده کنید.

در این شرایط هیپنوتیزور می تواند از سوژه بخواهد به چشمان یا انگشتان او نگاه کند و یا توجه او را بر روی نقطه سیاهی بر دیوار متمرکز سازد. این بسته به اشکال جانبی روشهایی دارد که در این روش کلی شمردن می توان از آن استفاده کرد و در صورت لزوم از چاشنی تلقینات گفتاری هم سود جست. مثلاً:

«يك، دو، سه..... احساس می کنی که تمام قسمتهای بدن ت کاملاً آرام شده است..... چهار، پنج، شش..... خیلی احساس آرامش می کنی..... هفت، هشت، نه..... کاملاً خواب آلود شده ای..... ده..... یازده..... دوازده..... با هر شماره بیشتر و بیشتر خواب آلوده می شوی..... پلکهای ت کاملاً سنگین و خسته شده اند..... سیزده، چهارده، پانزده شدیداً پلکهای ت خسته و سنگین شده اند، خیلی دلت می خواهد پلکهای ت را روی هم بگذاری..... پلکهای ت دارند سنگین و سنگینتر می شوند..... شانزده، هفده، هیجده..... پلکهای ت بسته می شوند..... داری پلکهای ت را می بندی. نوزده، بیست، بیست و يك..... پاهای ت کاملاً سنگین و کمر خست شده اند..... احساس می کنی که این احساس شلی و کمر ختی تمام بدن ت را دارد می گیرد..... تو داری به خواب می روی..... يك خواب راحت..... يك خواب عمیق.....»

بیست و دو، بیست و سه، بیست و چهار..... خیلی آرام شده‌ای بیست و-

پنج! بخواب! يك خواب راحت، يك خواب عمیق.»

مشاهده می‌کنید که بین این روش و روش پیشرونده گفتاری شباهتهای زیادی وجود دارد. در صورت لزوم هیپنوتیزور می‌تواند تا شماره بیشتری بشمارد و یا از جملات تشویق‌آمیز دیگری استفاده کند. او هر قدر که بخواهد می‌تواند این جریان را طولانی و طولانی‌تر کند.

این امکان وجود دارد که در ابتدا هیپنوتیزور به سوژه بگوید که او تا عدد ۲۵ می‌شمارد و در این موقع پلکهای تو کاملاً بسته می‌شوند. پس از شماردن تا عدد ۲۵ می‌تواند آزمون چسبیدن پلکها را اجرا کند. ممکن است بار دیگر از عدد ۱ شروع به شمارش کند و در موقع رسیدن به عدد ۲۵ آزمون قفل شدن پنجه‌ها را انجام دهد. در این جریان همگام با شمردن، ممکن است آزمون سختی ماهیچه‌ای دست را هم انجام دهد و در این فاصله‌ها به صورتی مداوم بر روی آرام شدن بدن، سنگین شدن پلکها، خستگی چشمها و نیاز سوژه به يك خواب عمیق و آرام تکیه کرده و جملاتی را به روش گفتاری به او تلقین نماید.

يك روش بسیار جالب و جذاب دیگر این است که از سوژه درخواست شود که به نقطه‌ای مانند چشمان یا نوک انگشت هیپنوتیزور و یا شعله يك شمع نگاه کند ولی به آن خیره نشود. سپس هر موقع که هیپنوتیزور عدد فردی را گفت، چشمان خود را به آرامی ببندد و با گفتن عدد زوج بعدی، چشمان خود را به آرامی باز کند. ممکن است شماره‌های اول را تندتر بشمارد تا در جاتی از خستگی بر پلکهای سوژه

پیدا شود و بعد در ضمن شمردن با طولانی تر کردن تدریجی فاصله بین اعداد فرد یا زوج، مدت بیشتری پلکهای سوژه را بسته نگهدارد. این کار به تدریج به خواب آلودگی و تنبلی بیشتری در پلکهای سوژه می-انجامد.

ممکن است لازم شود تا عدد ۱۰۰ هم بشمارد، باید توجه زیادی به پلکهای سوژه مبذول شود. هر زمان که آثار پشش در پلکها ظاهر گردید و یا دیگر سوژه چشمان خود را باز نکشد، باید به این صورت ادامه داد:

«تو داری به خواب می روی... . یک وضعیت بسیار راحت انتخاب کن..... چشمانت را همینطور راحت ببند..... من تا عدد ۱۰ می شمارم، وقتی به عدد ۱۰ رسیدم تو در خواب راحت و عمیقی فرو رفته ای» با نگاه به سوژه، هیپنوتیزور به آرامی شروع به شمردن می کند و در موقع رسیدن به عدد ۱۰ اعلام می کند که سوژه در حالت خواب قرار گرفته است. معمولاً جریان به همین صورت پیش می رود. جریان بیدار کردن سوژه باید مثل گذشته از طریق شمردن تا ۱۰ صورت بگیرد و در باره راحت بودن و ناراحتی نداشتن بعد از بیدار شدن، لحظاتی قبل از بیدار کردن سوژه، به او تلقینات لازم داده شود.

## از تئوری تا عمل

تئوریهای بسیاری برای تفسیر و توجیه پدیده‌های هیپنوتیزمی ارائه شده‌اند که در يك طبقه‌بندی کلی به دو گروه تقسیم می‌شوند .

الف. نظریه‌هایی که هیپنوتیزم را گونه‌ای از خواب طبیعی یا مشابه آن تصور می‌کنند و هر انسانی را قابل هیپنوتیزم شدن می‌دانند.

ب. نظریه‌هایی که هیپنوتیزم را نوعی مصنوعی از بیماری هیستری<sup>۱</sup> تلقی کرده و تنها افراد تحریک‌پذیر را قابل هیپنوتیزم شدن تصور می‌کند.

در شرایط کنونی هر دو گروه نظریات بالامنسوخ شده‌اند و تعریف جدیدتری که ارائه شده، هر دو گروه از تعابیر گذشته را هم دربرمی‌گیرد، به این صورت :

«هیپنوتیزم يك پدیده ساختگی است که به خواب شباهت دارد

---

۱ - هیستری نوعی بیماری روانی است که با تلقین‌پذیری غیرعادی و تمارضهای ناهشیارانه به بیماریها مشخص می‌گردد .

و ویژگی بارز آن افزایش حساسیت به تلقین پذیری است . « نکته مهمی که در این تعریف به کار رفته، هیپنوتیزم را به جای مرتبط ساختن با نیروهای فیزیکی ( مغناطیس ، ویژگیهای ظاهری هیپنوتیزور ) ، با يك عمل ذهنی و فکری مربوط دانسته است . البته با این تعریف کار تمام نشده و در قالب این نظریات کلی، صدها نظریه و تعریف ارائه شده اند که هر يك بخشی از حقایق را روشن کرده و در مقابل توصیف بخشهای دیگر ناتوان یا ساکت است .

مثلاً در يك نظریه کاملاً متفاوت و متضاد ، هیپنوتیزم را مشابه پدیده بی حرکتی کامل و نوعی سخت شدگی می دانند که به طور طبیعی حیوانات در لحظات پرخطر به آن صورت در می آیند . در نظریاتی دیگر هیپنوتیزم با نظریه گسیختگی یا جدا شدن برخی از جریانات فکری از جریان اصلی آگاهی سنجیده می شود که گاهی يك شخصیت جدید در کنار شخصیت اصلی فرد شکل می گیرد . این نظریات نه تنها در طول زمان دگرگون شده اند ، بلکه نظریات جدیدی هم در کنار آنها شکل گرفته اند . پرسشی که در این زمینه مطرح می شود این است که صادقانه از خود پرسیم آگاهی از این نظریه ها چقدر در کارهای تجربی و عملی هیپنوتیزم کاربرد و یا فایده دارند ؟ و یا هیپنوتیزورهای صحنه چگـونه از آنها استفاده می کنند ؟

او پس از آنکه تعدادی از افراد داوطلب را بر روی صحنه دعوت کرد ، به کمک آزمونهای تلقین پذیری و بر اساس تجربه شغلی برخی از افراد هیپنوتیزم پذیرتر را انتخاب می کند . بعد از یکی از آنها می خواهد

که کاملاً راست و خبردار بایستند. به او می گوید آنقدر سفت و سخت بایستد که مانند قطعه‌ای از چوب به نظر برسد. در این موقع هیپنوتیزور در پشت سر او قرار می‌گیرد و به او تلقین می‌کند: «تو داری از پشت به زمین سقوط می‌کنی ..... به طرف عقب ..... ولی من از تو حمایت می‌کنم و نمی‌گذارم به زمین بیفتی ..... تو داری به طرف عقب متمایل می‌شوی ..... من اینجا هستم.» در این شرایط سوژه خود را تحت تاثیر نیروهای مرموزی از طرف هیپنوتیزور فکر کرده و به طرف پشت سقوط می‌کند، و این اعجاب و شگفتی زیادی در حاضران به وجود می‌آورد.

آنچه که گذشت، یکی از مونهائی است که کوته برای نشان دادن قدرت تلقین به نفس ارائه داده است. در این حالت خبردار سوژه در وضع تعادلی ناپایدار قرار می‌گیرد که تحت تاثیر محرکی ضعیف می‌تواند به جلو یا به عقب بیفتد. در این سقوط به پشت انگیزه و قدرت تفکر یا تلقین به نفس می‌تواند نقش این محرك را بازی کند. واضح است که در این جریان نیروئی از طرف هیپنوتیزور به سوژه منتقل نگردیده است ولی برخی از هیپنوتیزورهای زیرک و زرنگ ممکن است دو انگشت خود را از پشت بر روی شقیقه‌های سوژه بگذارند و در حالی که اینطور وانمود یا القای شبهه می‌کنند که می‌خواهند با نیروهای متافیزیکی او را تحت تاثیر قرار دهد، با نیروی فیزیکی انگشتانشان سوژه را به طرف عقب بکشند.

پس از استقرار در جاتی از حالت هیپنوتیزمی، هیپنوتیزور

صحنه خیلی مایل است تا بتواند سوژه را دچار لکنت زبان بکند<sup>۱</sup> در این شرایط که او حتی اسم خودش را نمی‌تواند به راحتی تلفظ کند، برای حاضران در صحنه بسیار جالب توجه خواهد بود.

در این شرایط احساس گرم بودن یا سرد بودن نوک انگشتان هیپنوتیزور در یک جلسه بسیار سبک هم به صورت راحتی تحقق پیدامی - کند. بنابراین اشیاء کوچکی را که در این موقع هیپنوتیزور به او می‌دهد، بر اثر تلقینات هیپنوتیزور، او سرد یا گرم احساس می‌کند. برخی از شعبده - بازان صحنه بدون کمک هیپنوتیزم یا حتی تلقین به نفس هم این حالت را در نمایشهای خود به وجود می‌آورند و یک گوی فلزی سرد را به یکی از تماشاچیان که بیشتر از دیگران شکاک جلوه می‌کند، می‌دهند. پس از مدتی ترکیب داخلی، آن را داغ می‌کند که تماشاچی چاره‌ای جز قبول و یا حتی پرتاب آن به زمین از شدت داغی ندارد. در این حقه نمایشی در داخل دو قسمت مرتبط با هم در داخل این کره که خط اتصال با دقت پوشیده شده، در یکی مقداری آهک زنده و در دیگری مقداری آب قرار گرفته است. هیپنوتیزور با دستیاران او در تمام مدت، از تهیه تاروی صحنه، این گوی را به صورتی تکان می‌دهند که نقطه علامت گذاری شده آن در بالا باشد. درست در لحظه تحویل آن به فرد مورد آزمایش، ضمن صحبت با او، این گوی را کمی حرکت داده و سپس به او می‌دهند. واضح است این

۱ - همانطور که در کتاب درمان بیماریها و ناتوانیها با خود هیپنوتیزم

نشان داده شده، در انواعی از لکنت زبان که عیب ساختمانی در بدن نباشد،

هیپنوتیزم یک روش درمانی بسیار موثر است (مترجم)

پدیده ایمان زیادی در افراد شكاك و دودل در مورد وجود قدرتهائی در فرد نمایشگر به وجود می آورد .

برخی از شعبده‌بازان صحنه از برخی از داوطلبان می‌خواهند دست خود را به سوی بالا و جلو بیاورند و در حالی که او به سرعت انگشت خود را به کف دست فرد داوطلب نزدیک می‌کند؛ در مورد سرد شدن کف دست تلقین می‌نماید. در اینجا به جز تلقین، عوامل دیگری دخالت می‌کنند مانند اینکه: الف) دست نیم بسته باز و در برابر هوای آزاد قرار می‌گیرد و تبخیر عرق يك نوع احساس سردی می‌دهد. ب) زمانی که دست به سوی بالا می‌آید، مقدار بیشتری از خون سیاهرگی او تخلیه شده و منبع حرارتی درونی آن کاهش پیدا می‌کند. ج) حرکت سریع دست هیپنوتیزور کمی هوا را جابه‌جا می‌کند .

در لحظات آغازین هیپنوتیزم یکی از آزمونهای جالبی که هم هیپنوتیزور را از وجود حالت هیپنوتیزمی مطمئن کرده و هم خواب سوژه را عمیق‌تر می‌کند، آزمون سنگین کردن دست پس از قرار دادن يك سکه بر روی آن است. هیپنوتیزور در این موقع شروع به تلقین می‌کند که در طی آن، دست سوژه لحظه به لحظه سنگین و سنگینتر می‌شود و پس از اینکه مثلاً تا عدد ۲۰ شمرده شد، جسم روی دست او به علت سنگینی به زمین می‌افتد. این آزمون در يك جلسه بسیار سبك قابل اجراست ولی در قدیم شعبده‌بازان صحنه ابتدا يك صندلی را به سوژه ارائه می‌دادند و او به راحتی آن را از زمین بلند می‌کرد. در دفعه بعد که به او می‌گفت دیگر نمی‌تواند او صندلی را



از جا بلند کند، به راستی مشکل پیش می‌آمد. در این شرایط در داخل پایه صندلی محفظه‌های پودر آهن قرار داشت که بعداً با کمک يك کلید که یکی از همدستان هیپنوتیزور می‌زد، يك میدان مغناطیسی واقعی ایجاد می‌شد ولی نه در کالبد و حرکات دست شعبده باز!

در مواردی که فرد بایک گروه کار کند، ساده‌تر می‌تواند آنها را تحت تأثیر قرار بدهد تا يك فرد را، مثلاً اگر جمعی برای حالت هیپنوتیزمی تحت تأثیر تلقین قرار گیرند، اگر چند فرد تلقین‌پذیر در لحظات آغازین به حالت خلسه فرو روند، به صورت يك همه‌گیری این حالت به سرعت در دیگران هم پیدا می‌شود و این از آثار حضور يك عده در این جلسه است که نوعی تمایل به همرنگ جماعت شدن را در آنها به وجود می‌آورد.

برای مثال گاهی هیپنوتیزور بر روی صحنه آزمون قفل شدن دستها را با موفقیت بر روی تعداد زیادی یا همه افرادی که بر روی صحنه حضور دارند انجام می‌دهد و افراد تماشاچی را بسیار تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این موقع از افرادی که در سالن هستند می‌خواهد که دستهای خود را به طرف بالا بیاورند و به هم قفل کنند، احتمال زیادی وجود دارد که در این شرایط عده زیادی از آنها هم نتوانند دستهایشان را از هم جدا کنند تا موقعی که هیپنوتیزور فرمان آرام شدن را صادر کند. این کار باعث می‌شود تا افراد حاضر بر روی صحنه بیشتر تحت تأثیر قرار بگیرند و برای انجام تعدادی آزمونهای مشکل‌تر آمادگی پیدا کنند. به این طریق این افراد به صورت فردی و دسته جمعی برای انجام برنامه‌هایی که مورد نظر هیپنوتیزور صحنه

است، آماده‌تر می‌گردند .

یکی از نمایشهایی که برای تماشاچیان بسیار جالب است ، دادن يك لیوان خالی یا پر آب به فرد هیمنوتیزم شده است و در این شرایط بسته به تلقین می‌تواند آن را آب سرد، چای یا قهوه داغ ، پسی، آب پرتقال و ..... تلقی کند و یا اصولاً آن را شامپاین تصور کرده و پس از نوشیدن آن شروع به ارائه برخی از اداهای آنچنانی کند . تلقین حضور سوژه در داخل اتوموبیلی که در روی یخ‌لیز می‌خورد، موجب می‌شود که سوژه بسا توجه به اوضاع خیالی ، وضع مناسبی به خود بگیرد. تلقین حضور در يك مسابقه تنیس باعث می‌شود که سوژه با آهنگ خیالی مسابقه سرش را به این طرف و آن طرف بچرخاند ! به يك سوژه دیگر ممکن است تلقین شود که در کنار دریاچه مشغول ماهیگیری است و اگر يك قاشق، چوب کوتاه یا چنگال به او بدهید و او را از این لحاظ که چقدر زود و تند ماهیهای بزرگ را با قلاب و نخ به بالا می‌کشد مورد تشویق و تلقین قرار دهید ، ماهیگیری خیالی او به شدت همگان را متعجب می‌کند به ویژه اگر از او بخواهیم این ماهیها را وزن کرده و به مانشان بدهد و در بساره مشخصات آنها مطالبی بیان کند. در این شرایط ممکن است يك میله چوبی واقع در سطح زمین را به عنوان يك هالتر ۱۰۰ کیلوئی به او معرفی کنیم و از او بخواهیم به عنوان قهرمان شهرش در این مراسم رکوردگیری کند و حداکثر شایستگی خود را نشان دهد .

### پیاز به جای سیب

در این زمان که سوژه در يك حالت خلسه هیپنوتیزمی قرار گرفته است، ایجاد برخی از توهّمات دیگر بسیار ساده و قابل اجرا است. تماشاچیان را به شگفتی وامی دارد. مثلاً می توان به عنوان يك سیب، يك پیاز را به او داد تا او بدون آنكه اشك از چشمش جاری شود، با علاقه آن را بخورد و حتی از طعم خوب آن تعریف کند! همینطور می توان يك لیموترش را به جای يك لیموی شیرین به سوژه داد و او بدون آنكه چشمهای خود را به هم بفشارد و یا گوشه لبها را به خارج بکشد، آن را بخورد. در این شرایط می توان به سوژه يك سیگار را داد و به او تلقین کرد که يك میله فلزی است و او نمی تواند آن را خم کند و همین اتفاق هم می افتد. قبلاً دیدیم که در ثبت در حالات هیپنوتیزمی که آن را تسخیر روح توسط دیوان و شیاطین تلقی می کنند، سوژه ها شمشیری را به راحتی پیچانده و آن را به صورت مارپیچی در می آورند!

### تلقین منفی و تلقین مثبت

می توان در عمق کمی از هیپنوتیزم به سوژه تلقین کرد که سگ با گربه ملوسی بر روی دسته مبل او قرار گرفته و از او بخواهید که این حیوان دست آموز را نوازش کند. از طرف دیگر می توان

حیوانی را که وجود دارد ، تلقین کرد که رفته و سوژه هم با وجود لمس آن ، قبول کند که حیوان رفته است . حتی اگر عمق خلسه هینوتیزمی زیاد باشد، می توان با چشمان بازو در نور طبیعی یا معمولی تلقین کرد سگ یا گربه ای که بر روی مبلی قرار دارد، رفته است و سوژه با دقت فراوان، با قبول اینکه حیوان رفته، بر روی بدن حیوان بنشیند . به افراد سیگاری می توان سیگار روشنی را ارائه داد و به آنها تلقین کرد که مزه و بوی بدی دارد، تا اندازه ای که اوسیگار را به دور بیندازد . در حالت خواب می توان سوژه را به صورتی شرطی کرد که تحت شرایط خاص با دریافت علامتی به سرعت به خواب برود. یکی از پدیده های دیگر که در مراحل آغازین حاصل می شود، سختی ماهیچه های است. از سوژه بخواهید که کاملاً در حالت خیردار بایستد و ماهیچه های خود را کاملاً منقبض و سخت کرده و مثل یک قطعه چوب بشود . در این شرایط می توان سرو پای او را بر روی ۲ صندلی قرار داد و از بدن او پل ساخت و اگر قدرت کافی داشته باشد پاوشانه های او را بر روی ۲ مبلی قرار داد و یک نفر را روی سینه او نشانند . البته در این شرایط این فرد قدرت تحمل وزنه بیشتری را هم دارد که نباید به علت خطرات احتمالی از وزنه های سنگینتر استفاده کرد. از آنجا که هیچ فردی حتی یک قهرمان ژیمناستیک نمی تواند این حالت را به صورت تصنعی به خود بگیرد، بنابر این هر فرد شکساکمی هم این پدیده را اصیل تلقی خواهد کرد و فکر گاوبندی و زدوبند را از ذهن خارج خواهد کرد

### تلقینات بعد از هیپنوتیزمی

منظور از اصطلاح فوق این نیست که پس از پایان یافتن جلسه هیپنوتیزمی تلقیناتی به سوژه ارائه شود بلکه تلقیناتی است که پس از پایان جلسه و بیدار شدن سوژه، اثرات آن باقی می ماند.

برخی از این تلقینات به خاطر ایجاد برخی از الگوهای رفتاری است که برای اهداف خاصی مثلاً درمان اعتیادها، چاقی، لکنت زبان، جویدن ناخنها و بسیاری از ناراحتیهای دیگر ارائه می گردند که جنبه درمانی دارند و بحث در باره آن نیاز به حجمی بیشتر از این کتاب دارد. نوع دیگر برخی از تلقینات بعد از هیپنوتیزمی است که آثار آن پس از مدتی طولانی چند روز یا چندماه بعد ظاهر می شود.<sup>۱</sup>

۱- در جنوب ایران بعضی باور دارند برخی از ارواح سرگردان به نام زار در لحظاتی وارد بدن شده برای قصد خاصی روح انسان را تسخیر می کنند. در مراسم زاردرمانی پس از آنکه سوژه در وضع تلقین پذیری شدید و در حالت خلسه قرار گرفت (پس از مدتها کوبیدن طبل ها، احیاناً حرکات بدنی و اشتیاق برخی از دودها) با بازار اینطور وانمود می کند که با زار مستقر در بدن بیمار وارد مذاکره شده و درازا انجام نوعی نذر (مثلاً خرج يك میهمانی) زار بیمار را ترك می کند. اگر بیمار قدرت ادای فوری مخارج را نداشته، آن را برای مثلاً چند ماه به تعویق می اندازد. اگر درست در تاریخ معین شده بیمار ادای عهد نکرد، بیماری با شدت تمام و به صورت ناگهانی عود می کند. این حالت نوعی تلقین بعد از هیپنوتیزمی ضمنی است که در کتاب روحهای تسخیر شده مفصلاً شرح داده شده است. ( مترجم )

این تلقینات برای مقاصد درمانی، زمانی بیشترین اثر را دارد که بیمار موضوع مورد تلقین قرار گرفتن را فراموش کند، مثلاً به یک سیگاری گفته شود: «از این به بعد هر موقع سیگاری روشن کنی طعم تلخ و نا مطبوعی احساس می کنی هر پکی که بزنی، این احساس قویتر می شود. ولی تو پس از بیدار شدن فراموش می کنی چه کسی این حرفها را به تو زده است».

وقتی که به یک فرد هیپنوتیزم شده تلقین می شود که پس از بیدار شدن با علامت خاصی به سرعت دوباره به خواب خواهد رفت، این نوعی تلقین پس از هیپنوتیزمی است.

۱- چند روز پس از پایان ترجمه این کتاب در يك میهمانی بزرگ خانوادگی که دوست هیپنوتیزورم آقای علی بیات هم در آن شرکت داشت، یکی از افراد فامیل را با تمرکز نگاه بر روی گوی بلورین در مدت ۲-۳ دقیقه خواب کردم و با عمیقتر کردن خواب او، در لحظاتی در نور شدید ۴ بعد از ظهر، افراد خانواده را با قبول حضور در يك باغ وحش، به صورت حیوانات مختلف مشاهده کرد.

برای نشان دادن قدرت تلقین پس از هیپنوتیزم، به سوژه تلقین کردم که پس از بیدار شدن، بعد از يك دقیقه گیره ای را که خواهر بزرگترش برای جمع کردن موهایش به کار برده، از روی سر او بکند به زمین بزند در ضمن فراموش کند چه کسی این دستور را به او داده است.

يك دقیقه پس از بیدار شدن، او این دستور را انجام داد و وقتی که علت را از او پرسیدم، اظهار داشت که نمی داند چرا به این کار علاقه و تمایل داشته است. او به یاد نمی آورد که برای این کار مورد تلقین قرار گرفته بود.

(مترجم)

این نوع تلقینات اگر به صورت نامناسبی ارائه شوند، تولید ناراحتی می کنند. مثلاً اگر به سوژه تلقین شود که پس از بیدار شدن برای خریدن فلان کتاب یا فلان ادوکلن به کتابخانه یا فروشگاه خاصی برود، اگر این کتاب یا ادوکلن در مغازه نباشد و یا مغازه تعطیل شده باشد، سوژه مضطرب، چون روحی سرگردان، مدام به آن محل سر می زند بدون آنکه علت آن را بداند.